

آن واحد بهیچ گرفتند. **تیکران** نیز در این حال کربلوی سردار روم در مشرق سفارنی نزد پلاش فرستاده پیغام داد که او هر ازای دخول پارتیها با ارمنستان، بیارت لشکر خواهد کشید. بعد مذاکرات بین طرفین شروع شد و چون صلح خواری در بین التورین بدید آمده و از جهت کمی و حتی فقدان آذوقه کافی قشون پارتی سست شده بود، شاه اشکانی مذاکرات را استقبال کرد، تا موقع بهزی برای تعرضات بدست آرد. بنا بر این مذاکرات امتداد یافته با اینجا منتهی گشت: پارتیها محاصره تیکران را تا را موقوف داشته ارمنستان را تخلیه کنند، بشرط اینکه رومیها هم از ارمنستان بیرون روند. بعد از طرف پلاش سفارنی بروم رفته با خود قیصر قراری در باب ارمنستان بدهد و تا وقتیکه سفارت برگشته، متار که جنگ بین دولتین برقرار باشد: هیچ یک از طرفین یک نفر سپاهی با ارمنستان نفرستد و در این مدت حاومت ارمنستان بخود ارامنه واگذار شود (ناسی توس، سالنامهها، کتاب ۱۱۵ بند ۶).

پس از این قرار داد چند ماه گذشت و در نزدیکی فعل یائیز سیداست روم در مشرق نغابر ارد، توضیح آنکه نرون قیصر روم یکی از دوستان خود را موسوم به سزینابوس توس، بمشرق فرستاد، تا امور ارمنستان را اداره کند و مقرر داشت، که کربلوی فقط امور سوریه را عهده دار باشد. یکی از جهات آمدن توس این بود، که کربلوی خواسته بود کسی را بکماک او بفرستند و این خواهش نه از این راه بود، که عقیده داشته باشد دو نفر فرعا نده بهتر از یک نفر کار میکنند، بلکه مرسابد، که دادن او در مشرق بطول انجامد و در این مدت مسئولیت ها و تفصیلاتی برای او نزد بیرون ایجاد کنند، بتوس اربونی هم با خود آورده و بعد قوای رومی را دو سردار مزبور بین خودشان تقسیم کردند، بدین منوال، که هر کدام دارای سه اژیون سپاهیان رومی شدند و از قشون محلی سپاهیان سوریه جزء ابواب جمعی کربلوی گردید و لشکرهای بنت و گالاتیا و کابادو کیه تابع

کتاب چهارم - دوره پارسی - یا عکس العمل سیاسی

پتوس ، ولی بین دو سردار حشمتیات دوستانه وجود نداشت ، زیرا 'گر بولو' تصور میکرد ، که آمدن پتوس برای وارد کردن وهنی باواست و پتوس سیاست دفع الوقت و 'کنندی سرداری' را ، که بزرگتر از او بود ، تصویب نمیکرد . بعقیده او جنگ را میبایست باحرارت و جدی بیشتر کرد . او میگفت شهرها را باید با یورش گرفت و تمام مملکت ارمنستان را برای تنبیه و مجازات اهالی و عبرت آنان غارت کرد و بجای اینکه پادشاهان مقوایی در آنجا بنشینیم ، مملکت را مانند اناطلی از روم اداره کنیم .

سفارتی ، که در تابستان از طرف بلاش بروم رفته بود ، در این وقت ، که بانیز بود ، برگشت ، بی اینکه جواب قطعی از نرون گرفته باشد (ناسی پتوس ، سالنامه ها ، کتاب ۱۵ ، بند ۷) . بنا بر این پتوس جنگ را شروع کرد و 'دیولو' با وجود بودن قوای پارتی در کنار فرات بوسیله بکار انداختن ماشین های جنگی از رود مزبور گذشت . او قدری پیش تر رفته موقع محاصره بر تپه ها گرفت و امر کرد رومیها خندق هایی دور اردویشان بکشند . از طرف دیگر پتوس با دو لژیون رومی از طرف کانادوکیه داخل ارمنستان شده قسمتی را از آن غارت کرد . در این احوال زمستان در رسید و چون اثری از دشمن دیده نمیشد ، پتوس قشون خود را از راه کوهستانها پس کشید ، که بفشلاق برود . او نداشت ، که جنگ خاتمه یافته و راپورتی برای نرون فرستاده رجز خوانی ها و خود ستایی ها از بهره مندیهای خویش کرد . بعد سد لژیون رومی را فرستاد در بست فشلاق کشند ، دو دیگر را بین توروس و فرات نشانند و بعده ای زیاد از سربازان مرخصی داد . معلوم است ، که آنها هم خیلی خوشنود بودند ، زیرا اقامت را در شهرهای کانادوکیه بر بودن در کوهستانهای سخت ارمنستان از حیث آذوقه و آسایش و سایر چیزها ترجیح میدادند . این بود ، که اکثر سربازان در شهرها پراگندند ، ولی در این وقت ، که پتوس هیچ انتظار جدالی را نداشت ، ناگهان شنید ، که بلاش بجنک او میآید . معلوم گردید ، که نارنیا سرمای زمستان را بهیچ شمرده برای فتحی ،

لیست تاریخی . اشک بست و لوم + بلاش اول  
 که تسخیر ارمنستان نتیجه حتمی آن بود . عازم جنگ شده‌اند . در این احوال  
 . پتوس شان داد ، که سرداری است ناقابل و دست و پای خود را کم کرد ؛ اول  
 تصمیم گرفت در جای خود بحال دفاع بماند . بعد دفاع را در خور نام خود ندیده ،  
 خواست باستقبال دشمن برود و بالاخره ، پس از اینکه عده ای را از سپاهیان  
 خود ، که پیش فرستاده بود ، فاقد شد ، تصمیم کرد عقب نشسته در موقع سابق  
 خود جا گیرد و در همانوقت سه هزار نفر از پیاده نظام انتخاب کرده به تنگ تورووس  
 فرستاد ، تا راه ایلس را سد کنند . در اینوقت پس از نزدیکی زیاد لازم دید  
 ' کربواو را هم از وضع خود آگاه گرداند ، ولی از او استمداد نکرد . بنا بر این ،  
 وقتیکه بیغام پتوس بد ' کربواو رسید ، او از جایش حرکت نکرد ، زیرا میخواست  
 در انتظار موقعی باشد ، که مانند ناجی بکامک پتوس برود .

چنانچه بود وضع پتوس ، ولی بلاش بی اتلاف وقت پیش راند و قوه ای را ، که  
 پتوس برای پهن راه او فرستاده بود ، باسانی شکست داده قسمت بزرگ آنرا معدوم  
 ساخت ( تاسی توس ، سالنامه ها ، کتاب ۱۵ ، بند ۱۰ ) . پس از آن پارتی ها  
 قلعه آرسا-سایا را ، که پناهگاه زن و اولاد پتوس بود ، محاصره کردند . رومیها  
 ی این احوال میخواستند جنگ کنند ، ولی جرئت نمیکردند از سنگرهایشان  
 برونی آیند ، و چون فرمانده خود از حیث ایافتش اعتماد نداشتند ، بزودی آشکارا  
 گفتند ، که باید قلعه را تسلیم کرد . در اینوقت پتوس مجبور شد ، بیغام جدیدی  
 بد ' کربواو فرستاد او را ، تا آنها را درخواست کند ، که هرچه زودتر آمده باقیانده  
 فسون روم را بجات دهد ( سالنامه ها ، کتاب ۱۵ ، بند ۱۱ - ۱۳ ) . ' کربولو  
 از راه ایلس این حرارت کرد ، طولی نماند ، که وارد شدند و آذوقه هم بقدری  
 بود ، که پتوس ، موارد مقاومت کند ، ولی در این احوال ترمسی بر او و بر سربازان  
 - ترمسی است سردار رومی پیادنی ها بپیشنهاد کرد ، داخل مذاکره گردند . مذاکرات  
 ۱ . Aisymosati ( ایسون معروف سمنجامانند و این محل را با ساموسات با اسمی ساط  
 باید محروم کرد ، او کی یکی از فلاح ارمنستان بود و از دو سوی بقاصد حویل میل است ) . ساموسات  
 با نام ایلس نامیده بود .

شروع گردید و رومیها قبول کردند؛ اولاً برومیهها اجازه داده شود، که از قلعه خارج شده بروند، بشرط اینکه تمام استحکامات قلعه و آذوقه را تسلیم پارتیهها کنند. ثانیاً تمام قشون روم ارمنستان را تخلیه کرده بیرون رود. ثالثاً رومیها قدم بآرمینستان نگذارند، تا سفارتی تازه از طرف بلاش بروم رفته برگردد. رابعاً رومیها بی بزود آرساماس<sup>۱</sup>، یکی از شعب رود فرات، بسازند. این بدل مورد احتیاج فوری پارتیهها نبود و تقاضای ساختن آن از این جهت میشد، که پارتیهها میخواستند یادگاری از شکست رومیها باشد (دیوکاسیوس، کتاب ۶۲، بند ۲۱ - تاسی توس، سالنامهها، کتاب ۱۵، بند ۲۱). عهد متار که باین شرایط بسته شد و بتوس از قلعه بیرون رفت. معلوم است، که این واقعه بابت روم در الظار ملل شرقی تاجه اندازه برخورد. پس از آن یارتیهها داخل قلمه شدند، قبل از اینکه اثر بونهای روم از آنجا خارج شده باشند و هر آن چقدر که از اموال غارتی مال ارمنستان بنظرشان آمد، از سربازان رومی پس گرفتند. در این موقع بارها لبس و اسلحه سپاهیان رومی را هم تقاضا کردند و رومیها از ترس اینکه مبادا متار که بهم بخورد، این اشیاء را هم بی تا مل با مقاومتی بیارتهها دادند (تاسی توس، همانجا، کتاب ۱۵، بند ۱۵). بتوس بطرف فرات رفت تا بقوای کر بواو ملحق شود و در اینوقت مجروحین و سربازان عقب مانده خود را در مقابل آرامنه بخودشان واگذار (همانجا، بند ۶۱) معلوم است، که معامله آرامنه با دشمنانشان چگونه بود. وقتیکه او به کر بواو رسید، معلوم گردید، که اگر بتوس سه روز در تسلیم قلعه خودداری میکرد، کر بواو بقوای او می پیوست. سرداران مهر و محبتی بیکدیگر نشان ندادند. کر بواو شاه کرد از اینکه بتوس بی نتیجه و فایدهای این مسافرت را کرده و اگر رومیها مقاومت میکردند، تا آذوقه پارتیهها تمام میشد، باسانی میتوانستند بر اشکالات فائق آیند. بتوس، برای اینکه لگه بد نامی را زودتر بشوید، بد کر بواو گفت، همینکه پارتیهها از

۱ - Arsamas.

فصلت تاریخی ' اشک بیست و دوم - بلاش اول

ارمنستان خارج شدند، ما میتوانیم با هم داخل ارمنستان شده آنرا تصرف کنیم، کربولو با سردی باو جواب داد، که بمن چنین مستوری از امپراطور نرسیده است، من از ابالتم خارج شدم، تا بکملک لژیونهای، که در خطر بودند، بیایم و حالا، که خطر گذشته است، من بسوریه برمیگردم، زیرا معلوم نیست، که در آگیه نزدیک نقشه دشمن چیست. پیاده نظام من، که با عجله این راه را پیموده، خسته است، و حال آنکه سواره نظام پارسی تازه نفس اند و چون پارسی ها میتوانند شتابان از جلگه ها بگذرند، جنگ پیاده نظام خسته با سواران تازه نفس پارسی موافق عقل نیست. پس از آن سرداران از هم جدا شدند. پیتوس به کاپادوکیه برای گذراندن زمستان رفت و کربولو بسوریه برگشت. در این وقت بلاش از کربولو خواست، که بین التهرین را رومیها تخلیه کنند. سردار رومی جواب داد، که حاضر است چنین کند، ولی شرط اینکه پارسیها هم ارمنستان را تخلیه کنند (تاسی توس، همانجا، بند ۱۷). بلاش این تکلیف را پذیرفت، زیرا تیرداد را بر تخت ارمنستان نشاند و میدانست، که آرامنه را میتوان بخودشان واگذارند، زیرا آنها پارتیها را بر رومیها ترجیح میدهند.

در نتیجه وقایعیکه ذکر شد، باز جنگ بین دولتین پارت و روم چند ماه بحال وقفه افتاد. سفارتی، که بلاش بروم فرستاد، در اوگ بهار سال ۶۳ م. بآن شهر رسید و قیصر آن را پذیرفت، سفیر بلاش پیشنهاد کرد، که تیرداد پادشاه ارمنستان باشد، ولی نصب او از طرف امپراطور مستقیماً یا توسط سردار رومی در مشرق بعمل آید. نرون از چنین پیشنهادی در حیرت شد، زیرا از بهره مندیهای بلاش اطلاعی نداشت و تصور میکرد، که خود ستانی های پیتوس راست است، یعنی رومیها فاتح اند (تاسی توس، سالنامه ها، کتاب ۱۵، بند ۲۵)، ولی وقتیکه وضع ایران و روم در مشرق بواسطه رایورتهای کربولو و شهادت یکنفر صاحب منصب رومی، که بایارتهای بروم رفته بود، روشن شد، قیصر از اشتباه بیرون آمد. اما دولت روم نمیتوانست پیشنهاد بلاش را قبول کند، زیرا شکست خورده

## کتاب چهارم دوره یازم: یا عکس العمل سیاسی

بود و پس از چنین شکستی، اگر آنها میپذیرفت، برای دولت مزبور خیلی مضربودا پس میبایست تأمل کند، تا نشان بدهد، که میتواند جنگ تعرضی را پیش گیرد. بنا بر این پتوس احضار شد و فرماندهی تمام قوای رومی برای جنگ، تنها به کربواو محول گردید. در این موقع اختیارات زیاد و فوق العاده بسر دار مزبور داده شد. تاسوس پتوس گوید اختیاراتی، که به کربواو داده شد، مساوی بود با اختیاراتی، که وقتی به پومپه دادند. سفرای پارت را پس از آن روانه کردند، بی اینکه پیشنهاد آنها را پذیرفته باشند، ولی بجز يك از آنها هدیه ای دادند. مقصود رومیها از دادن هدایا این بود، که قهرمانده باشند، از پیشنهاد آنها ناراضی نیستند، ولی موقع برای پذیرفتن چنین پیشنهادی مناسب نیست، زیرا رومیها شکست خورده اند. در همین وقت پادشاهان نیم مستقل آسیای صغیر و سوریه دستور داده شد، که تمام قوای خودشان به کربواو کمک کنند. این سردار حواس خود را بر این مدبروف داشت که بجای قشون زیاد سپاهی، که قابل اعتماد باشد، جمع کند، اردویی خود را در میلی تهنه زد و تدارکات جدید برای جنگ دید. بعد او با سی هزار نفر سپاهی رومی و قشون متحدین روم از راهی، که سابقا او کولوس سموده بود، داخل ارمنستان گردیده بطرف قشون ترداد و بلاش رفت، تا جنگ دهند و از ارمندهای، که با تیگران پادشاه مقوایی رومیها در ارمنستان مخالفت کرده بودند، انتقام بکشد. در این مسافرت او از جایی گذشت، که نزدیک محلی است، در زمستان گذشته پتوس با قشون خود به پارتیها تسلیم شده بود. در اینجا فرسنادگانی از طرف بلاش در رسیده همان پیشنهادی را، که بقبض کرده بود، کردند. کربواو، که هیچگاه نمیبخواست کار را با پارتیها بجنگد، با هدیه آنها را پذیرفت و طرفین اردوگاه پتوس را برای ملاقات انتخاب کردند و ترداد و سردار رومی هر يك با سی سوار برای دیدن بددیگر شتافتند. پس از مذاکرات، آن پیشنهادی را، که نرون قبول نکرده بود، سردار رومی پذیرفت و پارتیها از نتیجه سیاسی

۱ Milhene.

قسمت تاریخی . اشک بیست و دوم . بلاش اول

ماندند ، زیرا نظر آنها با بودن تیرداد بر نفعت ارمنستان کاملاً رعایت میشد و چیزی را که میخواستند مییافتند . از طرف دیگر کربولو هم راضی بود ، زیرا مذاکرات در خاک ارمنستان بعمل میآمد و او قوای دست نخورده‌ای داشت و حتی ناحیه‌ای را از ارمنستان اشغال کرده بود . بنا بر این او باین عقیده بود ، که صلح را با شمشیر برومیها تحمیل نکرده‌اند ، بل پس از مذاکرات از نظر انصاف پذیرفته شده است . در نتیجه قرارداد ، فوراً مراسم عملی شدن آن بعمل آمد ، توضیح آنکه تیرداد علائم سلطنت را بیای مجسمه بیرون نهاد و کربولو از او قول گرفت ، که بروم رفته تاج را از دست بیرون دریافت کند و برای اطمینان اجرای این قول یکی از دخترانش را بسمت گروگان به کربولو بدهد . از طرف دیگر خودش هم قول داد ، که تیرداد در مدت مسافرت بروم و توقف در آن شهر و مراجعت از روم بایران مورد توفیر و احترامات زیاد و در کمال آسایش خواهد بود . بلاش از بابت این مسافرت نگرانی داشت ، زیرا میترسید ، که رفتار قیصر و رومیها با تیرداد طوری باشد ، که بخانوده اشکانی بر بخورد ، ولی کربولو با اطمینان داد ، که چون نظر رومیها بر این است ، که حششان در ارمنستان محفوظ بماند بماهیت مسئله اهمیت میدهند ، نه باینکه مایل باشند خود تهاشی کنند یا اقتدارشان را نشان دهند . بنا بر این کاری نخواهند کرد ، که باشکانیان بر بخورد ( تاسی توس ، سالنامه‌ها ، کتاب ۲۵ ، بند ۲۷ و ۲۸ و ۲۹-۳۱ ) . این قرارداد در تابستان سال ۶۳ م ، انعقاد یافت .

تیرداد در رفتن بروم بیش از دو سال تعلل کرد ، زیرا قرارداد ،  
 رفتن تیرداد  
 چنانکه بالا تر گفته شد ، در تابستان سال ۶۳ م . بسته شد و  
 بروم  
 تیرداد در بهار ۶۶ بروم وارد گردید ( راوین سن ، ششمین  
 دولت مشرق ، صفحه ۲۸۱ - عالم مذکور بعقیده کاین تون استناد کرده ) ، جهت  
 معلوم است ، وای چیزی که بحقیقت نزدیکتر بنظر میآید ، این است ، که تیرداد

کتاب چهارم در مورد پارتی، یا *فلس العسل سبانی*

از رفتن بروم چندین خوشنود نبوده و انتظار موقعی را داشته، که شاید بتواند از اجرای این بند قرار داد شانه خالی کند. بهر حال زن تیرداد در این سفر با او بود و جمعی از نجیبای پارتی، که از جمله پسرهای بلاش و مونی بازوس پادشاه سست نشانده آدیابن بودند، با سه هزار سوار پارتی ملازمت تیرداد را داشتند (دیوکاسیوس، کتاب، ۶۳، بند ۱-۲). تیرداد با این عده زیاد پارتیها مانند فاتحی که روشی طرفمندی داشته باشد، دو ثلث خاک روم را پیمود و رو بهها در همه جا او را با احترامات زیاد پذیرفتند. هر شهری، که در سر راه تیرداد بود، بمناسبت ورود او بان شهر مژین میگشت و مردم جمع شده با هلهله و شادی او را میپذیرفتند. این موکب در همه جا باستثنای هلس بونت (داردائل) از خشکی حرکت میکرد و خط مسافرت آن در اروپا چنین بود: تراکیه - ایلیری - تا آدریاتیک و از آنجا از راه خشکی بشبه جزیره ایتالیا (یا آبن نین). جهت اینکه تیرداد از سفر دریایی احتراز داشته باید از اینجا باشد، که خانواده بلاش مذهبی بود و در مذهب زرتشت آلودن آب ممنوع است. معلوم است، که مخارج تیرداد با موکبش برومیها تعلق مبیافت و چنانکه سوئدتین<sup>۲</sup> نویسنده رومی نوشته (کتاب رومن بند ۳۰) برای خزانه روم روزی ۸۰۰ هزار سس تری<sup>۳</sup> تا ۳۲ هزار فرانک طلا پیول کنونی تمام میشده و چون مسافرت تیرداد بروم و مراجعتش بایران ۱ ماه طول کشید، مخارجی را، که خزانه دیوات روم برداخته هسنت، لمبون و ششصد و چهار هزار فرانک طلا پیول کنونی میشده. ملاقات اول بین تیرداد و نرون در شهر ناپل وقوع یافت، زیرا در این وقت قیصر در این شهر بود. موافق مراسم درباری روم تیرداد به بابستی بی شمیر نزد قیصر رود، ولی او را خشنود چنانچه کند و این مسئله در ابتداء اهمیت یافت، تا آنکه آن را بدین ترتیب حل کردند که تیرداد با شمیر نزد قیصر رود، ولی تیردادش بغلاف آن مجذوب شود. وقتیکه

۲ - Sesterces. ۳ - Sueton. ۴ - Procession triumphale.

۴ - چهل و سه مایون و دو صد هزار ریال، هرگاه هر فرانک طلا را پنج ریال بدانیم.



قسمت تاریخی ، اشک بیست و دوم . بلاش اول

تیرداد نزد قیصر رسید ، يك زانو بر زمین زده دستهایش را روی یکدیگر بسلامت اطاعت گذارد و نرون را آقا خواند . بعد مراسم نصب تیرداد بسلطنت ارمنستان در روم بعمل آمد . شب روز مراسم ، تمام شهر چراغانی شد و با گل و ریاحین آنرا تزیین کردند . وقتیکه روز در رسید فوروم<sup>۱</sup> ، میدان گاه معروف روم ، که مذاکرات عمومی در آنجا بعمل میآمد ، از رومیها پر بود . اینها در غرفه ها جا گرفته ملبوس بلباس سفید بودند و زینتی بر سر از برگهای درخت غار<sup>۲</sup> داشتند . بر دو طرف خیابانی ، که به فوروم هدایت میکرد از انتهای آن تا روسترا<sup>۳</sup> سپاهستانی ، که معروف به نرون<sup>۴</sup> بودند ، بدو صف با اسلحه ممتازشان ایستاده بودند ، تا خیابان را از آمدن و شد مردم و جمعیت تهی دارند . جماعت زیادی از اهالی شهر بر باجهای خانه ها و عمارات مجاور فوروم برای تماشای حاضر شده بودند . نرون با کتکده ای ، که اختصاص بفتح داشت با اعضای مجلس سنا و قراولان مخصوص خود آمد و در روسترا بر کرسی کورول<sup>۵</sup> نشست . پس از آن تیرداد و ملتزمین او وارد سدد در حالی ، که از میان دو صف سپاهی گذشته بودند . بعد پادشاه ارمنستان به روسترا نزدیک شده چنین نطق کرد ( دیوکاسیوس ، کتاب ۶۳ ، بند ۵ ) : " آقا ، من از اعقاب ارشاد هایم و برادر شاه بلاش و شاه پاکر ، با وجود این من بنده تو هستم ، من بدینجا آمدهام تا تو را ، که خدای من هستی ببینم و تو را بپرستم چنانکه مهر را میپرستم . از این زمان سرنوشت من بدست تو است ، زیرا تو طالع منی و اقبال من " .

۱ - Forum.

۲ - Laurier (درخت غار ، شجرانگار - درختی است ، که همیشه سبز است ، دو قسم این درخت خیلی معروف است : عادی و هندی . برگهای قسم اول را شعرا ، پسران میزدند و برگهای قسم دوم ، شاهان بجزمت فتح) .

۳ - Rostra . ۴ - Praetorians.

۵ - Curia ( درسی یا صندلی قضات درجه اول روم ، ثبت ابو مورخ رومی گوید ، که علامت سلطنت بود و رومیها آنرا از مردم اتروسکا<sup>۶</sup> اخذ کرده بودند) .

کتاب چهارم - دوره پارتی ، بعکس الفصل سیاسی

یرون با تکبیر جواب داد و بعد تیرداد از راهی که برای این موقع ساخته بودند ، بطرف روستا بالارفته و در پای یرون نشسته پس از نطقی که کرد و برای رومیها ترجمه شد ، تاج را از دست های یرون گرفت ( دیوکاسیوس ، همانجا ) .  
پس از آن تیرداد چند هفته در روم ماند ( برخی عقیده دارند ، که چند ماه مانده حقیقت معلوم نیست ) و در این مدت یرون او را باشکوه و جلال زیاد پذیرائی میکرد . بالاخره او از راه آدریاتیک و تمامی یونان و آسیای صغیر بمملکت خود برگشت .

در باب این مسافرت ژورژ راوین سن چنین گوید (ششمین دولت مشرق ، صفحه ۲۸۳) « مسافرت تیرداد بروم از حیث صورت و ظاهر امر ، شناختن روم با بیان نسبت بان گذشته بود ، ولی مزایای واقعی نصیب پارتیها گردید . راست است که رومیها در مشرق و در روم از اطاعت تیرداد بخود بآیندند ، و ای مردمان مشرق از قراری ، که دولت اشکانی باروم داد ، فهمیدند ، که جنگ دو دولت بدین نحو خاتمه یافت . روم برتری دولت پارت را از حیث قوت و زیرمندی اذعان کرد ، زیرا از زمان لوکوگولوس ارمنستان بین دو دولت مزبور موضوع منازعه بود و هر یک از طرفین میخواستند دست نشانده خود را بر تخت آن مملکت بنشانند . در این زمان مسئله باین جا منتهی شده بود ، که تیگران بایا داند شاه ارمنستان باشد یا تیرداد . وقتیکه تیگران را رومیها کشتار گذاشته تیرداد را پذیرفتند ، موضوع اساسی منازعه را رومیها بنفع اشکانیان حل کردند ، زیرا بیک فر پارتی برادر شاه پارت اجازه دادند ، این مملکت را اداره کنند ، و حال آنکه مدت ها ارمنستان باشد را از ممالک خودشان میدانستند و تردیدی نبود ، که تیرداد ارمنستان را موافق منافع پارتیها اداره خواهد کرد . بنابراین نصیب اساطت موافق مراسم رومی صورتی بود ، که تیرداد میبایست آنرا رعایت کند و چه اثری این مراسم میتواند نسبت باو داشته باشد ، جز اینکه حسنیات دردآوری در آن نسبت برومیها تولید کند ، در واقع امر اسلحه بلاش بود ، که او را بر تخت ارمنستان نشاند و این اسلحه

قسمت تاریخی، اشک بیست و دوم - بلاش اول

تیرداد را بلند کرد. بنابراین میتوان گفت وقتی که تیرداد اسماً حکومت روم را شناخت، در واقع امر دولت روم ارمنستان را از دست داد و آن بیارتیدها تعلق یافت. قضاوتی، که اولین سن کرده صحیح است. واقعاً رومیها مسئله ارمنستان را از حیث ماهیت بِنفع پارتیها حل کردند و از حیث صورت بِنفع خودشان. جهت معلوم است، اولاً، چنانکه بالاتر گذشت، رومیها از عهده پارتیها با استثنای مواردی، که جنگ های داخلی در خانواده اشکانی بود، بر نمیآمدند. ثانیاً در این زمان دولت روم قیصری مانند نرون داشت، که از قیصره بدر روم در تاریخ شناخته شده است و همیشه زمامداران نالایق برای فریب دادن مردم و با شتاب انداختن افکار عامه بتظاهرات و صورت سازیها بیشتر میپردازند، تا بماهیت مسائل. نرون هم از این قاعده مستثنی نبود. این نظر را نطق تیرداد، که البته بتقاضای رومیها و با نظر آنها انشاء شده بود، بخوبی میرساند. کلماتی مانند خدا و بنده و پرستیدن و غیره همه تقاضای خود نمائی است. چه خدائیکه سه هزار سوار مسلح پارتی دو ثلث مملکتش را میباید و چه بندهای، که بقدرت برادرش بلاش تکیه داده و تیگران دست نشانده این خدا را از تخت بزیر کشیده و رانده است. این است حقیقت امر و بنا بر این باید از روی انصاف گفت، که جنگهای بلاش با روم بفتح او خاتمه یافت.

## وقایع دیگر سلطنت بلاش اول

وقایع متنازعه بلاش اول با روم مهمترین قضایای سلطنت بلاش اول بود. از این جهت و از جهت تقدم تاریخ قضایای مذکور، ذکر کیفیات این محاصره را مقدم داشتیم، ولی چنانکه از نوشته های مورخین و نویسندگان رومی دیده میشود وقایع دیگر هم در سلطنت بلاش رویداده.

بدوایند گفت، که انعقاد قرارداد ایران و روم با رمنستان، روابط حسنه فیباین دو دولتی، که حکمرانی عالم آن روز را بدست داشتند، برقرار کرد و این صلح و مسالمت بین دولتین تقریباً پنجاه سال بطول انجامید، زیرا قرارداد مذکور

سال ۱۶۵ م. است، روابط دولتین با یکدیگر مخوف بود معلوم نیست، که این صلح متمادی برای اهالی ایران و روم مفید و نفع آسایش بوده، ولی برای تاریخ دولت پارت مساعد نیست، زیرا نویسندگان رومی، که تا این زمان آنچه اطلاعات بمناسبت مخاصمات و منازعات شاهان اشکانی با رومیها نارومیها تا آنان میدهند و تاریخ پارت را در حدود عربی آن روشن مسازند، از این مقدار جهت آرامشی، که در حدود دولتین با یکدیگر حاصل شده، چندان توجیهی بوفای دولت اشکانی ندارند. اگرهم کاشی اروقایی ذکر کرده اند، نجسه و گریخته و در آورنده است و بهر حال از تاریکی تاریخ دولت اشکانی چندان نمکاهد با وجود این اطلاعاتی را، که نویسندگان رومی داده اند، ذکر میکنم و این اطلاعات را جمع بدوازده سالی است، که از رفتن سرداد بروم تا فوت نالاس اول کسسه

روابط بلاس در روم پس از مرگ رون اعتشاشانی رویداد و بعد از کشته شدن قیصر روم کالنا و خود کشی قیصر دلار موسوم با و ساسانیان نه اتو<sup>۱</sup> و ساسانیان و آلی روم در فاسطی<sup>۲</sup> معتم شت امر بطور روم شود (۶۹ م) در انوف او سفارتی برد لاس فرساده، با او را از این فتنه آگاه دارد و مینا حواش کند، که خنایه بلاس در مدت هفت ساله مادر بار روم روابط حسنه داشت، با او هم همان روابط را حفظ کند (ناسی یون، تاریخ روم، کتاب ۲، بند ۸۲) بلاس سر و ساسانیان را خوب ندیده و در جواب سفارتی برد وی، رمایی، که او در اسکندریه بود، فرساده است، حامی است برای انبار دوسسی چهل هزار سوار بازی با حینار امر بطور یادارد (سوتندس، کتاب روم ساسانیان بند ۶) و ساسانیان این تکلم دوستانه نالاس را با روم را اولاً وضع امور او حینا بود، که احتیاجی ناس قوه ناسب و نالاس رسید، که بکار بردن مشور خارج در نظر رومیها او را مقهور گرداند تا این سارانشاه

۱ Odbi      ۲ Otko

قیمت تاریخی اشک بیست و دوم - تلاش اول

سرداران و سیاستدان در ایتالیا فائق آمدند، او تلاش را مطلع داشت، که آرامشی در ایتالیا برقرار شده و احتیاجی نقشون امدادی ندارد (تاسی توس، تاریخ روم، کتاب ۴، بند ۵۱) این قصه در ۷۰ م رویداد و در سال بعد (۷۱ م) تیتوس پسر و ساسان پس از فتح بیت المقدس به روم گما، که شهر رومی بود و ذکرش در تاریخ سلوکی ها گذشت، رفت تلاش سفارتی برای تبرک بهره مندی او



( ۱۴۴ ) - مجسمه و سبایان ( از کتاب "اسکار نگر"، تاریخ عمومی )

فرستاده تاجی از طلا با هدیه کرد و تیتوس اس سفارت را گرم بدیرفته صافتی برای او داد ( این خردار یوسف فلا و توس است، تاریخ یهود، کتاب ۷، فصل ۵، بند ۲ )

پس از آن دبری نگذشت، که سه سن تیتوس و تیتوس والی سوریه گردید و این همان کس بود، که در جنگ رومها با تلاش شکست خورد این شخص در حوالی سنه ۷۲ به رومسازان اطلاع داد، که آن تیتوس مادساه کمارتن مشغول توطئه است، تا از دولت روم جدا شده جری دولت نارت گردد، در این توطئه خود پادشاه با پسرش ابی فان دخل اند و قراری در این باب با پارتی ها

۱ - Caesennius Petus

کتاب چهارم: دوره یارنی، یا هکن المل سباس

داده اند. اگر در ابتداء جلو گیری نشود و کماژن جزء دولت پارت گردد، نتیجه آن برای رومیها در مشرق مضر خواهد بود. کماژن در مغرب فرات واقع بود و پایتخت آن را ساموساتا<sup>۱</sup> مینامیدند. او گفت: این شهر بر نقطه‌ای مشرف است، که بسهولت میتوان در آنجا از فرات گذشت و اگر یارنی‌ها این نقطه را متصرف باشند، در هر وقت میتوانند بسهولت از آنجا به کاپادوکیه و کیلیکیه و سوریه بگذرند و در موقع لزوم بخوبی عقب بنشینند. این اطلاعات بنظر رومیان بسیار مهم آمد و چون او اعتمادی زیاد به پتوس داشت، اختیارات کامل باو داد، که بهر نحو صلاح میداند اقدام کند. پس از آن پتوس با قشونی داخل کماژن شد و چون در اینجا، از آن جهت، که اهالی تقصیری نداشتند یا حاضر جنگ نبودند، مقاومتی ندید، ساموساتا را باسانی گرفت. پادشاه نمیخواست اقدامی بر ضد رومیها بکند، ولی در پسر او ایپی فان و کالی نیکوس بخواستند این سختی و توهین را تحمل کنند و در رأس قشونی، که جمع کرده بودند، با استقبال پتوس رفتند. پس از آن جنگی در گرفت، که یک روز بطول انجامید و برای طرفین بی نتیجه ماند، ولی آن تیوخوس، که نمیخواست با رومیها ستیزه کند، وقتیکه دید پسرانش بحرف او گوش نمیدهند، از صحنه خود بازن و دخترانش خارج شدند، به کیلیکیه، که جزء دولت روم بود، رفت و در شهر تارسوس<sup>۲</sup> اقامت گزید. این بیرون رفتن پادشاه از کماژن اهالی را مأیوس کرد و در نتیجه سپاهیان پسران آن تیوخوس از دور او پیرا کردند.

در این احوال آنها چاره را در فرار دیدند و گریختند با ده نفر سوار خودشان را بایران رسانیدند. بلاش آنها را خوب پذیرفت و میهمان نوازی نسبت بآنها نمود، ولی کمکی بآنها نکرد، جز اینکه نامه‌ای به رومیان نوشت، و چنانکه تصور می‌رود، باو اطلاع داد، که حرفهای پتوس صحیح نبوده و تهازادگان تقصیری ندارند. بر اثر این نامه رومیان فهمید، که واقعا پادشاه کماژن و پسرانش

۱ - Samosata. ۲ - Tarsus.

قسمت تاریخی ، اشك ایست و دروم - بلاش اول

تقیه‌ری نباشته اند و قرارداد، که هر سه بروم آمده در آنجا اقامت گزینند و برای آهایش آنها مقرر داشت ، مبلغی کافی بآنها داده شود و خانواده شان مقام محترمی را دارا باشند.

دیوکا سیوس گوید ( کتاب ۶۶ ، بند ۱۱ ) ، که نامه بلاش به و سپاسیان چنین شروع میشد : « ارشک شاهنشاه به فلاویوس و سپاسیان سلام میرساند » و امپراطور از راه استهزاء در جواب نامه نوشت : « فلاویوس و سپاسیان به ارشک شاهنشاه سلام میرساند » . اگر روایت دیوکا سیوس صحیح باشد ، استهزاء قیصر روم از اینجا بوده ، که بلاش قیصر را فقط با اسم خوانده و عناوینی برای او قائل نشده و دیگر خود را شاهنشاه مطلق گفته نه شاهنشاه پارت ، چنانکه معمول بود.

تاخت و تاز آلانها تقریباً در حوالی ۲۵ م . واقع ای رویداد ، که بلاش  
 در شمال و غرب  
 ایران  
 مجبور گردید از امپراطور روم ، و سپاسیان ، استمداد کند .  
 شرح واقعه باینتر بیاید و خلاصه آن عجاله این است :  
 مردمی موسوم به آلان ، که در پشت کوههای قفقاز بطرف  
 شمال سکنی داشتند ، از کوههای قفقاز گذشته بفقازیه و بعد باذربایجان و ارمنستان  
 ریخته بقتل و غارت پرداختند . قبل از آنکه از این واقعه مهم صحبت داریم لازم  
 است بدانیم ، که این مردم چه قومی بوده اند و مساکن آنها کجا بوده .

نژاد آلانها آلان‌ها را آس هم نامیده اند و مردمی ، که اکنون در قفقازیه  
 سکنی دارند و معروف به آست یا آس-تین<sup>۱</sup> میباشند ، از  
 اعقاب این مردم اند . این مردم را سابقاً بعض نویسندگان از نژاد سکائی میدانستند ،  
 چنانکه را ولین سن در کتاب خود ( ششمین دولت مشرق ، صفحه ۲۹۱ ) گوید ، که  
 آلان‌ها سابقاً در نزدیکی رود تانائیس<sup>۲</sup> ( دن کنونی ) و دریاچه پالوس-م<sup>۳</sup> آتید<sup>۳</sup>  
 ( دریای آزوف ) سکنی داشتند و از ساکها بوده اند ، ولی اکنون مسام است ، که

۱ - Ossetes & Ossetine.

۲ - Tanais.

۳ - Palus Méotide.

کتاب چهارم - دوره پارسی، یا عکس العمل سیاسی

نویسنده مذکور اشتباه کرده و آلهای از نژاد سکا می نبودند. باید آنها را از آریاییهای ایرانی دانست. علاوه بر تحقیقات علمی، که این نظر را میرساند خود اوست های کنونی هم نظر مذکور را تأیید میکنند؛ زیرا اگر از يك قسمت اوست بپرسند، که آنها کیستند؟ جواب میدهند «ایرونی» و زبان آنها هم شعبه ای از زبانهای ایرانی است. اما در باب این قوم نویسندگان عهد قدیم چنین نوشته اند: دیونی سیوس<sup>۱</sup> جغرافیا دان، که در میان ۳۰ و ۱۰ ق. م کتاب خود را مینوشته این قوم را با داکیه<sup>۲</sup> یعنی نیاکان رومانیهای کنونی و تائوری<sup>۳</sup> ها یعنی سکنه شبه جزیره قریم اسم میبرد و بعد باز اسم آنها را با تائوریها و آگاتیرس<sup>۴</sup> ها (تیره ای از سکا های جنوب روسیه کنونی) ذکر میکند. پلین<sup>۵</sup> نویسنده معروف عهد قدیم، که در ۲۳ م. تولد یافته بود، نیز مساکن آنها را در جنوب روسیه، تقریباً اوکرن<sup>۶</sup> کنونی نشان میدهد (تاریخ طبیعی، کتاب ۶، فصل ۱۲، بند ۲۵). یوسف فلاویوس مورخ یهود هم همین صفحات را مساکن آنها میداند (جنگ های یهود، کتاب ۷، فصل ۷، بند ۴).

سینک فیلسوف روم، که معاصر نرون قیصر روم و آموزگار او بود و بعد بحکم او خود کشتی کرد، مساکن آنها را قدری دورتر بطرف مغرب مینماید (مثلاً در حوالی ایستر<sup>۷</sup> یا دانوب کنونی).

بطلمیوس بدو قوم آلان قائل است، مساکن یکی را در همان جاها میداند، که نویسندگان مذکور نشان داده اند و محلّ سکناي دیگری را بین ایمائوس<sup>۱</sup>، یعنی تقریباً کوههای هیمالایای کنونی، و مشرق دریای خزر (جغرافیا، کتاب دوم، بند ۱ - کتاب ۳، بند ۵ - کتاب ۶، بند ۱۴). این قسمت را از جانشینان ماساژتهای قدیم، که گراوا ذکرشان در کتاب اول و دوم ابن تالیف گذشته است (از جمله صفحه ۲۳) با از اعقاب آنها میدانستند و تصور میکردند، آلهائی، که

۱ - Diotysmus.    ۲ - Daci.    ۳ - Tauri.    ۴ - Ukrain.    ۵ - Ister.

۶ - Imaus.



قسمت تاریخی ، اشک بیست و دوم - بلاش اوّل

در این زمان ، یعنی در زمان بلاش اوّل ، باذربایجان و ارمنستان ریختند ؛ از قسمت ثانوی بوده اند و این آلاّن‌ها از جنوب دریای خزر گذشته بقفقازیه و آذربایجان درآمده اند ، یعنی از گرگان و طبرستان و گیلان و طوالش کنونی گذشته باینطرف و آنطرف آرس رفته اند ( راولین سن ، ششمین دولت مشرق ، صفحه ۲۹۱ ) .

بنظر مؤلف چنین تعبیری غیر طبیعی است ، زیرا ییمودن چنین راهی سخت و دور مشکل است . جهت تعبیر مذکور این است ، که گفته شده است آلاّن‌ها با هیرکانی‌ها اتحاد کرده به قفقازیه ریختند و کلمه هیرکانی ( یونانی شده و هرکان یا ورکان ) بعضی نویسندگان را باشتباه انداخته و گمان کرده اند ، که مقصود از آن گرگان است و بر اثر این اشتباه پنداشته اند ، که آلاّن‌ها از حدود سیحون یا جیحون با گرگان‌ها همدمت شده از طرف گرگان و مازندران و گیلان و طوالش باذربایجان حمله کرده اند ، ولی چنین نیست . گرجستان را در دوره یارتی‌ها و ساسانیان ورژان مینامیدند ( جغرافیای موسی خورن ، ترجمه مارکوارت<sup>۱</sup> ) ، که تقریباً همان ورکان<sup>۲</sup> یا گرگان است و مقصود از هیرکانی یونانی در اینمورد گرجستان یا گرجستان است نه گرگان ، که در جنوب شرقی دریای خزر واقع است . پس آلاّن‌ها از پشت کوه‌های قفقاز به آذربایجان حمله کرده اند ، نه از حدود جیحون یا سیحون . عبارت دیگر واقعه ای ، که در اوایل قرن ششم ق . م در زمان هووخ شتر رویداد ، پس از تقریباً هفت قرن تکرار یافت . منتها در دفعه اوّل ، موافق نوشته های هرودوت ، سکاها از دربند ( باب الابواب ) گذشتند ( صفحات ۱۸۲ - ۱۸۵ این تألیف ) و این دفعه آلاّن‌ها از تنگ داریال ، که از ولادی قفقاز کنونی به تفلیس هدایت میکند . اما چرا آلاّن‌ها با گرجی‌ها اتحاد کرده‌اند ، جهت معلوم است . راه آنها از تنگ داریال بوده و دربند مزبور در تحت تسلط گرجیها بود . وقتیکه از شاهان ساسانی صحبت خواهد بود ، خواهیم دید ، که چقدر شاهان مذکور بداشتن گرجستان در تحت تسلط خود اهمیت میدادند .

۱ - ابرانشهر ۲ - ورك در فارسی قدیم یعنی گرگ است .

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا نکس العمل سیاسی

جهت عمده آن همین بود ، که دربند داریال در تحت تسلط ایرانی ها باشد . پس اتحاد آلاها با گرچیها طبیعی بوده و دیگر نباید فراموش کرد ، که بلاش و ترداد بسر قراس<sup>۱</sup> من پادشاه گرجستان را از سلطنت ارمنستان محروم ساخته بودند . نویسندگان عهد قدیم در باب نژاد آلان ها حدس هایی زیاد زده اند . بعضی آنها را از نژاد مادها دانسته اند ، برخی از توتون<sup>۲</sup> ، یعنی نیاکان قدیم آلمانیهای کنونی و بالاخره عده ای از فین ها یا ترک ها ، ولی چنانکه گفتیم ، امروز معلوم است ، که آنها از آریایی ایرانی بوده اند .

خود واقعه  
پس از این مقدمه گوئیم ، که این مردم در ۷۵ م . با ایبریها ( گرجی ها ) ساخته از معبر داریال ، که در تحت تسلط گرجی ها بود گذشته با بنظر قفقاز سر ا زیر شدند و از آنجا بطرف جنوب رفته بقتل وغارت و چپاول پرداختند . در نتیجه پا<sup>۳</sup> کر پادشاه آذربایجان ، که دست نشاندۀ بارت بود ، نتوانست مقاومت کند و بکوهها پناه برد . پس از آن آلاها در جلگه ها بغارت کردن مشغول شدند . بعد ، از آذربایجان ب ارمنستان حمله کرده و ترداد را مغلوب ساختند او را با کمند گرفتند ( یوسف فلاویوس ، کتاب ۷ ، فصل ۷ ، بند ۲ ) .

بلاش ، چون دید پادشاهان دست نشاندۀ اش شکست خوردند و عنقریب آلاها بخود او حمله خواهند کرد ، از سپاسیان استمداد کرد و خواست ، قوه ای را ، که روم میفرستد ، در تحت ریاست یکی از پسر هایش تیتوس با ( دومی تیانوس<sup>۲</sup> ) باشد . گویا نظر بلاش در این خواهش آخری بر این بوده ، که اگر سردار رومی بکنه از خانواده امپراطوری باشد ، یقیناً قوه ای ، که خواهند فرستاد ، زیاد خواهد بود . گویند : که این مسئله در روم موضوع مذاکرات طولانی گردید و اگر چه

۱ - کدیة مردمان آنطرف کوههای قفقاز مقصودی جز عارب و جباوئ نداشتند و وقتی که راه آنها را باز میکردند ، صفحات این طرف قفقاز ریخته مرده را غارت میکردند و نویسندگان عهد قدیم غالباً سه وع مردم را در اشک اوهای قفقاز اسم میبردند ، آلاها - ساره آنها - سکاها .

۲ - Taton. ۳ - Domitianus.

فلسفۀ تاریخی، اشک پیست و دوام - بلاش اوّل



( ۱۴۵ ) - مجسمۀ تسوس

(از کتاب 'آسکار یگر'، تاریخ عمومی)

فوتی نیابوس خیلی مایل بود،  
که خواهش بلاش را پذیرفته باو  
قشونی بدهند، تا بکمک پادشاه  
اشکانی برود. ولی و سپاسیان  
بالاخره فرستادن این قوه را  
صلاح ندانست، زیرا نه لزوم  
آنرا تصویب میکرد و نه میخواست  
خودرا در این اقدام پر مخاطره  
داخل کند و، چون در موقعیکه  
بلاش تکلیف میکرد، باو کمک  
کند، این مساعدت را پذیرفته  
بود، اکنون میتوانست خواهش  
بلاش را رد کند، بی اینکه حق  
ناشناس قلم برود. پس از آن پارتیها  
چه کردند، معلوم نیست، ولی  
یوسف فلاویوس گوید (همانجا)،  
که آلاهایس از چاییدن آذربایجان

و ارمنستان اسرای زیادوغنائم فراوانی برگرفته از ایران خارج شدند.  
پس از آن طولی نکشید، که بلاش درگذشت (تقریباً ۷۸ م.) بنابر این تاخت  
و تاز آلاهایس در ایران و ارمنستان تقریباً سه سال دوام داشته.

در تاریخ پارت این اوّل دفعه است، که میبینیم پارتیها از عهدۀ یکت مردم  
شمالی، که بایران حمله میکنند، بر نمایند. جهت این است، که دولت پارت از  
حدود این زمان داخل مرحله سوم تاریخ خود میگردد، یعنی روبانحطاط میرود.  
چون باین تر از این مبحث صحبت خواهد بود، عجله میکنیم.

مدت سلطنت  
 بلاش اول

در باب مدت سلطنت بلاش اول اختلافی هست ، زیرا نویسندگان رومی در سال ۵۱ م . از افتادن و ن دوم از سلطنت حرف میزنند ، و در سال ۹۰ م . از يك نفر اشکانی ، موسوم به پا کر ، صحبت میدارند ، مثلاً مارنیال<sup>۱</sup> نویسنده رومی در يك اشعار گزیده<sup>۲</sup> ، که بعقیده بعضی بین ۹۴ - ۹۵ م . نوشته شده است ، از پا کر نامی اسم برده . از طرف دیگر بین ۵۱ و ۹۰ ، وقتی که نویسندگان رومی از پارت سخن میرانند ، شاه آنرا بلاش مینامند . بنا بر این نویسندگانی ، که تاریخ پارت را نوشته اند ، سلطنت بلاش را عادتاً بین دو سنه مزبور دانسته اند . بعد از سکه های شاهان اشکانی معلوم گردیده ، که پا کر در سنه ۷۸ شاه بوده ، زیرا از او سکه ای از این تاریخ بدست آمده . پس از آن از سکه های اشکانی این مسئله پیش میآید ، که آیا سنوات بین ۵۱ و ۷۸ را هم نباید بین دو شاه تقسیم کرد ؟ بدین ترتیب ، که سلطنت بلاش را از ۵۱ تا ۶۲ بدانیم و سلطنت شاهی دیگر را ، که اردوان چهارم بابلاش دوم بوده ، از ۶۲ تا ۷۸ ، ولی باین نظر نمیتوان موافقت کرد ، زیرا از کتب نویسندگان رومی روشن مستفاد میگردد : آن شاه اشکانی ، که با و سپاسیان روابطی داشته ، همان شاهی بوده ، که با کر بولو جنگ کرده . بنا بر این بعض نویسندگان جدید<sup>۳</sup> دارای این نظر شده اند ، که بلاش در يك قسمت ایران سلطنت کرده و دو شاه دیگر یعنی اردوان چهارم یا بلاش دوم و یا کر در قسمتهای دیگر ایران . این حدس را تاریخ پارت در مرحله سوم تأیید میکند ، زیرا میبینیم ، که مدعیان سلطنت زیادند و هر کدام در قسمتی از ایران سلطنت میکنند و نمیتوان گفت شاه حقیقی کی است . بنا بر این در این مورد هم میتوان حدس زد ، که چون گرگان بر بلاش شوریده بود و این تورش ، چنانکه بالاتر گفته شد ، از ۵۸ تا ۷۵ م . دوام داشته ، شخصی را ، که اردوان چهارم یا بلاش دوم میدانند در گرگان سلطنت میکرد و بلاش اول در مغرب ایران و چون سر و کار رو میها بابلاش اول بوده ، نویسندگان

۱ - Martial.

۲ - Epigramme.

۳ - Lindsay. History and coinage p. 87.

فصل تاریخی . امپراتوریت و دومین بلاش اول

رومی و یهود فقط اسم او را ذکر کرده اند . بهر حال مسئله روشن نیست ، ولی میتوان ظن قوی داشت ، که سلطنت بلاش اول از ۵۱ تا ۷۸ م . امتداد یافته و در این سال پا کزدوم بجای او بر تخت نشسته . گوت شمید بهمان تاریخ ۵۱ م . ۷۸ م . متمایل است ( تاریخ ایران الخ ، صفحه ۱۳۷ ) ، ولی یوستنی سلطنت او را از ۵۱ تا ۷۷ م . دانسته است ( نامهای ایرانی ، صفحه ۴۱۲ ) .

اهمیت سلطنت بلاش اول در تاریخ ایران مهم است ، زیرا او دوره دوم جنگ های ایران و روم یاروم و ایران را با بهره مندی با آخر رسانید . اگر چه بالاخر در جای خود وقایع مشروحاً

ذکر شده است ، باز برای اینکه خواننده خلاصه وقایع گذشته را بخاطر آورد ، میگوئیم ، دوره اول جنگهای ایران و روم از سنه ۵۵ تا ۳۶ ق . م . بطول انجامید . در این دوره هر کدام از طرفین میخواست خاک طرف دیگر را تصاحب کند . صلحی ، که بالاخره ایجاد شد ، هفتاد سال طول کشید ( از ۳۵ ق . م تا ۳۵ م . ) . دوره دوم مجادلات این دو دولت بزرگ آن زمان در سرارمنستان در ۳۵ م . شروع گردید و تا ۶۳ م . دوام یافت . پس از آن صلحی بین دولتین برقرار شد ، که ۵۲ سال مدت دوام آن بود ( از ۶۳ تا ۱۱۵ م . ) . در این دوره ، چنانکه ذکر شد ، مسئله ارمنستان بنفع ایران خاتمه یافت ، یعنی صورت را رومیها بردند و معنی را ایرانیها . معلوم است ، که در این دوره جنگهای ایرانیها با رومیها سختی جنگهای دوره اول نبود و حتی بعضی ایندوره را هم جزء زمان صلح دانسته اند . بعد از مجادلات با روم و حل مسئله ارمنستان قضیه ای ، که جلب توجه میکند ، شورش گرگان است . این شورش بظن قوی از ۵۸ تا ۷۵ م . طول کشیده ، ولی عاقبتش معلوم نیست . این اول دفعه ای است ، که پارتیها از عهده مردمی ، که میخواهند از دولت پارت جدا شوند ، بر نمی آیند یا جنگها با شورشیان بطول میانجامد . این معنی میرساند ، که دولت پارت مرحله دوم تاریخ خود را در سلطنت بلاش اول دارد تا آخر میرساند ، مرحله اولی از ۲۵۰ تا ۱۲۴ ق . م .

کتاب چهارم - دوره پارتی، انعکاس العمل سیاسی

یعنی از تأسیس دولت پارت تا سلطنت مهرداد دوم کبیر، یا بنده بود. در این مرحله دولت پارت با استحکام مبانی خود پرداخت، سلوکیها را از ایران راند، دولت باختر را مطیع کرد. مرحله دوم از سلطنت مهرداد دوم کبیر شروع شده با سلطنت بلاش اول خانمه میباید (از ۱۲۴ ق. م تا تقریباً ۷۸ م. م). در این مرحله دولت پارت جلو هر دو طرف شمال شرقی را، که بایران هجوم می آوردند، گرفت. در این مرحله نیز پارت بزرگترین دولت مشرق قدیم است و با روم عالم گیر دست و پنجه نرم میکند. روم و پارت هر دو میخواهند بیشتر توسعه یابند، یکی به طرف مغرب و دیگری به جانب مشرق و بالاخره هر دو در کنار فرات متوقف میگردند، زیرا هر کدام از آنها در طرف دیگری رود ضعیف تر از دیگری است. حاصل این جنگ ها آنکه در این مرحله دولت ایران و دولت روم دو دولتی هستند، که بر عالم آن روز حکومت میکنند و نیز در این مرحله مسئله ارمنستان بین دولت ایران و دولت روم دوستانه حل میشود. اولی به اهمیت مسئله اهمیت میدهد و آن را بر میدارد، دومی بحفظ صورت قانع است و آن را اختیار میکند. مرحله سوم مرحله انحطاط دولت پارت است، که از این بعد تا اواخر این دولت نامی موضوع نوشته های ما است. پس از شورش کرگان واقعه ای، که قابل توجه شعوبس است تاخست و ناز آلان ها در ایران است. این واقعه نظری را، که در باب مسئله آلان ذکر کرده ایم، تأیید میکند. دولت پارت قوت سابق را ندارد و در مرحله سوم ناریخ خود داخل میشود.

صفات بلاش اول بلاش اول شاهي است، که از خلاف چند شاه استانی، که قبل از او سلطنت کردند، بدرکش تا برادران نیست. این شاه سهیل است، او میخواهد گانگی و وفاق در خانواده اشکانی بر داند. سهیل هرگز و این نیت خود را به تنها با نطق، بل با عمل ثابت نمیکند. از این صفت که خیلی مهم است، باید درباره بلاش اول قائل بود، که دارای روحی ماهر و دارای عزمی راسخ. این صفت او در مشخصات عددی با سردار نامی روم

قسمت تاریخی . اشک یست و سوّم - پا' کر دوّم

کر بولوبخوری دیده میشود . او بر پتوس سردار دیگر رومی از حیث صفات سرداری مزیت دارد و از پرتو همین مزیت بر او غالب میآید . بالاخره درباره بلاش گفته اند ، که او شخصی بوده مذهبی و در سلطنت او امر بجمع آوری آوستا ، که در زمان اسکندر از میان رفته بود ، صادر شده . چون از این مسئله باید مشروحتر صحبت داریم و جایش اینجا نیست ، عجله بهمین اشاره اکتفاء میکنیم ، تا بسر این موضوع برسیم . چون از این بعد در مرحله سوّم تاریخ پارت داخل میشویم بفصل سوّم این کتاب خاتمه میدهیم .

## فصل چهارم - دولت پارت در انحطاط است

### مبحث اول . اشک یست و سوّم - پا' کر دوّم

پس از بلاش اول محققاً معلوم نیست ، که جانشین او کی بوده ، بعضی پا' کر نامی را شاه اشکانی میدانند و گویند ، که او پسر بلاش بوده . این حدس را بیکر او بر سکه هایش ، که صورتی جوان و بی ریش دارد ، تأیید میکند و این سکه ها نشان میدهد ، که او لا اقل تا ۹۳ م . سلطنت کرده ، اگر چه با این تاریخ همه موافق نیستند و برخی سلطنت او را از ۷۸ تا ۱۰۸ م . میدانند . دیگر از ۷۹ م . سکه ای یافته اند ، که بیکر شاه بر آن شباهتی بیکر پا' کر ندارد و از شخصی است اردوان نام . بالاخره در اواخر سلطنت پا' کر تا اوایل زمانهداری خسرو ، یعنی شاهی ، که پس از پا' کر سلطنت کرده ، سکه های شخصی مهر داد نام بدست آمده ، که از ۱۰۷ تا ۱۱۳ م . سلطنت داشته . بر یکی از این سکه ها عبارتی منقوش است « مهر داد ملکا » ، یعنی شاه مهر داد (چنین سکه هائی از شاهان آخری اشکانی زیاد یافته اند) . بنا بر آنچه ذکر شد ، معلوم نیست سلطنت این شاهان در کجا بوده و ترتیب تاریخ سلطنتشان چیست . باوجود این ، چون از اردوان و

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

مهر داد خبری نداریم ، ولی از باکر نویسندگان  
قدیم بگفته و گریخته اطلاعاتی داده اند ، لابد  
باید شاهی را ، که بعد از بلاش بنیاد نهشته  
یا باکر بدانیم .



(۱۴۶) سکه اشکانی است و سوم  
( یا باکر دوم )

اگر عقیده نویسندگانی را متابعت کنیم ،

که سلطنت باکر را از ۷۸ تا ۱۰۸ م .

میدانند ، او سی سال سلطنت کرده ، ولی وقایع سلطنت او خیلی کم است و نمیتوان  
دانست ، که حقیقتاً واقعه مهمی در زمان او روی نداده یا روی داده ، و چون  
نویسندگان رومی از جهت صلحی ، که بین دولت روم و پارت برقرار بود ، علاقه مندی  
بوقایع دولت پارت نداشته اند ، چیزی هم نوشته اند . وقایعی را ، که ذکر  
میکنند اینها است :

شخصی بر دولت روم قیام کرد و خود را نرون نامید ، ولی بهره مند نشد و  
فرار کرده پارت پناه آورد . دومی ثیان ، که امپراتور روم بود ، او را از باکر  
استرداد کرد . در ابتداء باکر میخواست از او حمایت کند ، ولی بعد او را رد  
کرد ( سوئنه<sup>۱</sup> ثن ، کتاب نرون ، بند ۵۷ ) . این واقعه در سال نهم سلطنت دومی  
ثیان رویداد ( ۸۹ م . )

داکیها<sup>۱</sup> ( یعنی مردمی ، که در داکیه<sup>۲</sup> سکنی داشتند و این صیغه همان رومانی  
کنونی است ) به میسیه<sup>۳</sup> ایالت روم تجاوز میکردند . در یکی از تجاوزات ،  
چنانکه پلین<sup>۴</sup> گوید ، یکنفر یونانی را ، که کالیدروموس<sup>۵</sup> نام داشت و بنده یکنفر  
رومی ، لیبیریوس<sup>۶</sup> ما کسی موس<sup>۷</sup> نام بشمار میرفت ، اسیر کردند . بعد دسیالوس<sup>۸</sup>  
رئیس داکیها این بنده را نزد باکر فرستاد و او چند سال در دربار ایران در خدمت  
شاه پارت بود . این واقعه بخودی خود دارای اهمیتی نیست ، ولی میرساند ، که  
در عهد قدیم مردمانی ، که خیالی دور از یکدیگر بودند و بنا بر این سبب است از یکدیگر

۱ - Dacia.      ۲ - Mysia.      ۳ - Pline.      ۴ - Callidromus.

۵ - Liberius Maximus.      ۶ - Decebalus.



قسمت تاریخی . اشك بیست و سوم - پاؤکر دوّم

آگاهی داشته باشند، تا چه رسد باینکه با هم ارتباط یابند، از جهت اشتراك منافع باهم مربوط میگشتند و هدایائی فیابین ردّ و بدل میشد، زیرا اشگی نیست، که داکیهها منافی در ایجاد ارتباطی با دربار اشکانی نداشتند، جز اینکه مانند پارتیهها دشمنان روم بودند و تصور میکردند، که دولت اشکانی در موقع لزوم میتواند، حرکت مفیدی برای داکیهها بکند و رومیها مجبور گردند يك قسمت قوای خود را بمشرق بفرستند. پذیرفته شدن بنده مزبور از طرف پاؤکر نیز میرساند، که او هم دوستی داکیهها را مغتنم میشموده و الا خود را رهین منت آنان نمیداشت.

از وقایع سلطنت پاؤکر یکی هم این است، که اوبتوسعه تیسفون، که پایتخت اشکانیان بود، افزود و آنرا تزیین کرد (آمّین مارسلن<sup>۱</sup>، کتاب ۲۳، بند ۶). بعد خبری هست، که پاؤکر خاك خسروین را پیداشاه آلف آبکار از جهت احتیاج بیول فروخت. خسروین همان ناحیه است، که پایتخت آنرا اردس مینامیدند (اورفا یا اورقه کنونی). فروش گویا از جهة مخارج زیاد توسعه و تزیینات تیسفون بوده، ولی نباید تصور کرد، که حقّ دولت اشکانی نسبت باین خاك از میان رفته، زیرا پس از پاؤکر مدتها تا زمان مارک اریل<sup>۲</sup> امپراطور دیده میشود، که حقوق شاهان اشکانی نسبت پیداشاه دست نشانده خسروین باقی است. از اینجا باید استنباط کرد، که وجهی پاؤکر از آبکار یا اکبر در یافت داشته، نه اینکه حقّ خود را باو فروخته باشد و این وجه هم شاید از وجوهی بوده، که بعض پادشاهان دست نشانده بشاهان اشکانی میبرداخته اند، یعنی پاؤکر باج چند سال را بطور مساعدی بیشکی دریافت داشته (این خبر از سویداس<sup>۳</sup> یکی از نحوئیون یونانی از قرن پنجم م. است و معلوم نیست، تا چه درجه صحت دارد. م.).

از وقایع سلطنت پاؤکر اگرچه اطلاعات صحیحی نداریم، با وجود این رویهمرفته باید باین عقیده بود، که مدعیان سلطنت در زمان او زیاد بودند و اوقات او بمنازعات داخلی صرف میشده، زیرا علاوه بر اردوان و مهر داد، که بالاتر اشاره

۱ - Ammien Marcellin. ۲ - Marc-Aurèle. ۳ - Suidas.

کتاب چهارم - دوره پارتی، یا عکس العمل سیاسی

بآنها شد؛ گویا اشخاص دیگری هم بودند، که در قسمتهایی از ایران سلطنت داشته اند و هر یک از آنها خود را شاه تمام ایران، بل شاهنشاه میخوانده. این نظر ازینک جای نوشته های دیوکاسینوس نیز استنباط میشود. او راجع بقشون کشی تراژان بمشرق برای جهانگیری (پائین تر بیاید) گوید مقاومتی سخت در پیش رفتن امپراطور مزبور بطرف بابل نشد، زیرا دولت پارت از جهت جنگهای داخلی ضعیف و در انحطاط بود و شورشهایی در مملکت روی داده بود، که هنوز تا بیره آن را خاموش نکرده بودند (کتاب ۶۳، بند ۲۶). فوت پا کور را در ۱۰۸ یا ۱۱۰ میدانند. او دو پسر داشت: ۱- کس داریس و پارتامازیریس<sup>۲</sup> ولی مجلس مهستان خسرو برادر پا کور را جانشین او قرار داد. جهت آن باید از این جا باشد، که در این وقت خبر تدارکات تراژان برای عزیمت بمشرق با ایران رسیده بود و میدانستند، که پسران جوان پا کور از عهده او بر نیایند. بنابراین خسرو را، که بزرگتر و دارای تجربیاتی بوده سلطنت برگزیده اند. این نظر نیز از این جا تأیید میشود، که پا کور قبل از مرگش شکایاتی از تراژان داشته و بنابراین در زمان پا کور سیاست تعرضی تراژان شروع شده بود (نوشته های سواداس این نظر را میسراند).

از آنچه راجع سلطنت پا کور گفته شد، معلوم است، که ما اطلاعات درستی از وقایع این زمان نداریم و چنین بنظر میآید، که در زمان سلطنت پا کور در ایران دوسه نفر دیگر سلطنت کرده اند و منازعات داخلی دوام داشته. اما اینکه نویسندگان رومی فقط راجع به پا کور اطلاعاتی جسته و گریخته ذکر میکنند، باید از این جهت باشد، که پا کور در مغرب ایران سلطنت میکرد و چون تیسفون و بین النهرین و بابل را داشته، رومیها با کارهای اوفی الجمل آشنا بوده اند و از ذکر آن خبری نداشته اند. نیز بهمین جهت است، که بین نویسندگان اختلافی راجع بترتیب شاهان اشکانی بعد از بلاس اول دیده میشود، مثلاً کورت شمد بعد از بلاس اول

۱ - Exedares    ۲ - Parthamasiris.

فصلت تاریخی، اشک یست و چهارم، خسرو

سه نفر را اسم هیبره؛ بلاش دوم، پاکر دوم - اردوان چهارم و یوستی اردوان چهارم را یست و سومین شاه اشکانی میدانند (نامهای ایرانی، صفحه ۹۲).  
 خلاصه آنکه همت سلطنت پاکر را در ایران یا در مغرب آن بنا بر سکه های اشکانی از ۷۸ تا ۱۰۸ م. باید دانست؛ ولی بعضی آن را تا ۱۱۰ م. میدانند از اسناد چینی چنین استفاد میشود، که تقریباً در سال ۱۰۱ م. خان چائو حاکم تاتارستان از طرف چین نهایندگانی میفرستد، که از راه دریای مغرب به چین بزرگ (روم) بروند و آنها تادریای مزبور آمده بواسطه وحشتی، که از مشکلات سفر دریا حاصل میکنند، صرف نظر کرده بر میگردند. بنظر چنین میآید، که چون اشکانیان نمیخواستند روابط مستقیمی بین روم و چین باشد آنها را ترسانیده اند، زیرا تجارت ابریشم چین با روم بواسطه ایران میشده. از منابع مذکور نیز معلوم است، که پادشاه آن سی (یعنی بارت) در این موقع بنایندگان، شیر و آهو برای فغفور چین فرستاده است (چینی ها میگویند سان-باج).

## مبحث دوم. اشک یست و چهارم - خسرو

خسرو وقتی بر تخت ایران نشست، که یکی از مواقع سخت تاریخ آن محسوب است بنا بر این لازم است قبل از ذکر وقایع، شمه ای از اوضاع عالم آن زمان بیان کنیم. پس از اینکه نبرد با پادشاه ارمنستان در گذشت (تقریباً ۱۰۰ م.) پاکر یکی از پسرهای خود را، که اکس داریس با آکسی داریس نام داشت، بر تخت آن مملکت نشاند و این شاهزاده در آنجا با امور سلطنتی پرداخت، بی اینکه بدولت روم رجوع یا اقدامی کند، که حق روم را بنصب پادشاهان ارمنستان شناخته باشد (دیوکاسیوس، کتاب ۶۸، بند ۱۷). در اینوقت تراژان امپراطور روم در مغرب با داکاها مشغول جنگ بود و صلاح نمیدانست با بارت درآویزد، ولی وقتی که در ۱۱۴ م.

۱ - دریای مغرب باید دریای میان (مدیترانه) باشد با دریای سیخ (بحر احمر).

جنگ های خود را در داکیه باآخر رسانیده آن مملکت را مطیع کرد ، موقع را مناسب دید ، که سیاست تعرضی در آسیا پیش گیرد و مانند اسکندر بجهانگیری در مشرق بپردازد . بنا بر این مسئله ارمنستان را بهانه قرارداد و در تدارك فتوحات بزرگی بمشرق برآمد . اوضاع مشرق هم در این زمان چنان بود ، که خیالات او را تأیید میکرد : از آنچه بالا تر در باب سیاست تعرضی دولت روم در مشرق گفته شد ، بخوبی روشن است ، که از وقتی که دولت مزبور با بمشرق گذاشت ، مقدونیه ، دولت سلوکی ، دولت بطالیسه ، مهر داد ششم پنت ، تیگران پادشاه ارمنستان و پادشاهان دیگر را مغلوب ساخت و این مهالك درابتداء در تحت نفوذ روم در آمدند و بعد ایالتی از روم گشتند یا دارای پادشاهانی شدند ، که دست نشانده روم بودند و مطیع سیاست رومیها . پس از این وقایع بالاخره رومیها با دولت پارت از زمان مهر داد دوم کبیر اشکانی رابطه یافتند و دیری نگذشت ، که خواستند از فرات گذشته دولت پارت را هم بصورت مقدونیه و دولت سلوکی و غیره در آورند ، ولی سه شکست بزرگ ، که در زمان کراسوس و آن توئیوس نصب رومیها گردید ، آنها را بهوش آورد و دانستند ، که دولت پارت آن دولت شرقی نیست ، که بتوان آنرا تحت الحمايه یا تابع روم گردانید . بنا بر این اکتاوس اگوست قیصر روم باین عقیده شد ، که حدود روم فرات است و نباید رومیها از آن بگذرند . این سیاست را تی بریوس و سایر قیصره روم رو به طرف حفظ میکردند ، تا آنکه مسئله ارمنستان بین دولتین مطرح شد و باز رومیها دریافتند ، که با دولت پارت باید مهادت کنند . بنا بر این بحفظ صورت اکتفاء کرده با دولت پارت کنار آمدند . از تمامی این وقایع ، که از ۱۲۰ ق. م تا ۱۱۵ م. رویداد دولت روم در پارت را بنگانه دولتی در عالم دانست ، که باید با آن مدارا کند و روابط خود را با آن دولت بر اساس مهادت بگذارد . دولت پارت هم از طرف دیگر مدید ، که دولت روم قوی درین دولت دنیای آن زمان است و باید با چنین دولتی راه رفت . بنا بر این او هم بی جهت خود را با روم طرف نمکرد و فقط در مواردی شمشیر بکشید ، که مهادت سنکری از

قسمت تاریخی . اشك پست و چهارم . خسرو

سنگرهایش از دست  
میروند و هستی دولت  
پارت در خطر است.  
چنین بود بطور اجمال  
و کلی وضع دولتین  
در مشرق و شالوده ای  
که طرفین سیاست خود



(۱۴۷) - سکه‌های اشك پست و چهارم (خسرو)

رابر آن قرار داده بودند ، ولی در زمان فرهاد چهارم وقایعی در دربار ایران روی داد ، که تخم نفاق و خصومت در خانواده اشکانی کاشته شد و این تخم سبز شده و بثمر رسیده ، بعدها عمده‌ترین جهت انحطاط و انقراض اشکانیان گردید . بعد از فرهاد چهارم تقریباً در هر سلطنتی حواس شاهان بخواه‌بایدن شورش‌ها یا بجنگ‌های داخلی مصروف است و بالاخره کار بجائی می‌رسد ، که در يك زمان چند نفر در ایران سلطنت میکنند . نتیجه این اوضاع معلوم است . وحدت سلطنت وقتیکه از میان رفت ، وحدت اداره هم از میان می‌رود و تفاوت زیاد است ، بین اینکه يك شاه از فرات ناسند و از جیحون یا سیحون تادریای عمان و خلیج پارس تمام وسائل مملکتی را در دست داشته باشد یا آن وسائل بین چند نفر تقسیم شده و هر کدام از آنها بر ضد دیگری قیام کند . اوضاع مزبور خرد خرد بنای محکم دولت اشکانی را متزلزل ساخت و این دولت رارو بالانحطاط برد . بلاش اول آخرین شاه با ابهت این دودمان است ، که در مقابل رومیها ایستاد و بهره مند بیرون آمد . با وجود این می بینیم ، که در زمان او گرگانیان میشوند و این شورش سالها طول میکشد ، بی اینکه معلوم باشد ، که بالاخره بلاش فائق آمد یا نه و نیز می بینیم ، که مردم آلان ، آذربایجان و ارمنستان را در آتش و خون غرق میکنند و دولت اشکانی از روم کمک می‌طلبد و پس از او مدعیان سلطنت بقدری زیادند ، که بتحقیق تا حال معلوم نیست ، کی بر تمامی ایران سلطنت می‌کرده و آیا چنین شخصی اصلاً وجود داشته یانه .

کتاب چهارم - دوره یارتی ، یا عکس العمل سیاسی

چنین بود احوال دولت پارت ، در این زمان ، که تراژان عازم جهانگیری در مشرق گردید . بر این جهت اصلی نقشه تراژان بساید بعضی جهات دیگر را هم افزود . دین مسیح در مشرق انتشار می یافت و مخالفت و بل ضدیتی بین پیروان مذهب قدیم و دین عیسوی حاصل میشد . یهودیها منصوصاً عامل این تفاق و اختلاف بودند ، زیرا در تحت فشار مسیحیون مجبور بودند شهرهای دیگر مشرق مهاجرت کنند و بین اهالی تفاق دورنگی اندازند . اگر چه مورد این مطلب در اینجا نیست ، ولی اجمالاً ناگر بریم باین نکته اشاره کنیم ، که مذهب در مشرق قدیم ، چنانکه از تاریخ آن دیده میشود ، اهمیتی داشته و رای اهمیت آن در مغرب زمین . در تمدن یونانی ، که پایه تمدن مغرب زمین بر آن است . منافع و مصالح شهر یا وطن<sup>۱</sup> بر همه چیز برتری داشت و آزادی شخصی تا جایی قابل تحمل بود ، که محلّ مصالح شهر نبود . در مشرق قدیم ، بعکس مذهب است ، که بر همه چیز استیلاء دارد و هر نظر دیگر تابع آن است . دولت های یونانی حکومتشان را از مردم میدانند و سعی می کنند ، که افکار عامه را در دست داشته باشند ، دولت های شرقی حکومتشان از خدا است ، آنها اراده خدایانرا بحری میدارند . تاریخ سومر و اکد و بابل و مصر و آسور این اصل را بخوبی ثابت می کند . حکومت در یونان کما بیشی دموکراسی است<sup>۲</sup> یعنی حکومت مردم است ، ولی در مشرق قدیم تئوکراسی است<sup>۳</sup> ، حکومت حکومت انخاصی است ، که از طرف خدا بند . چون در این اوان ، که صحبت از وقایع آن موضوع این مبحث است ، تمدن مشرق قدیم ، با وجود پدید آمدن اسکندرو انتشار تمدن یونانی ، از میان نرفته بود ، یعنی یونانیها و سلوکیها و بطالیسه نتوانسته بودند ریشه تمدن یونانی را در مشرق بمق بدوانند و تمدن یونانی در مشرق بالاخره سطحی بود ، می توان گفت ، که تمدن مشرق قدیم در این زمان هنوز بر افکار و عقاید مردمان آن غلبه داشت و این تمدن جهت جامعه اهالی بشمار میرفت ، ولی از زمان انتشار دین مسیح اختلاف در معتقدات

۱ - Polio-cité.

۲ - Démocratie (حکومت ملی).

۳ - Théocratie.

قسمت تاریخی ، اشک بیست و چهارم - خسرو

اهالی پیدا شد و خرد خرد مشرق قدیم از راهیگه میپیمود ، برای دیگر افتاد و این هم معلوم است ، که در موقع انتشار دین جدید ، چه نفاق شدیدی بین اهالی بروز میکند و چه نتایجی از آن برای جامعه حاصل میشود ، خلاصه آنکه این تشتت مذاهب و اختلاف معتقدات بایکدیگر پایه یگانگی جامعه را متزلزل میسازد و آن را دوچار ضعف و سستی میکند . چنین بود احوال مشرق قدیم در این زمان و در چنین موقعی تراژان عازم گردید تا سند و سیحون براند . پس از این مقدمه مختصر باین نتیجه میرسیم ، که دو چیز یا دو عامل مهم باعث تشویق تراژان در لشکر کشی او بمشرق بود : ضعف دولت پارت و تشتتی ، که در جامعه مشرق زمین آن روز مشاهده میشد . حالا باید دید ، که دولت پارت چه کرد .

لشکر کشی بمشرق تراژان شخصی بود جاه طلب ، که نمیتوانست بشخیر مملکت کوچکی مانند داکیه قناعت ورزد و این نقشه را میکشید ، که ممالک وسیعی را جزء امپراطوری روم گرداند ، یا بهتر گفته باشیم روم را دولت جهانی بمعنی حقیقی آن کند و ممالکی را ، که دارای تمدن قدیم مشرق بودند و پادشاهانی مانند حموربی ، بخت النصر ، سن ناخریب ، آسوریانی پال ، کوروش ، داریوش ، اسکندر داشتند ، یعنی دارای پادشاهانی بودند ، که نامشان جاویدان است ، در تحت فرمانفرمائی روم در آرد . مخصوصاً کارهای اسکندر و جهانگیری او اثراتی در تراژان گذاشته بود ، و چنانکه دیوکاسیوس گوید ( کتاب ۶۸ ، بند ۲۹ ) او علانیه ادعان میکرد ، که میخواهد با او برابری کند . خلاصه آنکه نقشه او نقشه کراسوس بود ، ولی دو چیز از مزایای او بشمار میرفت : اول آنکه اوسردازی بود قابل و خیلی ماهرتر از کراسوس و دیگر اینکه دولت پارت این زمان دولت پارت زمان آرد اول نبود .

تراژان سفر جنگی خود را در سال ۱۱۴ م . یعنی هفت سال پس از خاتمه جنگهای داکیه ، شروع کرد و ، وقتیکه به آتن در آمد ، سفارتی ، که خسرو نزد او فرستاده بود ، وارد شد . مأموریت سفارت این بود ، که هدایائی به تراژان

تقدیم کنند و اقداماتی نزد قیصر بعمل آرد، تا شاید مانع از سفر جنگی او به مشرق گردد (دیوکاسیوس، همان کتاب، بند ۱۷). این سفارت از طرف خسرو به تراژان اعلام کرد: «چون رفتار اگس داریس در ارمنستان بروم برخوردی، او این پسر خود را از پادشاهی ارمنستان خلع کرد. حالا بر تخت این مملکت کسی نیست و خسرو پیشنهاد میکند، که پارتا مازیریس برادر اگس داریس را قیصر پادشاهی ارمنستان نصب کند. او نامیل این نصب امپراتور را خواهد پذیرفت و تراژان میتواند علائم سلطنت را باو بدهد. این رفتار قیصر باعث خواهد شد، که روابط هر دو دولت نسبت به ارمنستان بر پایه ای باشد، که در زمان نرون و بلاش اول مقرر گردیده. این ترتیب اعتبار دولت روم را حفظ خواهد کرد و استرضای خاطر دولت پارت را هم بعمل خواهد آورد». چون مقصود تراژان از این سفر جنگی تنها اعاده اعتبار روم در ارمنستان نبود، او میخواست در مشرق وضعی دیگر ایجاد کند و پارت را تابع روم گرداند، اینکه سهل است بعد بهند برود، جواب سردی بسفرای خسرو داد، هدایای شاه اشکانی را رد کرده گفت، که مقیاس مودت پادشاهان با یکدیگر عمل است نه حرف. عجالت او چیزی نمیتواند بگوید، ولی وقتیکه بسوریه درآمد، آنچه، که مقتضی باشد، خواهد کرد.

بعد تراژان در اواخر پائیز به انطاکیه رفت و در این شهر عیش و نوش، تدارکات جنگ سال بعد را دید. آبرکار (اکبر) پادشاه خسرو، ن، که ذکرش بالا اثر در جزء وقایع سلطنت پا کرد و گذشت، سفارتی با هدایا نزد تراژان فرستاد و مودت خود را پیشنهاد کرد. پارتاها زیریس پسر خسرو نیز با تراژان داخل مذاکره گردید. درباره او دیوکاسیوس گوید (کتاب ۶۸، بند ۱۹) در ابتداء اونامه ای به قیصر روم نوشته در آن خود را پادشاه خوانده بود، ولی چون جوابی از قیصر نرسید، نامه ای دیگر مانند شخصی متعارف با نوشتن و پس از این آوهینی، که بخود وارد کرد، مذاکرات شروع کرد و باوقه، مانند، که اگر باردوری قیصر برود، چنانکه قرداد از دست نرون این تاج را گرفت او هم خواهد گرفت.



با وجود این تراژان تدارکات جنگ را موقوف نداشت و خود این نکته می‌رساند ، که مقصود او از لشکر کشی تسویهٔ ارمنستان نبوده ، دیوکاسیوس هم همین نظر را اظهار میدارد ، و قتیکه میگوید مقصود تراژان حل مسئلهٔ ارمنستان نبود ، حب جاه باعث قشون کشی او شد ( کتاب ۶۸ ، بند ۱۷ ) .

پس از آن تراژان تدارکات جنگ را جدّاً دنبال و مخصوصاً توّجهی باستوار داشتن اطاعت نظامی در لشکر روم در سوریه کرد ، زیرا بواسطهٔ صلح متمادی این اطاعت نظامی سست شده بود . در بهار تراژان حرکت کرده از فرات بطرف ساموساتا<sup>۱</sup> که فکرس بالاتر کراراً گذشته ، رفت . در بین راه تمامی پادشاهان نیم مستقل یا دست نشانده نزد او آمده اظهار انقیاد و اطاعت کردند . بعد او داخل ارمنستان شده ساتالا<sup>۲</sup> و ایله گگی<sup>۳</sup> یا<sup>۴</sup> را تصرف کرد ( این دو شهر نزدیک فرات واقع بودند ) . در شهر آخری تراژان منتظر پارثامازیریس گردید و این شاهزاده بزودی رسیده با ملتزمین کمی باردوی رومی در آمد . بعد مجلسی ترتیب دادند و شاهزادهٔ پارتی در حضور تمامی رومیها تاج را از سر برداشته بیای قیصر روم نهاد ، با این انتظار ، که قیصر تاج را باو رد خواهد کرد ، ولی تراژان حرکتی نکرد و قشون رومی ، که قبلاً دستور گرفته بود ، با هلهله شادی امپراطور خود را از این فتحی ، که بی خون ریزی کرد ، تبریک گفت ( مقصود این است ؛ که ارمنستان را بی خونریزی جزء روم ساخت . م . ) . در این احوال پارثامازیریس دریافت ، در دامی ، که برای او گسترده اند ، افتاده و خواست فرار کند ، ولی رومیها او را احاطه کرده اسیرش کردند . بعد او خواست قیصر را در خلوت ملاقات کند و او را بخیمهٔ امپراطور بردند . در آنجا شاهزاده باز پیشنهادی کرد و تراژان جوابی سرد باو داد ، که تاج ارمنستان را گم کرده است . بعد رومیها از او خواستند ، که برای جلوگیری از شایعات دروغ باید در پیش محکمهٔ امپراطوری حاضر شده از تصمیم آن آگاه شود . پارثامازیریس حاضر شد ، که چنین کند و با جرئتی ،

۱ . Satala.      ۲ . Elegeia.

کتاب چهارم مدوره یارمی ، یا عکت النمل ستیسی

که از نیاکاشن بمیراث باورسیده بود ، اعلام کرد : او نه شکستی از رومیها خورده است و نه اسیر آنها است ، بل بمیل خود باردوی آنها آمده ، تا با رئیسشان ملاقاتی کند و ، چنانکه تیرداد تاج را از دست نرون گرفت ، او هم از دست قیصر بگیرد و یقین داشت ، که او را توهین نخواهند کرد . بهر حال مجاز خواهد بود ، که بسلافت برگردد .

تراژان جواب داد ، که او حاضر نیست ، تاج ارمنستان را بکسی بدهد . ارمنستان مال رومیها است و باید يك والی رومی داشته باشد . پارتا مازیریس میتواند بهر جا ، که میخواهد برود و ملتزمین او هم میتوانند همراه او باشند ، ولی آرامنه باید بماند ، زیرا آنها تبعه روم هستند و اتحادی با پارت ندارند ( دیوکاسیوس ، کتاب ۶۸ ، بند ۲۰ ) .

چنین بود رفتار تراژان باشاهزاده پارتی ، ولی باید گفت ، که باینکه دیوکاسیوس مورخ رومی با اظهار شرمساری این رفتار تراژان را شرح میدهد ، باز تمام کذاریات را نوشته . اما نویسندگان دیگر مانند فرونتو<sup>۱</sup> و آریان ، که هر دو معاصر تراژان بودند ، نوشته اند ، که مجاز داشتن پارتا مازیریس بهر جا ، که میخواهد برود ( پس از خلع او از سلطنت ارمنستان ، که رسماً بعمل آمد ) فقط حرف بود ، تراژان ، از ترس اینکه میادا شاهزاده پارتی برای رومیها خطرناک باشد ، تصمیم کرد ، او را زنده نگذارد و بس از بیرون رفتن شاهزاده از اردوی رومیها ، سپاهبانی فرستاد ، که او را تعقیب کرده کشتند ، بعد تراژان برای تبرئه خود انتشار داد ، که شاهزاده در ملاقات با امپراطور قراری داده بود ، که آن را اجراء نکرده در ازای خلف وعده کشته شد ، ولی مردمان آن زمان هم این انتشارات را برای تبرئه قیصر کافی ندیدند و این رفتار بست او را سخت انتقاد کردند ( آریان ، قطعه ۱۶ ) .

بعضی نویسندگان عهد قدیم این رفتار را بست میخواهند ، ولی حقیقت این است

<sup>۱</sup> - Fronto.

قسمت تاریخی . اشك بیست و چهارم - خیر و

که آن نه فقط پستی تراژان را نموده ، بل میتوان گفت ظالمانه و خائنانه بوده . با قدرتی که تراژان داشت ، چه چیز او را مجبور کرده بود ، که شاهزاده اشکانی را بپذیرد یا او را امیدوار کند ، که تاج ارمنستان را باو خواهد داد . از این مرحله هم اگر صرف نظر کنیم ، وقتیکه او شاهزاده را در اختیار خود داشت ، چرا او را مطمئن ساخت ، که مجازاست بهرجا ، که خواهد برود . اگر او را خطرناک میدید ، میتوانست مانند اسیری در اردوی خود نگاهدارد .

فروتو ، یکی از نویسندگان رومی ، که ذکرش در صفحه قبل گذشت ، در این باب قضاوتی کرده ، که شایان ذکر است . او گوید : « درست قولی و شرافتمندی فدای انجام مقصود گردید و بر نام روم لگه ای گذاردند . اگر پارتا مازیریس تقصیر داشت بهتر بود ، بگذارند ، فرار بکنند ، نه اینکه او را طوری تنبیه کنند ، که این مجازات در انظار مردمان بهای رسوائی تمام شود » . اثری ، که این رفتار تراژان در آثرمان کرد چنان بود ، که بعضی خواستند برای تبرئه قیصر تقصیر را بر او کس داریس برادر پارتا مازیریس وارد آرند ، ولی تراژان برای تحمیل این اندازه پستی دیگر حاضر نشد و آشکارا اعلام کرد ، که هر چه شده است ، کرده خود او است و او کس داریس شرکتی در این کار نداشته (این خبر را ، سویداس<sup>۲</sup> از قول آربان ذکر کرده) . بعد از گشته شدن پارتا مازیریس ارمنستان کاملاً مطیع گشت و خسرو حرکتی نکرد ، تا انتقام برادر زاده اش را بکشد ، یا در باب تصرف ارمنستان ، که موضوع آنهمه جنگها بین پارتیها و رومیها بود ، اعتراضی کند . رومیها در ابتداء تصور میکردند ، که چون خسرو ، کس داریس را از سلطنت ارمنستان خلع کرده پارتا مازیریس را بجای او معین کرده بود ، ممکن است ، که کس داریس از راه نارضامندی متحد رومیها گردد و قیصر او را بیادشاهی ارمنستان بشناسد ، ولی تراژان بزودی نظر خود را در این باب آشکار کرد . او ارمنستان بزرگ و کوچک را یک کاسه کرده آن را ایالتی از روم دانست ، زیرا بعقیده او بدین نحو طرفداری آرامنه از سیاست پارت

۱ - Princep. Hist. vol II p. 349.      ۲ - Suidas.

با روم خاتمه مییافت و تکلیف مملکت روشن میشد.

سایر کارهای پس از تسویه کار ارمنستان ترازان بجهانگیری خود ادامه

داده بممالک همجواری آن مملکت پرداخت و درابتداء اتحادی

ترازان

با پادشاه هنیوخی<sup>۱</sup> و ماخه لونی<sup>۲</sup> بست و در ازای هدایائی ،

که او برای ترازان فرستاده بود ، هدایائی برای پادشاه عزبور فرستاد (دیوکاسیوس ،

کتاب ۶۸ ، بند ۱۹) . لفظ اتحاد را در این موقع باید بمعنای تابعیت فهمید

( رومیها ترتیبشان چنین بود : وقتیکه میخواستند ، مملکتی یا ولایتی را تابع

کنند ، در حلقه اولی از در دوستی در آمده اتحادی با پادشاه یا رئیس آن

مملکت یا صفحه می بستند . بعد این اتحاد بتسخیر آن مملکت خاتمه مییافت . م . )

پس از آن ترازان پادشاهی جدید برای آلبانی معین کرد ( آلبانی ، چنانکه بالاتر

گفته ایم ، همان صفحه است ، که در تاریخ قدیم ایران معروف بار آن است و

در قرون اسلامی آن را الران و اردان و بعد شیروان نامیده اند ، بنا براین

نباید این آلبانی را با آلبانی شبه جزیره بالکان (ارناودستان) مخلوط کرد . این

صفحه از شمال بجنوب ، بین کورا و آرس واقع بود و از مشرق بمغرب بین دریای

خزر و ایبری یا کرجستان . م . ) . بعد ترازان با پادشاهان ایبری ( کرجستان )

و کلخید (لازستان قرون بعد ) و مردمان سارمات و طوائفی ، که در کنار بوغاز

بوسفور کیمری<sup>۳</sup> سکنی داشتند روابطی ایجاد کرد ( بوسفور کیمری بوغاز کرج

کشوری است ، که دریای آزور<sup>۴</sup> را با دریای سیاه متصل میدارد . م . ) .

این مردمان ، از این جهت ، که روم را مقتدرترین دولت عالم آن روز

میدانستند ، با رغبت حاضر شدند ، با قیصر . آن روابط دوستی و اتحاد داشته باشند .

۱ - Heniochi.      ۲ - Macheloni.

۳ - نام این مملکت را امروز آذربایجان فقطاز گذاشته اند و این نام صحیح نیست . نظر سیاسی در اینجا دخیل بوده ، که جنس نام غلطی باین صفحه داده اند . نام تاریخی این صفحه از آن است یا شیروان .

۴ - Bosphore Cimmérien.

فست تاریخی . اشک بیست و چهارم - خسرو

پس از این کارها ، که در شمال و شرق دولت روم انجام شد و بعد از اینکه تراژان ساخلوی در ارمنستان گذارد ، نظر خود را بصفحات دیگر معطوف داشت ، زیرا این اندازه جهانگیری او را سیر نمیکرد . در این مرحله ، اوگ دولتی ، که نظر او را جلب میکرد ، دولت پارت بود و اکنون او خواست بآن پسر دازد ، بنا بر این ، تراژان به خسرو ن ، که پای تخت آنرا رادس مینامیدند ، در آمد . پادشاه این صفحه ، که آبکار یا اکبر نام داشت و از چندی قبل مردد بود ، که بین پارت و روم تابعیت کدام يك را بپذیرد ، در این زمان از جریان وقایع متابعت کرده تابع روم گردید ( دیوکاسیوس ، کتاب ۶۳ ، ۲۱ ) .

مناسارس<sup>۱</sup> ، یکی از ولایات بین النهرین ، که کدورت و منازعه ای با خسرو داشت ، نیز تابع روم شد ( دیوکاسیوس ، همانجا ) . سایر رؤساء و ولایات بین النهرین هم میخواستند تابع تراژان گردند ، ولی چون او را مردی درست قول نمیدانستند ، مردد و مذبذب بودند . بنا بر این از اینجا منازعات و خصومت ها شروع گردید و تراژان از دو سمت بنای تعرض را گذارد . اوگ از صفحه ای ، که معروف به آن به میسیا<sup>۲</sup> و بین فرات ورود خابور واقع بود و دوم از طرف باثنه<sup>۳</sup> و نصیبین و کوهستانهایی ، که معروف به کردون بودند ( تصرف نصیبین را دیوکاسیوس در بند ۲۳ کتاب ۳۶ اش ذکر کرده و تصرف و تسخیر کردون را اوتروپیوس<sup>۴</sup> در بند ۲ هفتمین کتاب خود ) . پیشرفت رومیها چنان سریع بود ، که قبل از اینکه زمستان کاملاً در رسیده باشد ، آنها بر بین النهرین استیلا داشتند و حتی تا شهر سنگار<sup>۵</sup> ، که در دامنه کوههای سنجار کنونی و در جنوب شرقی نصیبین واقع بود ، پیش رفته بودند ( دیوکاسیوس ، همان کتاب ، بند ۲۲ ) .

در نتیجه این پیشرفت ها بین النهرین مانند ارمنستان یکی از ایالات روم شد و رومیها مدالهایی سکه زدند ، که دارای صورت تراژان بود و مینمود ، که صفحات بین النهرین بیاهای او افتاده . سنای روم در این موقع بعنوان تراژان ، که

۱ - Monasares. ۲ - Antémisia ۳ - Batnae. ۴ - Eutropius.

۵ - Sangar.

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

امپراطور بود ، لقب پارتی کوس یعنی « فاتح پارت » را افزود ، زیرا دو ایالت دولت پارت (ارمنستان و بین النهرین) را تر ازان تسخیر کرده بود ( دیوکاسیوس ، همان کتاب ، بند ۲۳ ) . بعد از نوشته های دیوکاسیوس چنین بر میآید ، که تر ازان برای قشلاق به سوریه رفته و زمستان را در آنجا گذرانیده ، بی اینکه سرداران خود را سرخس کرده باشد ، زیرا او از زمین لرزه انطاکیه سخن برانده و گوید ، که تر ازان از ترس این زلزله از شهر مزبور فرار کرد ( ۱۱۵ م . ) . وقتیکه تر ازان در سوریه بود ، امر کرد در نصیب کشتی هایی بسازند و این کشتیها را تا نقطه ای ، که دجله از کوهستانها خارج شده داخل جلگه میگرداند ، آورده در اینجا باب بیندازند ( در اینجا مقصود است گفته شود ، که دیوکاسیوس کوههای کردستان را کوههای کردون مینامد و این همان جبال اسکاندالیون کوه ماسیوس نامد ، م . ) .

زمین لرزه  
در باب زمین لرزه انطاکیه نوشته اند ، که شهر انطاکیه سخت بود و قسمت بیشتر شهر را خراب کرد . جمعیت زیادی هم از اهالی شهر و مسافران خارج شد ، که بمناسبت بودن امپراطور در این شهر ، باینجا آمده بودند ، زیر آوارها مدفون گشتند . در آنوقت انطوخس زادت از رومیهای بلند مرتبه نیز تلف شدند ، از جمله اسم ویرانی ایالتوس ، در آن سال از قسولهای روم در این سال بود ، ذکر میمانند . تر ازان هم در خاطر بود ، باین خود را از پنجره اطلاق بیرون انداخته از مخاطر و جست ، اگر بجا قدری ساهم دید ، زیرا مقداری هم آوار روی او ریخت . خدمات اقبیانه ، کل شهر کم نبود زیرا مردم از بیجائی و وحشت در زحمت زنا و نگرانی دائم بودند و زمستان را در جاهای آوار بسر میبردند . وحشت از جمله از این جهت بود ، که در آن مردم انتشار یافته بود ، کوه کاس سوم در طرف جنوب تری انطاکیه ، متلاشی خواهند شد ، زچون بانطاکیه مشرف است ، قطعات آن بشهر مذکور خواهد ریخت .

۱ - Massin . ۲ - Virgilianus Pado .

قسمت تاریخی، اشک بیست و چهارم - خسرو

چنانکه نوشته اند این زمین لرزه به انطاکیه سوریه اختصاص نداشته، در جاهای دیگر هم باعث خرابیهای زیاد و اتلاف نفوس گردیده، مثلاً در ایالات رومی آسیا اسم این شهرها را میبرند: اِلیا - میری نا - پی تارنه - سیمه<sup>۱</sup>. در آسیای صغیر و در یونان هم شهرهایی خراب شدند. این بلیه آسمانی برخلاف تصورات و امیدهای تراژان رویداد، زیرا بایشرفتهایی، که داشت، میخواست سلطنت او را زمان فتوحات و درخشندگی بدانند، که ناگهان چنین بلیه ای شهرهای زیادی را برافکنده هزاران نفوس را تلف کرد و بازماندگان تلف شدگان را در عزرا و هاتم غوطه ور داشت. با وجود این تراژان از نقشه خود دست نکشید و در بهار سال ۱۱۶ م. کارهای خود را دنبال کرد.

کارهای تراژان  
صاحبمنصبان تراژان در مدت زمستان با امر او کشتیهای خوب ساختند. کشتیها از قطعاتی ساخته شده بود، که با آسانی حمل میشد و تراژان این قطعات را تا جزیره حمل کرد و در آنجا بهم اتصال داده باب انداخت. نخستین قصد او این بود، که به آدیابن حمله آورده آنرا تسخیر کند. بنا بر این او عده ای از سپاهیان سنگین اسلحه خود را بر بعضی کشتیها نشانده پیش راند، تا سایر قسمتهای قشون او کارهای لازم را در پشت این سپاهیان انجام دهند و بعد چنین وانمود، که میخواهد از نقاط دیگر بآن طرف دجله بگذرد و در این احوال با مشقات زیاد پلی بر دجله از کشتیها ساخته قشون خود را بی تلفات بساحل مقابل رود مزبور رسانید. با این کار نصف فشه او انجام شده بود. در اینوقت خسرو خود را از قشون رومی دور میداشت و دفاع ممالک تابعه یارت را بعهده حکام ولایات مذکور وا میگذارد. جهت دوری خسرو از دشمن روشن نیست. بعضی عقیده دارند، که منازعات داخلی بپادشاهان دست نشانده یارت او را بقدری گرفتار داشت، که نمیتوانست بدفع دشمن خارجی پردازد (دیوکاسیوس، کتاب ۶۳، بند ۲۶). بهر حال مبارک ساپس<sup>۲</sup> پادشاه

۱ - Eleia, Myrina, Pitané, Cymé.      ۲ - Mebarsapes.

آدیابن تمام امیدواریش در جلوگیری از تراژان برود دجله بود، ولی پس از اینکه رومیها از آن گذشتند، مایوس گردید و دیگر اقدامی نکرد. بنا براین رومیها این ولایات را یکی پس از دیگری گرفتند. از جمله محلها و شهرهای نامی (یعنی تاریخی) نینوا، ارییل و گوگمل بودند (گوگمل همان محل است که جنگ آخری اسکندر با داریوش سوم در آنجا وقوع یافت) قلعه ای آدیابن نام، که خیلی محکم بود، بدست عده قلیلی از اعرابی رومی تسخیر گردید، بدین ترتیب، که چون این اسراء از نزدیات شدن رومیها آگاه شدند، برضد ساختن قلعه قیام کرده و آنها را کشته دروازه هارا بروی رومیها کشود (دودمان، ص ۶۳ بند ۲۲). خلاصه دیرنی نداشت، تمام منجعاتی، که در این جاده و نوه زاگرس<sup>۲</sup> واقع بود، بی مقاومت بدست رومیها افتاد و آنها توانستند، خودشانرا برای تسخیر سایر جاها آماده کنند. پس از آن تراژان، که میتوانست مستقیماً بطرف تیسفون براند، بجای آن، که معلوم نیست، از دجله بدین الزیرین درآمد شهر هاترا<sup>۳</sup> را گرفت (هاترا اسم یونانی آنحضرت است. این شهر در مسافت سه روز راه از موصل کنونی واقع بود و قلعه عظیمی داشت. رومیان بدان شهر با اعمالی از عظمت این شهر چیزها نوشته اند. - دودمان، ص ۶۳ بند ۲۲). طرف جنوب غربی موصل است).

بعد تراژان از فوت گذشته، تمام هیئت ۱۰، که از این طرف این اسم نامیده میشود و معدن قیر دارد، تسخیر کرد و بلافاصله پس از آن به بابل رفت. در اینجاها هم مقاومتی نشد و بابل تاریخی، پس از آنکه رومیها تری انداختند، بدست آنها افتاد. شهر مزبور در این زمان از جهت سابق خود در احوال بدیافت. زیرا جهت السومع شهرهای جدیدی مانند سلوکیه و تیسفون واقع شده بود. بهوش حداد دارند، که

۱ - Adeny u u.

۲ - Zagros (کوههای) دینان است. این رود را بر. الزیرین. در. دودمان، ص ۶۳ بند ۲۲. تألیف رجوع شود).

۳ - Hatra - Hatra.



قسمت تاریخی، اشک یست و چهارم - خسرو

سلوکیه هم در این زمان مطیع گشت و برخی باین عقیده اند، که تسخیر این شهر بعد از تصرف تیسفون رویداد، مسئله روشن نیست. مریوال<sup>۱</sup> (امپراطوری روم، صفحه ۱۶۳) طرفدار عقیده اولی است، ولی را ولین سن (ششمین دولت مشرق، صفحه ۳۱۱) عقیده دومی را ترجیح میدهد. با تسخیر شهر داو عمالی، ذکر شد، رومیها تمام صفحاتی را، که از رود فرات و دجله سیر آب میشد، بتصرف آوردند و فقط شهر تیسفون هنوز تسخیر نشده بود و برای گرفتن آب تراژان بحرّیه ای لازم داشت. کشتی‌هایی، که تراژان در جریان علیای دجله بآب انداخته بود، در این زمان بکار نیامد یا برای حفظ جاهای دیگر لازم بود. بهر حال تراژان امر کرد کشتیهای کوچکی ساخته از فرات این سفاین را بدجله بگردانند (دیوکاسیوس، کتاب ۶۸، بند ۲۸). پس از آن او به تیسفون حمله برد و در اینجا هم مقاومتی بسزا ندید، چنانکه دروازه‌های پایتخت اشکانی بروی رومیها باز شد. در این احوال خسرو قبل از وارد شدن رومیها، با خانواده خود و خزانه اش از شهر حرکت کرد، ولی یکی از دخترهایش بانخت زرین بدست دشمن افتاد. رومیها خواستند خود او را هم بگیرند و نا شهر شوش راندند، ولی موفق نگشتند. نقشه خسرو در این وقت چه بود، معلوم است، که او نمیخواست در دشت نبرد با رومیها مواجه شود و همواره در صدد بود، که رومیها را بداخله ایران کشانیده با جنگ دسته‌های کوچک با سلوب پارتی کارشان را بسازد، بنا بر این نه مہیای جدال میشد و نه در قلعه ای می نشست، بل همیشه خود را از دشمن دور داشته بشوراندن اهالی بر رومیها میبرد و انتظار موقعی را میکشید، که رومیها مستأصل گردند و او جنگ تعرضی بیش گیرد. حرص و طمع رومیها مساعدت حیرت آوری با این نقشه خسرو میکرد، چه همینکه سپاهیان رومی محلی را تصرف میکردند، بغارت کردن اموال مردم میپرداختند و بجان اهالی افتاده آنها را از هستی میانداختند، معلوم است، که این رفتار

۱ - Merival, Roman Empire, p. 163.

کتاب چهارم - دوره پارتی، یا عکس العمل سیاسی

باعث بغض شدید مردم نسبت به آنها میشد.

تراژان پس از تسخیر تیسفون مالک تمامی صفحاتی گردید که تا خلیج پارس بسط مییافت و بنا بر این خود را اسکندر ثانی بینداشت، زیرا معلمش بود که دولت پارت، یعنی دولتی که در مدت آنقدر سالها رقیب و همسر روم بود، از با در آمده و اکنون دولت روم تمامی مشرق را تار و پود کرده و جیحون تسخیر خواهد کرد. افتادن تخت زرین بدست رومیها خیالات تراژان را تألم میداد، زیرا او این قضیه را بفال نجات میگرفت و بدین خود میگفت، که سلطنت اشکانیان خاتمه یافته، پس از این آقای مشرقی زمین فقط رومی است. دور شدن خسرو و از دست دادن بظرف ایالات شرقی مملکتش بجای اینکه باعث نگرانی تراژان گردد، بهائس، او را امیدوار میساخت، که زمان امنیت کاملش در رسیدن شاه در میان اهالی دور از تمدن خودش است و نمیتواند سردی بر رویهها برساند. در این احوال تراژان، برای اینکه اوقاتی بفرانت خیال صرف افتوحات خود، که سفر خلیج پارس را از راه فرات پیش گرفت و بتجدیدمانی راجع بهند، در داخنت، فقط تا سفین که داشت، این او را که بواسطه کبر سن اجازت فرستاد نخواهد داد، همانند برآمد و مانند اسکندر تسخیر کنند را خانه منوچات خود فرار دهد. (بند ۲۸ و ۲۹). در انوقت تراژان تعبیه استوارانند، که چند دهه دیگر ابرهای سیاهی در افق خیالات کوناگون و نقشه های دو، و از او خواهد خواهد آمد و بامال و آرزوهای او خانه داده، منابع تمام فتوحات که با او هم نیست و نابود خواهد ساخت.

شورش اهالی  
چنین بود احوال رومیها، که ناگاه اخباری رسید، که تراژان را از فراغت و بیکاری دو ناره بخار، که پیش دعوت کرد، برضد رومیها  
اخبار حاکی بود، که درهما جا شهری اهالی از دست رومیها شروع کرده. در سال ۱۱۲ ر. الحصر، مدتی در آن (۱۱۲ ر. م. م. م.) برده اند و بر داشته اند و خطوط از باطله رومیها، عقب مانده آنها، در این احوال

فست تاریخی . اشك بیست و چهاره . خسرو

و این خطر حتمی است ، که قیام کنندگان خواهند خواست عقب نشینی رومیها را قطع کنند . در این وقت تراژان زود با اقدامات برداخت و هر يك از سرداران خود را بطرفی برای خوابانیدن شورش ها فرستاد . سلوکیه را با روسیوس کلاروس<sup>۱</sup> و بولیوس آلكساندر<sup>۲</sup> گرفته شهر را برای مجازات آتش زدند . لوسبوس کوی پدنوس<sup>۳</sup> صیدین را گرفته ، آن شهر را بغارت داد و ایدس را بسوخت ، وای ماکیسی موس<sup>۴</sup> بعکس شکست خورده کشته شد ( دیوکاسیوس ، کتاب ۶۸ ، بند ۳۰ - ۳۱ ) و قشون رومی ، که سرداری او بود ، معدوم گردید ( فرونتو ، تاریخ او ، صفحه ۳۳۸ ) ، تراژان در اینوقت از مستی فتوحاتش بهوش آمد و مقتضی دانست تغییری ، ولو موقتی باشد ، در سیاست خود بدهد ، بنا بر این تصمیم گرفت بین النهرین سفلی را ، بجای اینکه مانند ارمنستان و بین النهرین علیا ایالتی از روم گرداند ، مانند دولتی ، که پادشاه آن دست نشانده روم باشد ، بشناسد . با این نقشه پارثاماسپات<sup>۵</sup> نامی را ، که از خانواده اشکانی بشمار میرفت و سابقا با رومیها همدمت شده برضد خسرو کار میکرد ، پیادشاهی این ممالک شناخته با مراسم باشکوهی تاجی بر سرش نهاد و او را شاه بارت خواند . این مراسم با حضور رجال و سرداران رومی در جلگه تیسفون بعمل آمد ( دیوکاسیوس ، کتاب ۶۸ ، بند ۳۰ ) و تراژان در نطق خود از فتوحات خود و عظمت آن سخن رانده ، بعد پارثاماسپات ، جوان اشکانی را ، معرفی کرده گفت ، که تاج بارت را بر سر او مگذارم ، یعنی شاه بارت از این بعد دست نشانده روم است . بعد تراژان تصور کرد ، که این کار او و جاهتس را نزد اهالی تأمین میکند و موقع آن رسیده ، که عقب نشسته از این مملکت خارج شود . در اینوقت راه دجله برای او باز بود و میتوانست از اینطرف بین النهرین علیا و ارمنستان عقب بنشیند ، وای بجای اینکه این راه را اختیار کند ، ترجیح داد ، که از راه مستقیم بسور به عقب نشیند و راه الحضر و سنگار ( سنجان ) را

۱ - Erusius Clarus.

۲ - Julius Alexander.

۳ - Lucius Quietus.

۴ - Maximus.

۵ - Parthamaspates.

## کتاب چهارم - دوره یارنی و پانزدهم فصل - راسی

اختیار کرد. جهت آن را از اینجا باید دانست که در آن شهر الحضر در رومیها شوریده بود و ترانان میخواست اهالی شهر را تنبیه کند و ذخایر معبد الحضر را که خیلی شهرت داشت بدست آورد. الحضر شهر بزرگی نبود ولی دارای قلاعی محکم بود و اهالی از این قلاع استفاده کرده در مقابل رومیها سخت با ویردند. در باب اهالی باید گفت که عرب بودند و مهاجرت اعراب بدینجا از آنهنگام پیش شروع شده بود و دائما بر عده مهاجرین میافزود (دو هاسوس و همان کتاب بند ۳۱). این شهر از توابع دولت داریت بشمار میرفت و این از گفته های هرودیان (کتاب ۳ بند ۱) چنین استنباط میشود که پادشاهی از خود داشته ترانانس بطرف الحضر رفت و مردم دروازه های شهر را برون استند. محاصره شروع کردند و رومیها قسمتی از دیوار قاعه را خراب کردند و این بواسطه فعالیت و جد اهالی نتوانستند داخل شهر شوند. خود ترانان این جا آمد و بر او و همراهانش باران تر باریدند. قشون رومی در این وقت گرفتار سخن و مصائب زیاد گردید؛ درهای فوق العاده بلند آن قاعه و ما فی ابوه و ملس که در سر هر اتمه خوردنی و هر جریته آسایشی با سر ترانان در مهارت بودند و رعدهای شدید و بادهای سخت همه این باغات دست بهم داده ترانان را عاجز کرد و او مجبور گردید دست از این قاعه باز داشته و زود عقب نشستند نمود و قشونش را از این نهبند نجات دهد. از چنین درد و مس از آن در مواقع عقب نشینی عده زیادی از رومیها تلف شدند و معلوم کردند که شهر اوجبات الحضر از جهت با فشاری و جد اهالی فاتیح امپراطور روم است و بقوت و باد و بروت ترانان را که میخواست اسلند بانی کرد و فریب نماند. این واقعه مهم در تاریخ است که تاریخ فزوحات ترانان را است و تاورد سال ۱۱۶ در آخر سال ۱۱۶ رویداد. در بهار سال دینار خسرو همانند شدند که ترانان با عجله عقب نشسته و وارد نسیفون شده بین التهران جنوبی و موس را سلامت در آورد و بار فاسیات پادشاه دست نشاند رومی در این سال چاره را در این دید که قرا

قسمت تاریخی : اشک پست و چهارم - خسرو

کرده خود را بخاک روم برساند (دیوگاسیوس همان کتاب بند ۳۱). در این وقت رومیها هنوز آدیابن و بین النهرین علیا را مانند ارمنستان داشتند، ولی در سال ۱۱۷ م. تراژان درگذشت و بجای او هادریان امپراطور گردید.

چون وقایع مذکور در وی اثری غریب کرده بود، باین عقیده شد، که سفر جنگی تراژان کاری بیهوده بوده و روم نباید در خیال بسط حدود شرقی خود باشد (این همان نظر آناکسیاس که بالا تر ذکر شده). معلوم است، که باین نظر سیاست روم در مشرق تغییر میکرد و دولت مزبور هیبایست باز سیاست مدارا و مماشات با دولت پارت بر گردد. چنین هم شد: هادریان تمامی ایالات پارتی را بدولت پارت پس داد و قشون رومی این ایالات را تخلیه کرد. در این باب اطلاعاتی، که داریم چنین است: ۱- آسور قدیم یا آدیابن این زمان را پارتیها اشغال کردند، ۲- تمامی بین النهرین علیا نیز به پارت برگشت، ۳- پارتا ماسپات پادشاه ارمنستان شد و این مملکت باز بحال سابق خود، یعنی دارا بودن پادشاهی، که از خانواده اشکانی باشد و دولت روم او را نصب کند، برگشت. ۴- در باب خسرو و بعضی نویسندهگان قدیم گویند، که مانند ارمنستان گردید، ولی از سگه‌هایی، که بدست آمده، معلوم است، که مانند بین النهرین علیا پارت تعلق یافته.

بنا بر این از بهره مندیهای تراژان، در بسو قشون کشی او، چیزی برای رومیها نماند و تمامی آنالانی، که رومیها از پارتها گرفته بودند، بدولت پارت برگشت (دیوگاسیوس، کتاب ۶۸، بند ۳۳). با وجود این قشون کشی تراژان بمشرق دوتیجه برای آنها داشت: یکی آنکه ارمنستان، که باتعین یا کس دارس سلطنت از طرف دربار اشکانی، بکلی از تحت نفوذ رومیها خارج شده بود، باز بوضعی، که بموجب قرارداد بلاش اول بانرون مقرر بود، برگشت و دیگر اینکه رومیها در یافتند، که دولت پارت دولت سابق نیست و ضعیف گشته. این سیاست هادریان و کنار آمدن او با پارتیها باعث صلح ممتدی بین دو دولت مزبور شد، ولی چون خسرو گنجه‌های هادریان را از شکست تراژان میدانست، خود را رهین رومیها

نشان لمیداد و حتی در يك موقع نزدیک بود ، روابط دوستانه بین دولتین به هم بخورد ، اما باز سیاست رومیها ، که مبنی بر مماشات بود ، فائق آمد و روابط مودت محفوظ ماند ، توضیح آنکه هادریان در سرحد روم و ایران ملاقاتی با خسرو کرد و مذاکراتی بین او و شاه اشکانی بعمل آمد ( ۱۲۲ م . ) . بعد هادریان دختر خسرو را ، که در زمان تراژان اسیر شده بود ، با و پس داد و تخت زرین را هم ، که پارثیها استرداد کرده برده کردن آن اهمیت میدادند ، وعده کرد پس بدهد ( دیوکاسیوس ، همانجا ) .

خسرو بعد از پس گرفتن دختر خود در گذشت . آخرین سکه او از سنه ۱۲۸ م . میباشد ( سکه مذکور در موزه بریتانیایی است ) . ولی بعضی سلطنت او را تا ۱۳۰ م . میدانند . بهر حال سلطنت او تقریباً از ۱۰۸ تا ۱۱۰ تا ۱۲۸ یا ۱۳۰ م . بوده .

بعد از او شخصی بر تخت نشست ، که رومیها اسمش را بلاس نوشتند ( بلاس دوم ) . این بلاس را یسر خسرو میدانستند ، ولی مطلب روشن نیست ، تا بدان بلاس همان بلاس باشد ، سکه در ۷۸ مدعی سلطنت بود و خود را شاه اسکایی میدانست و بعد ، چون موفق نشد ، کنار رفت ، ولی در ۱۱۹ - ۱۲۰ مجدداً در جایی از ایران با خسرو در يك زمان سلطنت میکرد ، در اینوقت ، که خسرو در گذشت ، او را شاه تمامی ایران دانستند . این حدس از سکه ها نایب میشود ، در یکی از سکه های چهار درهمی او این عبارت یونانی نقش شده " شاهنشاه ارتش بلاس عادل ، خیر و معجب یونان " و در سکه های يك درهمی اش بزبان آرامی این دو کلمه خوانده میشود : " ولکاش ملکا " ( یعنی بلاس شاه ) .

از خسرو بجز آنچه ، که بمناسبت قشون کشی تراژان با ایران نوشته اند ، چیزی نمیدانیم . کارهای او در داخله ایران برای ما مجهول است و حتی نمیدانیم ، دارای چند صفاتی بود . بنا بر این در اینجا فقط میتوانیم از معنای ، که او هنگام جنگ با رومیها ظاهر شد ، صحبت داریم .

قسمت تاریخی . اشک بیست و چهارم - خسرو

از این نظر او دارای عزمی راسخ و ثبات است : وقتی که تراژان بمشرق آمد ، چنانکه دیدیم ، آبهت روم باندازه ای ، که او باصطلاح نظامیها « يك گردش نظامی » میکرد و در هیچ جا جدالی روی نمیداد ، همه تسلیم میشدند یا طالب دوستی روم بودند و از ترس طوق بندگی را بیدرنگ بگردنشان میآویختند . در چنین موقعی ، خسرو ایستاد و ابدأ حاضر نشد ، داخل مذاکراتی با امپراطور روم شود ، یا کوچکی و فروتنی نسبت باو نشان دهد . این نکته مهم است ، زیرا موقع او بسیار مشکل بود : در داخله مدعیانی داشت ، که فنای او را میخواستند ، از خارج دولتی مانند روم ، که در این وقت باوج عظمتش رسیده بود ، باو حمله میکرد و قشون خصم را قیصری مانند تراژان ، که یکی از قویترین قیصره روم و سرداری قابل بشمار میآمد ، فرمان میداد . باوجود تمامی این اوضاع خود را نباختن و در مقابل چنان دشمنی ایستادن کاری است بزرگ . سیاسی ، که او اتخاذ کرد برای این زمان دولت پارت فوق العاده مناسب بود . دولت پارت در انحطاط اصرار وقت میکرد و بر ضعفش همواره میافزود . در این احوال خسرو چاره نداشت ، جز اینکه در مقابل دشمن نیرومند مهاجم جنگ دفاعی پیش گیرد و دشمن را بداخله مملکت کشانیده از نیرویش بکاهد ، تا در موقع باو بتازد . در این مورد روبرو شدن با تراژان در دشت نبرد یا نشستن در قلعه های جز تباهی او و مملکتش نتیجه ای نداشت ، زیرا نه از پیش مطمئن بود و نه از پس . از پیش رومیها او را تهدید میکردند و از پس مدعیان سلطنت . بنا بر این نقشه ای ، که او اختیار کرد ، بهترین نقشه بود و چنانکه گذشت ، از پرتو این نقشه بالاخره اوفائق آمد ، و سرداری را مانند تراژان مغلوب ساخت . رومیها تمامی ایالات را تخلیه کرده بپارتسها پس دادند و پس از آن صلحی بین دولتمین برقرار شد ، که تقریباً پنجاه سال پاینده بود . بنا بر آنچه گفته شد ، درباره خسرو باید عمقیده داشت ، که یکی از شاهان خوب ایران در دوره اشکانی بوده . این شاهي است عاقل و متین ، دارای عزم و حزم . او برای این موقع ایران با استحقاق بر تخت آن نشست و توانست مملکتش را بی کم و کسر بچانشین خود تحویل بدهد .

کتاب چهارم - دوره یارنی ، یا عکس العمل سیاسی

## مبحث سوّم . اشك ییست و پنجم - بلاش دوّم

بلاش دوّم بعد از خسرو بر تخت دولت یارت نشست و ۱۹ سال سلطنت کرد اگر عقیده آنهائی ، که میگویند بلاش ثانی همان بلاش است ، که در ۷۸ مدّعی سلطنت شد و در قسمتی از ایران سلطنت کرد ، صحیح است ، میبایست در این زمان سنّ او ۷۲ سال باشد ، زیرا بلاش در ۷۸ بقول آن اشخاص تقریباً ۲۰ سال داشته . زمان او باستانی یک مورد صلح و سلم گذشته ، زیرا ذکر می از مدّعیان سلطنت نمیشود . سکه های این زمان هم از ۱۳۰ تا ۱۵۹ تغییر در سر و صورت شاه نشان نمیدهد . از سکه های این شاه دیده میشود ، تاجی بر سر دارد که با پرها یا حلقه های زینت یافته ، دماغش دارای برآمدگی است ، زانهایش مجعد است و ریشش مخروطی و افشان ، گفته شد ، که زمان او باستانی یک مورد ، آرامش گذشته ، آن مورد تاخت و تاز آلانها بود ، که در این زمان باز رویداد و در این مورد هم تحریک فرس من پادشاه گرجی ها را باید نامت این واقعه دانست . آلانها باز از دربند داربال گذشته ناینطرف قفقاز هجوم آورده اند ، برای تاخت و تاز بخاک ایران و روم گذشتند ( دیوکاسدوس ، کتاب ۶۹ ، بنا ۱۵ ) .

جهت این اقدام فرس من چند بوده ، معلوم نیست . همبندیدر میدادیم ، که آلانها باذربایجان و ارمنستان ریخته ، بنای نهب و غارت را گذاشتند ، بعد از کاپادوکیه ، که تعلق برومیها داشت ، تجاوز کردند . مقارن این زمان فرس هر پادشاه گرجستان از هادربان قیصر روم رنجشی حاصل کرد و جهت آن را از اینچ میدادند ، که او بجای اینکه پیش کشی لابقی برای امپراطور فرستد ، اباسهائی که از زر دوخته بودند ، فرستاد و هادربان بر اثر این هدایا اقدامی کرد ، که بسبب

۱ - این واقعه عقیده ما را در باب آمدن آلانها در دقت اول هم از آن داربال ، که از سجون و جیحون و از راه کرگان و خیرسان و کابلان و طوالس ، در آن زمان



قسمت تاریخی . اشك بیست و پنجم - بلاش دوّم



(۱۴۸) - سکه های اشك بیست و پنجم (بلاش دوّم)

گرجستان برخورد ، توضیح آنکه هادریان سیزده نفر مقصّر را برآن میداشت ، که برای تفریح رومیها بازی در آورده آنها را بخندانند . وقتیکه این لباسها را آوردند او با نظر حقارت باین پیش کشی نگریسته ، امر کرد آنها بمقصّر بن بدهند ، که در وقت بازی در آوردن بپوشند و فرس من از این امر سخت رنجید . باید گفت ، که قبل از این قضیه هم روابط هادریان با پادشاه گرجستان خوب نبوده ، زیرا در ۱۳۰ م . امپراطور روم پادشاهان دست نشانده ممالکی را ، که در تحت نفوذ روم بودند ، برای ملاقات طلبید و فرس من از تکریماتی ، که مبدیابست نسبت بامپراطور بجا آرد ، امتناع ورزید .

بر اثر تاخت و تاز آنها در آذربایجان و ارمنستان بلاش سفیری بروم فرستاده از فرس من سخت شکایت کرد و دولت روم پادشاه گرجستان را طلبید ، تا جواب شکایات را بدهد (ازین جاچنین استنباط میشود ، که دولت ایبری (با گرجستان) در تحت اداره روم بوده . م . ) . در اینوقت ، چنانکه بالاتر گفته شد ، آنها بخاک روم هم در کاپادوکیه تجاوز کرده بودند ، ولی آرمان حاکم آن ایالت ، که یکی از مورخین نامی اسکندر است و کرارا مضامین نوشته های او را راجع بوقایع زمان اسکندر در کتاب دوّم و سوّم این تألیف ذکر کرده ایم ، آنها را از آنجا راند . اما بلاش باوجود شکایتی ، که از فرس من بدولت روم کرده بود ، نمیتوانست درانتظار نتیجه ناظر وقایع باشد . بنا بر این بولی ند آان ها داد و آنها از ایران خارج شدند . راست است ، که ابنطور بیرون کردن مردمان وحشی از مملکتی گاهی

## کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

معمول بوده ، حتی در موردی در تاریخ روم هم دیده میشود ( مثلاً برون کردن گالی ها از ایتالیا ) ولی این سیاست اگر در موردی نافع باشد ، وقتیکه دوام یابد ، باعث ضررها و خسارات زیادی است و در این موقع اعمال این سیاست از طرف یارتیها ، از هر نظری ، که بنگریم ، ضعف دولت آنها را مینماید و باید هم چنین باشد ، زیرا در این زمان تاریخ پارت ، چنانکه بالاخر اشاره کردیم ، جزیره مرچانه سوّم است و این مرحله بطور کلی دلالت بر ضعف آن دارد و درات مزبور را بطرف زوال میبرد .

در باب نتیجه شکایت بلاش از فرس من باید بگوئیم ، که بلاش انتظار داشت ، امپراطور روم او را سیاست کند ، ولی او ، با وجود اینکه فرس من را برون احضار کرد ، تا در محکمه امپراطور جواب بدهد ، پس از حدت کردن او ، به فقط پادشاه گرجستان را سیاست نکرد ، بل او را نرم پذیرفت و با او چیزی داد ، که در کابیتول روم قربانی کند و مجسمه سواره خود را در معبد آوگوستا بگذارد ( کابیتول از کی بود ، که بر یکی از تپه های هفت گانه روم ساخته بودند و معبد آن برای زدیتر ، رب النوع نژاد رومیها ، بنا شده بود . در همین تاریخ در کابیتول تاج میدادند . م . ) . قیصر باین مساعدتها اکتفا نکرده ، بر ختال آوری هم افزود ( دیوکاسیوس ، کتاب ۳۹ ، بند ۱۵ ) . معلوم است ، که آریس از این رفتار هادریان بخود بیچید ، ولی آن را برون نازرد و تحقیر کرد ، حتی پس از آنکه هادریان در ۱۳۸ م . در گذشت و بسر خوانده او اورابوس ، که در تاریخ به آن تونینوس پیوس معروف است ، جانشین او گردید ، بلاش سفارتی برون فرستاده و در تبریک گفت و با سفیرش تاجی از طلا برای امپراطور جهان فرستاد ، این قضیه از سکه ای ، که در سال اول امراطوری آن تونینوس پیوس زده شده است ، بخوبی استنباط میشود ، سکه مزبور از نگارنده سر امپراطور را مینماید . در دیگر زنی را ، که کمان در دستش و نیزه در دست راستش و چرخ در دست

قسمت تاریخی . اشك است و پنجم - بلاش دوّم

بر سگّه اسم یارت (پارتیا) منقور است .

در این موقع ، که بلاش سفیری بروم برای تبریک میفرستاد ، خواهشی از امپراطور کرد ، که بر آوردند . توضیح آنکه هادریان ، چنانکه بالاتر گفتیم ، وعده کرده بود تخت زرین پارتی را پس بدهد ، ولی بوعده خود وفا نکرده بود . بلاش از امپراطور میخواست ، که وعده بدر خود را بجا آورده تخت را پس بدهد ، ولی آن توینوس بیوس نخواست خواهش بلاش را بپذیرد و ترجیح داد ، که این علامت فتح تراژان را نگاهدارد . بنابراین سفر بلاش از روم برگشت ، بی اینکه خواهش بلاش را قبولانده باشد (نوامیوس کابی تواینوس ، کتاب آن توینوس بیوس ، بند ۹) . قضیه رفتن سفر بلاش بروم برای تبریک آن توینوس بیوس آخرین خبری است ، که نویسندگان رومی راجع باین زمان میدهند و بعد دیگر ساکت اند . از اینجا باید استنباط کرد ، که سلطنت بلاش دوّم در ده سال دیگر آرامش پارت گذشته ، با اگر قضایائی رویداده باه ور داخلی دولت پارت مربوط بوده و از این جهت توجه نویسندگان رومی را بخود جلب نکرده . سکونت و آرامش دولت پارت نیز دلالت میکند ، بر اینکه روم در صدد بسط حدود خود نبوده ، زیرا ، از وقتیکه روم دولت جهانی گردید ، چنانکه مورّخین مهمّ آن دولت نوشته اند ، هر وقت دولت مزبور در صدد توسعه حدود خود نبود ، مردمان همسایه هم آرام بودند و بعکس هر زمان دولت روم میخواست ، آبی گل آلود کرده ، در این بین مقاصد خود را انجام دهد ، همسایگان را بحرکت مسأورده با بیجان نکند دیگر مانند آخته و بعد بمهانه اینکه بمنافع روم ضرر هائی وارد میآید ، داخل شده مقصود خود را انجام میداده و گاهی هم شکست خورده ، اجرای منظور خود را بموقعی بهتر محوّل میداشته است . بنا بر آنچه گفته شد ، سلطنت بلاش دوّم را باید از ۱۳۰ تا ۱۴۸ یا ۱۴۹ م . دانست . بعد از او سرس بلاش سوّم بتخت نشست ، چنانکه بیاید . در

۱. Gibbon در تألیف خود موسوم بحضاط و سقوط دولت روم ، جلد اول ، صفحه ۲۰۵ Decline and Fall of Rom. Empire vol. II. 205.

کتاب چهارم ، دوره یازمی ، یا عکس العمل سیاسی

باب بلاش دوم نمیتوان چیزی گفت ، مگر اینکه زمان او زمان ضعف دولت پارت است . بیرون کردن آلانها با پول این ضعف را بخوبی مبرساند . از امور داخلی ایران در این زمان اطلاعی نداریم .

## مبحث چهارم . اشک بیست و ششم - بلاش سوم

بلاش سوم را پسر بلاش دوم میدانند ، اگر چه نمیتوان گفت ، که این نظر روشن است . بهر حال سکه هائی ، که از او بدست آمده دلالت میکنند بر اینکه او در سال ۱۴۸ یا ۱۴۹ م . بر تخت نشسته و تا سنه ۱۹۰-۱۹۱ سلطنت کرده . چون موافق این حساب سلطنت او ۲۲ سال طول کشیده ، باید گفت ، که وقتیکه او بر تخت نشسته ، جوان بوده ، اگر چه موردی ، که سکه های او بنماید نشان میدهد ، که ریش بقاعده دارد .

در سلطنت این بلاش صلح و سلمی ، که از زمان گذار آمدن ها دربان تا بارتیها تا این زمان بایبده بود ، بهم خورد و باز هم جنگ و جدال بین دولتین پارت و روم بهرفت . گویند ، که بلاش بعد از نشستن بر تخت سلطنت ، میخواسته با روم بجنگد ( نولیس کابی نولیس ) . کتاب آن نولیس ، ( بند ۸ ) و در هفتد اسپانی بوده ، که این جنگ را تولید کند . خبر این اقدامات شاه اشکانی به آن نولیس میرسد و او ، چون طرفدار جنگ نبود ، میخواهد از آن احراز کند ، تا این مقصود نامدای بدبلاش نوشته شود . که خود را بی جهت گرفتار کار هائی نکند ، که نتایجش معلوم نیست و همان است برای او باعث شرر و خسارت کلی و ندامتی جبران ناپذیر گردد . بلاش بر اثر این نامه ، از جنگ منصرف گشتند . آنرا بوقتی دیگر ، که برای دولت پارت مناسب تر باشد ، مخول میدارد ، یعنی بموقعی موکول میکند ، که اوضاع داخلی روم رومیها را سخت گرفتار کرده باشد ( همانجا ، بند ۹ ) .

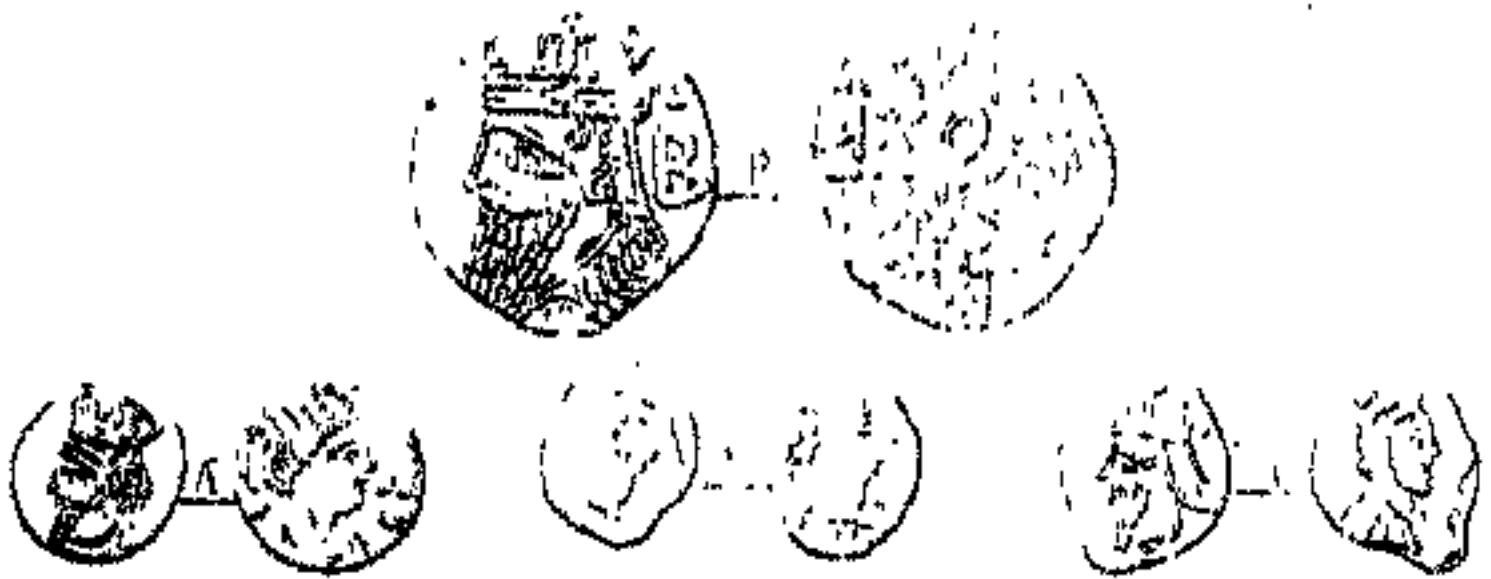
تسبت تاریخی، اشک بیست و ششم - بلاش سوّم

بعد، چنین موقعی بنظر بلاش در ۱۶۱ م. میرسد، توضیح آنکه در این سال آن تونینوس پیوس، که در تاریخ روم لقب «خوب» دارد، در میگردد و مارکوس اورلیوس<sup>۱</sup> پسر خوانده او جانشین او گردیده، این پسر خوانده پسر خوانده دیگر آن تونینوس را، که لوئیوس وروس<sup>۲</sup> نام داشت، شریک خود در اداره کردن دولت قرار میدهد. در اینوقت بلاش جنگ را با روم شروع میکند. چنین است مضمون نوشته های نویسنده رومی، که بالاتر بکنایش اشاره شده است و نیز عقیده نویسندگان جدید. از آن ظاهراً این معنی برمیآید، که چون صلح بین دو دولت پارت و روم تقریباً پنجاه سال طول کشیده بود، پارتیهای جنگی و جنگجو از این صلح و آرامش خسته شده بودند. این بود، که صلح را بهم زدند، ولی این عقیده را ما صحیح نمیدانیم، زیرا در این زمان دولت پارت در انحطاط وضع بود و هیچ طبیعی نیست، تصور کنیم، که پارتیها از آرامش خسته شده بواجرا جوئی پرداخته باشند. اگر پارتیها خودشان را قوی میدیدند، آلا نهارا با بول از ایران بیرون نمیکردند. بقیناً جهتی بوده، که آنها را بکشیدن شمیر مجبور داشته، اما اینکه این جهت چه بوده، بواسطه سکوت نویسنده مذکور رومی بر ما مجهول است. ما حدس میزنیم، که علت بهم زدن صلح باید همان مسئله ارمنستان بوده باشد، جهت این حدس پائین تر روشن خواهد شد، زیرا خواهیم دید، در ارمنستان پادشاهی سلطنت میکند، که اشکانی نیست و بلاش سوّم او را از آنجا میراند. بعلاوه باید در نظر داشت، که زمینه هم برای جنگ مهیا بود: با وجود وعده هادریان راجع برد کردن تخت زرین پارتی، تخت مزبور رد نشده و سفیر دولت اشکانی بی نیل بمقصود از روم برگشته بود. بنابراین کدورتی بین دو دربار وجود داشته و بلاش سوّم، که در انتظار موقعی مناسب برای کشیدن انتقام از دولت روم بوده، تا این زمان برد باری نشان داده و بالاخره جنگ را شروع کرده. این حدس با سوابق روابط ایران و روم موافقت دارد، ولی با وجود این نمیتوان

۱ - Marcus Aurelius.

۲ - Lucius Verus.

کتاب چهارم - دوره یارت، باعکس العمل سیاسی



( ۱۲۹ ) . سکه های اصناف دست و شش ( بلاش سو )

آنها محقق دانست . مقصود ما فقط این است ، که این جنگ جهتین در از خسته شدن  
 مارتیدها از صاحب متمادی دانسته ، و این بواسطه سکه ات به استفاده ، و غیره ، ها مجهول است .  
 بهر حال شرح این جنگ ، که در این کتاب در دست است ، جدا ، جنبش است .

جنگ یارت  
 باروم  
 ناس سه ، تا همان افروزش داعیه ارمنستان از شاه پادشاه  
 آن را ، که سر امویان ، به دانست ، او را به همه بار نخت  
 شناسده بودند ، از آنجا براند ( او آمدند در کاسه سو ) ، شد  
 سو بداس نقل کرده ) و پس از آن تباران امی را ، از تعداد این از خانواده  
 اشکانی بود ، و ارمانند او را پادشاه خود میدانستند ، بر پشت آنها ، ( هوسنی خود دن )  
 تاریخ ارمنستان ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۱ ) . این خبر در ابراهیم ا کشف  
 ارمنستان آمده ، ناف و سور و اور و ... تا هم که در این ، ۵ ، ابتدا از کالها بود  
 پس گویان ، سیر کتاب ( منتهی ) ، اما اندر تا اما و بر کرده ،  
 بطرف ارمنستان ، قب و بعد از دوره دیان ، اما ، در سدر زمان ارمنستان ، که  
 هوا خواه تباران بردند ، و ... جنگ کرده ، هر وقت ، ...

۱ - Seacmi ۱ - Sevcilome

قسمت تاریخی . اشك پست و ششم - بلاش سوم

همینکه از فرات گذشت ، سردار پارثی ، که خسرو نام داشت ، بر خورد و شکست خورده بشهر ال گیا یناه برد . در اینجا او را فوراً محاصره کردند ( دیوکاسیوس ، کتاب ۷۱ ، بند ۲ ) ، بعد چه شد ، درست معلوم نیست . بعضی گفته اند ، که او با امتناع از غذا خوردن خودکشی کرد . برخی نوشته اند ، که باشیسه ای گلوی خود را برید ، ولی ظن قوی این است ، که ایستاده و جنگ کرده ، تا اینکه پس از سه روز از هر طرف او را محاصره کرده اند و با آخرین سیاهی اس تلف شده . پارتیه‌ها از فرات گذشته با آهن و آتش بطرف سوریه راندند ( دیوکاسیوس ، کتاب ۷۱ ، بند ۲ ) و والی سوریه آت تی دیوس <sup>۱</sup> کرئه لیانوس <sup>۲</sup> ، که میخواست جنگ کند ، شکست خورده عقب نشست ( یولیوس کابی پولینوس ، کتاب آن تونینوس ، بند ۸ ) . بهره مندی پارتیه‌ها باعث جنبش اهالی سوریه <sup>۳</sup> ، که برخد رومیها بودند ، گردید و دست بعض اقدامات زدند ( همان نویسنده ) ، پارتیه‌ها از سوریه به فلسطین رفتند و چنین بنظر میآمد ، که راه تمام قسمت غربی برای آنها باز است . در این احوال خبر فتوحات پارتیه‌ها بروم رسید و در آنجا صلاح دانستند ، که لوئیوس - وروس <sup>۴</sup> برای این جنگ با پارتیه‌ها بمشرق برود ، زیرا او را لا بقز از مارکوس - اورلیوس برای این جنگ و تحمل زحمت و مشقات آن میدیدند ، ولی چون اوصاف سرداری را نداشت ، قرار دادند ، که سرداران خوب روم مطیع او باشند ، ولی نقشه جنگ را آنها بریزند و بموقع عمل گذارند . با این مقصود سه نفر سردار قابل این زمان روم مأمور گشتند بالوئیوس - وروس بمشرق بروند . یکی از این سه سردار ستانیوس پریس کوس <sup>۵</sup> بود ، دیگری آویدئوس کاسیوس <sup>۶</sup> و سومی مارتیوس - وروس <sup>۷</sup> . چون ، لونیوس - وروس میل نداشت بمشرق برود ، در حرکت خود تا ۱۶۲ م . تأخیر کرده ، در این سال با سرداران خود بآن طرف روانه شد . بعد از ورود به سوریه او با پارتیه‌ها داخل مذاکره گردید ، تا شاید روابط حسنه را بین دولتین برقرار کند ، ولی پارتیه‌ها نظر بهره مندیشان حاضر

۱ - Elegia.                                      ۲ - Attidius Cornelianus.                                      ۳ - Lucius Verus.  
 ۴ - Tattius Priscus.                                      ۵ - Avidius Cassius.                                      ۶ - Martius Verus.

کتاب چهارم - دوره یارثی ، با عکس العمل سیاسی

نشدند ، چنین کنند و بالاخره - و روس مجبور گردید داخل جنگ شود ، ولی خودش بجنگ نرفت ، بل در شهر انطاکیه ، که شهر زندگانی اشخاص عشرت پرست و مقرر دوستان تفریحات گوناگون بود ، مانده سرداران خود را فرستاد ، تا پارتیها را از سوریه و ارمنستان بیرون کشند ( دیوکاسیوس ، کتاب ۶۱ ، بند ۲ ) .

آویدیوس کاسیوس ، که میبایست لژیونهای سوریه را بجنگ ببرد ، کارش بسیار مشکل بود ، زیرا از جهت صلح متمادی با پارتیها این سپاهبان از نظم و اطاعت نظامی خارج شده زندگانی هلایم خو کرده بودند . کاسیوس میبایست آنها را باطاعت برگرداند ، با وجود این با سختی هایی ، که کمتر نظیر دارد ، او باین مقصود نائل شد و حمله بلاش را در ولایتی ، که با وسپرده بود ، دفع ~~کرد~~ ( دیوکاسیوس ، همانجا ) . بعد جنگ تعرضی را پیش گرفته در نزدیکی شهر اوروپوس<sup>۱</sup> در ۱۶۳ م . بلاش را شکست داد و پارتیها باین طرف فرات عقب نشستند . از طرف دیگر ستاتیوس پریس کوس بآرمستان داخل شده بی مایع نا پایتخت آن پیش رفت و آنرا گرفته ، چنانکه گویند ، خراب کرد ( بند ۹ ) . این سردار رومی در اینوقت در ارمنستان شهری بساخت و ساخاری<sup>۲</sup> نامید ، و به پارتیها در آن گذارد . بعد بهره مندی خود را بروم اطلاع داد و پارتیها بآرامی در آن نامی را مأمور کردند ، سواموس<sup>۳</sup> تحت الحمايه روم را در ارمنستان ، که بلاش از آنجا رانده بود ، دو باره بر تخت آن ممالک بنشاند . او با نبوت هارتوس<sup>۴</sup> - رومی بر مخالفت آرامند فائق آمده مأموریت خود را انجام داد و ارمنستان از نو بروم برگشت . با این کارها ، روم امانتی را ، که کم کرده بود ، در مدت دو سال برگردانید و پارتیها دریافتند ، که دولت روم هنوز قوی است و میباید ، مقام خود را در مشرق حفظ کنند .

در اینوقت رومیها دیگر باعشی برای جنگ نداشتند ، رای سرداران رومی

که در تحت اداره شخصی سست و معناد زندگانی هلایم ، سست از کوس<sup>۱</sup> رومی

۱ - Europus.

۲ - Thucydides

۳ - Soaemus



قسمت تاریخی . اشك بیست و ششم - بلاش سوّم

زمام امور را بدست گرفته بودند ، از جهت جاه طلبی و رسیدن بمقامات بالاتر ، صلاح خودشان را در خاتمه دادن بجنگ نمیدانستند ، زیرا در این زمان بهره مندی يك سردار رومی در جنگی باعث ترقیّات فوق العاده او میگردد و حتی او را بمقام امپراطوری مبرسانید . بنابراین سرداران این جنگ هم میخواستند باین مقام برسند .

**جنگ روم با پارت** از سه سرداری ، که بالاتر نامیدیم ، کاسیوس از همه لایقتر و بیشتر جاه طلب بود ( این شخصی بود ، که از جهت جاه طلبی بعدها بر اورلیوس امپراطور یانگی شد و جانش را در این راه گذاشت . م . ) . او ، پس از اینکه یارتیها را از سوریه بیرون کرد ، از اورلیوس لقب سپهسالاری گرفت ( دیوکاسیوس کتاب ۷۱ ، بند ۳ ) و چون اختیارات تامه داشت این نقشه را کشید ، که جنگ را بمملکت یارتیها برد و مانند تراژان ، که در پنجاه سال قبل فتوحانی کرده بود ، نامی بلند کند . کفییّات این جنگ درست معلوم نیست ، ولی از اخباری ، که نویسندگان رومی جسته و گریخته ذکر کرده اند ، چنین بر میآید : از زیگما ، که در کنار فرات واقع بود ، او باین طرف این رود ، یعنی بین النهرین گذشته به نیکه فوروم ، که در نزدیکی التقای رود بلیک با فرات است ، در آمد (قطعه ای از سوبداس ، که از قول دیوکاسیوس است ) و از آنجا جریان رود را گرفته به سورا و بابل رفت ( سورا را درست با محلی مطابقت نداده اند ، شاید شهر قدیم بابل باشد ، اما نیکه فوروم را بیشتر با رقه کنونی مطابقت میدهند . م . ) .

در سورا سردار روم جنگ کرده غالب آمد و بعد کاسیوس شهر ساوکیه را ، که در اینوقت چهارصد هزار نفر سکنه داشت ، محاصره کرده و آنرا گرفته بسوخت ، تا اهالی را از جهت خیانتی تنبیه کرده باشد . این خیانت چه بوده ؟ معلوم نیست ، چیزی که مسلم میباشد ، این است ، که برومیها این کار بر خورد ، زیرا آلهب

کتاب چهارم: دوره یارنی؛ یا عکس العمل سیاسی

حامی یونانیت در مشرق بودند و با این داعیه چنین شهر بزرگ یونانی را سوختند. یولیوس کایس تولینوس آنرا تکذیب میکند (ودوس، بند ۸). پس از آن نسیفون را سردار رومی گرفت و قصر تابستانی بلاش را با خاک یکسان کرد (دیوکاسیوس، کتاب ۲۱، بند ۲). بعد باین کارها اکتفاء نکرده معابد بسیاری را معدوم ساخت و رومیها بتغییش و تحقیق جاهای مخفی برداشته، غنائم زیاد بدست آوردند. پارتیها در اینوقت، چون شکستهای بی درمی خورده بودند، از مقاومت مایوس گشتند و تمامی محللهائی، که بتصرف تر از آن درآمده بود، اکنون بدست کاسیوس افتاد. پس از آن سردار مزبور باین فتوحات اکتفاء نکرده و بطرف کوههای زاگرس رانده قسمتی را از ماد تسخیر کرد، در نتیجه این بهره مندی اعدای طوران روم بر القاب او، که آرم نیکوس و پارتی کوس بود لقب مدبارس را هم افزودند، یعنی بر القاب فاتح ارمنستان و پارت لقب فاتح ماد را هم علاوه کردند (ابن خبیر از بند ۶ کتاب ۲۳ آرمینیا مان سلن بر میآید).

چنان بود به شرف رومیها، که تا کاه بآید ای ز، که دامن کمر آنها زدند و فاتحین را به غلوه بین مبدل ساخت؛ رفتیکه در مدتها در میان بودند، سرین طاعون در میان آنها افتاد. این مرض در هر زمان و در هر جا، که شایع بود، باعث وحشت است، ولی در این مورد سابعه ای بر وحشت واضعتر از این بود، افزود زیرا خبر افسانه آمیزی شهرت یافت، که این مرض را خداوند بسوزد و جادو در یکی از لمکنه تختانی معبد کهن آملن، پسر زوس از رب انواع بزرگ رومیها، در شهر سلوکیه، جاداده بودند و چون رو مهها برای بافتن ذخائر معابد مزبور، جاهای پنهان داخل می شدند، باینجا هم آمده در آن را بشویدند، چیزی ساخته، و این این مرض از اینجا خارج شده بجهان رومیها افتاد. چون عمر زود بر عدد اموات میافزود، این استهوار باعث وحشتی بزرگ شد و در مدتها در تمام رومی رومی رومیها میگسخت، زیرا سرداران رومی هرگز با این مرض در میان نماندند و باینکه بوطانسان

1 - Armenien. 2 - Parthien. 3 - Medien. 4 - Comaen Apollon.

قسمت تلخیصی . اشکنا است و ششم . بلاش سوم

برگردند . اما طاعون دست از جان آنها برنمیداشت و گوی « که آنها را تعقیب میکرد ، زیرا در راه میمروند ، یا از یکدیگر این مرض را میگرفتند . آنهائی هم که قوت نفس نشان داده بجای خود ماندند ، چه از این مرض و چه از فقدان آذوقه تلف شدند . بدتر از همه این پیش آمدها آنکه ، بعض فراریان خودشان را بروم رسانیده در آنجا باعث بدبختی هائی بسیار برای اهالی روم و ایتالیا و سایر جاها شدند ، زیرا بوسیله آنها این ناخوشی بروم و تمام ایتالیا سرایت کرد و تارودخانه دن و نزدیکی اوقیانوس اطلس انتشار یافته خلق بیشماری را ندیار نیستی فرستاد ( آم مین مار سلن ، کتاب ۲۳ ، بند ۶ ) .

اوتروپیوس<sup>۱</sup> گوید ( در تاریخ مختصر روم ) ، که نصف اهالی و تمامی لشکر روم از این بلیه هلاک گردیدند . با وجود چنین بلیه ای این اول دفعه بود ، که جنگ رومیها با بارتیها در اینطرف . فرات بنفع روم تمام شد ، زیرا تا این زمان رومیها هیچگاه نتوانسته بودند ، قسمتی از خاک دولت بارت را جزء دولت روم کنند ، حتی در زمان تراژان ، چنانکه گذشت ، رومیها نتوانستند نتایج فتوحات خود را نگاهدارند و هادرین تمامی ولایات بارت را بدولت اشکانی برگردانید ، ولی در این زمان در نتیجه جنگهای کاسیوس بین التهرین غربی از فرات تارودخابور از دولت اشکانی جدا شده تحت اداره روم درآمد . این وضع از سکه هائی ، که از حران و ایدس ( اورفا ) بدست آمده ، روشن است . بر این سکه ها از یکطرف سر امپراطور روم از زمان اورلیوس و لوئیوس و روس دیده میشود و پادشاه خسروین خود را محب روم میخواند . از اخبار چنین مستفاد میگردد ، که در ازمنه سابق هیچگاه قشون رومی اینقدر در خاک ایران بیش نرفته بود ، که در این زمان رفت ، زیرا رومیها به ماذهم درآمدند و مارکوس و روس با کربایجان درآمد آنها تصرف و نیز لقب مدیکوس<sup>۲</sup> را اختیار کرد ، از این خبر معلوم میشود ، که در این زمان هم

۱ . Eutropius, Breviarum Historiae Romanae

۲ - Medicus ( یعنی فاج ) .

کتاب چهارم - دوره یارنی ؛ یا عکس العمل پهلانی

آذربایجان پادشاه دست نشانده داشته و نیز از این معنی استنباط میشود ، که رومیها از جهت انتشار طاعون و فرار سربازان رومی قسمت بزرگی را از فتوحات خود بدولت پارت پس داده اند ، زیرا چنانکه گفته شد بین النهرین غربی بین فرات و خابور فقط در دست آنها ماند و حال آنکه میبایست موافق فتوحانشان سلوکنه و بابل و تیسفون و قسمتی از ماد و غیره را بر روم ضمیمه کرده باشند .

در باب آن قسمت بین النهرین ، که بدست رومیها افتاد ، درست معلوم نیست ، که رومیها با آن چگونه رفتار کردند ، ولی ظن قوی این است ، که مانند ارمنستان ایالتی از روم نشد ، پادشاهان دست نشانده داشت و چنانکه بالا تر گفته شد ، از یکی از پادشاهان آن ، که نامش مانو است ، سگه ای بدست آمده ، که خود در روی آن مصب روم خوانده ، چنین بود نتیجه این جنگ رومیها با آنها و در تاریخ پارت این اول دفعه است ، که رومیها از جنگهایشان در این طرف و در آن بهره مند میشوند ، زیرا تا این زمان ، چنانکه گذشت ، هر دفعه ، که در این طرف فرات حمله میکردند بالاخره بی بهره میماندند و همین حال در این رومیها پیش میآمد ، و قبکه آنها مستخواستند در این طرف فرات ، جایی که آنها را با سگه ای گویی ، که نفیذ فرات را سرحد دولتین قرار داده بود ، و این است ، که رومیها اگر تمامی فتوحانشان را نتوانستند نگاهدارند ، لا امل تقسمت بین النهرین دست یافتند . جهت چه بود ، جهت همان است ، که در این بدان اندازه کرده ایم ؛ دولت پارت مرحله سوم تاریخش را میباید و در آخرین روز انحطاط و ضعف مرود . اما جهات دخول ، این مرحله در جای خود میماند .

این جنگ در ۱۶۵ م . خاتمه یافت ، اگر چه کوشش ساسانیان ، که انجام یافته ، از سال ۱۶۶ م . میداد در چنین مختار میماند ، که با این سؤم در این وقت ۲۵ سال داشته . پس از آن دیده نمیشود ، که با این در دست در آمدن بین النهرین غربی بوده باشد و صلح بین دولتین برقرار است ، ولی با این حال این صلح نزدیک بود بهم بخورد و باز جنگی بین دولتین شروع کرد . شرح موسوع این است ،

ست تاریخی ، اشك بیست و هفتم - بلاش چهارم

که در ۱۷۴ ، یعنی زمانی<sup>۱</sup> که اورلیوس امپراتور روم باطوایف کنار رود دانوب در جنگ بود ، خبر رسید ، که آویدیوس کاسیوس در سوریه خود را امپراتور خوانده . این خبر به بلاش هم رسید و او پنداشت ، که جنگ خانگی در دولت روم در خواهد گرفت و موقع برای جنگ پارتیها با روم مساعد است . بنابراین در تهیه جنگ ند ، ولی اورلیوس با سرعت بسوریه در آمده آویدیوس کاسیوس را محذول و منکوب گردانید و بلاش ، چون این وضع را بد فهمید ، که جنگ با رومیها خطرناک است ، دست از آن باز داشت و حتی ، چنانکه نوشته اند ، برای تبریک ورود امپراتور بسوریه سفارتی نزد او فرستاد و سفارت خوب پذیرفته شد (بولیوس - کانی تولینوس - آن تونینوس ، بند ۲۶) در اینجا او از سفارت بارسی حرف میزند ، ولی معلوم است ، که مقصودش پارتی است .

چهار سال پس از این قضایا اورلیوس در گذشت و سرش لونیوس اورلیوس - کمودوس<sup>۱</sup> بجای او نشست . بلاش سوّم در مدت ده سال با این امپراتور معاصر بود . امپراتور مزبور ، چون جوان و بی تجربه بود ، انتظار میرفت ، که بلاش این موقع را برای جنگ مناسب بداند ، ولی حرکتی از طرف او نشد و دو سال صلح و سلم گذشت . جهت معلوم نیست ، ولی حدس میزنند ، که چون بلاش در اینوقت مسن بوده ، آرامش و سکونت را بر جنگ ترجیح میداده . ضعف دولت پارت را هم باید در نظر گرفت . بهر حال بلاش سوّم در ۱۹۰ یا ۱۹۱ در گذشت و بنا بر این سلطنت او از ۱۴۸ تا ۱۹۱ م . بوده . این نخستین شاه پارت است که در زمان او از دولت مزبور قدری کاسته است .

## مبحث پنجم . اشك بیست و هفتم - بلاش چهارم

بعد از مرگ بلاش سوّم شخصی بلاش نام ، که بترتیب تاریخ باید بلاش چهارم

۱ Lucius Aurelius Commodus.

کتاب چهارم - دوره پارسی ، بعکس الععل ساسی

نامید ، بر تخت اشکانی نشسته و ظن قوی این است ، که بزرگترین پسر بلاش سوّم بوده . اگرچه بعض نویسندگان عقیده داشتند ، که او پسر سنزوک نامی بوده ، نه پسر ارشد بلاش سوّم و به بندنهم کتاب ۲۵ دیوکاسیوس استناد میکردند ، ولی ظن قوی می رود ، که بلاش پسر سنزوک معاصر بلاش چهارم اشکانی پادشاه ارمنستان بوده ، نه معاصر بلاش چهارم شاه یارت . بهر حال در این زمان اختلال و آشفتگی در دولت روم رویداد ، که باعث جنگ رومیها با یارت گردیده بضرر این دولت تمام شد . شرح قضایا موافق روایت نویسندگان رومی چنین بود :

جنگ اول رومیها<sup>۱</sup> که دوس قیصر روم را در ۱۹۲ م . داشتند و پس از او بر تری تا کس<sup>۲</sup> امپراطور شد ، ولی چون میخواست با بلاش چهارم اصلاحاتی در دولت روم کند ، ساطانش بیش از سه ماه اول سال ۱۹۳ طول نکشید و او را هم قتل رساندند . جانشین او نازده معین شده بود ، که سه سردار رومی در جاهای مختلف بمالک روم بخواستند از او بمن کنند و هر يك خود را امپراطور بخواند . یکی از آنها دوس آبیوس<sup>۳</sup> بود ، که در بر بطلان اقامت داشت ، دیگری سوس<sup>۴</sup> و سوس<sup>۵</sup> در این زمان و سوّمی پس سن نیوس نیکر<sup>۶</sup> در سورد<sup>۷</sup> .

وقتی که نیکر خود را امپراطور خواند و غیر از آنکه معاهده سورد<sup>۸</sup> که او باید با اسلحه این مقام خود را برومها بشو لاند ، دولت یارت و پادشاهانی که دست نشانده شاهان اشکانی بودند ، سیرانی نزد نیکر فرستاده او را ترمیم گفتند و نیز اظهار داشتند ، که اگر نیکی لازم داشته باشد ، حماسر<sup>۹</sup> قود ای برای او بفرستند . نیکر چون تصور میکرد ، که او بی جنگ با امپراطوری روم شناخته خواهد شد ، این تلمیح را نداد ، و کرد ، ولی پس از آن بر روی داس<sup>۱۰</sup> که مدعی سرزوری دارد و سوردوس<sup>۱۱</sup> ، که امپراطوری شناخته شده است ، با لشکری

۱ - Sarmatocae    ۲ - Perlinae    ۳ - Claudius Albinus    ۴ - Septimus Severus

۵ - Pannonia    ۶ - Decentius Niger

قسمت تاریخی . اشك يث و هفتم - بلاش چهارم

نیرومند آسیا میآید ، تا او را از میان بردارد . بنا بر این او سفرائی نزد شاه اشکانی و پادشاهان ارمنستان و الحضر ، که تابع شاهان اشکانی بودند ، فرستاده کمک آنها را طلبید ( هرودیان ، کتاب ۳ ، بند ۱ ) . در این وقت بلاش در موقع مشکلی واقع شد ، زیرا نمیخواست کمکی به نیکر بکند و از طرف دیگر ملاحظه داشت ، جواب رد بدهد . بالاخره او جواب داد ، که به ولات خود امر خواهد کرد ، قوایی جمع کنند ولی عجله در اجرای این وعده نکرد و از طرف دولت پارت قوای برای نیکر فرستاده نشد . پس از آن مشاهده میشود ، که بر سیمیوس پادشاه الحضر فرستادگان نیکر را میپذیرد و دسته ای را از کانداران اشکمک او میفرستد ( هرودیان ، کتاب ۳ ، بند ۱ و ۲۷ ) .

چون الحضر در اینوقت دست نشانده پارت بود و بی اجازه یا تصویب بلاش نمیتوانست چنین اقدامی کند ، باید باین عقیده باشیم ، که چون شاه اشکانی در موقعی مشکل واقع شده ، باین پادشاه دست نشانده اجازه داده است ، کمکی به نیکر بکند باین مقصود ، که اگر نیکر فائق آمد ، بگوید بوعده اش وفا کرده و اگر شکست خورد و سوزوس بهره مند گردید ، در مقابل شکایت یا خصومت او بتواند اظهار کند ، که دولت پارت بیطرف بود و پادشاه الحضر از پیش خود بی اجازه بلاش اینکار کرده . در اینجا مقتضی است ، کلمه ای چند در باب الحضر ، علاوه بر آنچه بالا تر گفته شده ، بگوئیم . این شهر در بین التهرین وسطی یا آن صفحه ای بود ، که از سنجار تا بابل امتداد دارد و در اینوقت پایتخت یث دولت کوچک عرب بشمار میرفت . اعراب چنانکه از نوشته های کزنفون ( عقب شینی ، کتاب اول ، فصل ۵ ، بند ۱ ) دیده میشود از دبر گاهی بین رود خابور و بابل سکنی گزیده بودند . زیرا نویسندۀ مزبور این قسمت را عربستان مینامد . سترابون همین قسمت را متعلق باعراب سنیت<sup>۲</sup> میداند ( کتاب ۱۵ ، فصل ۱ ، بند ۲۶ ) . بعد چنانکه از بند ۲ ، کتاب ۲۵ دیوکاسیوس بر میآید ، اعراب در زمان پومیپه

۱ - Barsemius.

۲ - Scénite.

## کتاب چهارم - دوره یارثی ، یا عکس العمل عباسی

بین‌النهرین علیا می‌گذرند ، پلوتارک<sup>۱</sup> خسرون را صفحه عرب نشین میداند (کراسوس بند ۲۱) و آپ بیان نیز (کتاب یارت ، صفحه ۱۴) . نام الحضر در دفعه اولی در جنگهای ترازان ذکر میشود و از ابتداء گفته شد ، که این شهر شهر اعراب است . رومیها آنرا هاترا<sup>۱</sup> مینامیدند .

چون جنگ بین نیکرو سوروس ، یعنی بین دو مدعی امپراطوری روم بطول انجامید و در ۱۹۴ م . هنوز دوام داشت ، مردمانی ،<sup>۱</sup> که از طرف فرات (برای رومیها آن طرف رود مزبور) بودند ، موقع یافتند ، که حسنیات خصومت آمیزشان را نسبت برومیها ابراز دارند . چنانکه میدانم و گزارش بالا تر گفته شده است ، مردمان مشرق نسبت برومیها هیچگاه حسنیات خوب نمیپروردند و هر زمان ، که برای رومیها در مشرق گرفتاری روی میداد ، حسنیات اهالی رخصد آنها بود . از جمله مواردی است ، که پارتیها جنگ را با آن طرف فرات ، یعنی سوریه یا آسیای صغیر میبردند . این موارد در سلطنت ارد و غره ذکر شد ، ولی در این مورد صحبت از اهالی بین‌النهرین ، یعنی مردمانی است ، که در آن طرف فرات سکنی داشتند . بنا بر این اهالی آن قسمت بین‌النهرین ، که در سلطنت بلاس سوس تابع روم شد ،<sup>۱</sup> اجازه بر داشتند و قسمت بزرگ رومیها را ، که در حنیجات آنها اقامت داشتند ، گشته نصیبین را ، که از زمان جنگهای قاسیه بن الاماس سوس بدست رومیها افتاده و آن شهر را اقامتگاه نموده شان قرار داده بودند ، محاصره کردند (دیوکاسیوس ، کتاب ۷۵ ، بند ۱) . در این موقع اهالی آدان<sup>۱</sup> در سایر مردمان هم نژاد آنها بمحاصرین کمک میکردند (همانجا) ، زیرا اینها هم تابع دولت بارت بودند و حکومت آن را بر استیلای روم ترجیح میدادند . پس از آنکه سوروس بر رقیب خود ، یعنی تاکر غالب آمد ، برای استیغلاص سوریه ،<sup>۱</sup> نصیبین مردمی ، که بر خند رومیها قیام کرده بودند ، بخلاف مشرق راند . در انوقت قواد کشندگان سفرائی نزد سوروس فرستاده اظهار کردند ، که این بهیست آنها بر نیاید ، بل

<sup>۱</sup> - Hetro.



نست تاریخی . اشك یست و هفتم - بلاش چهارم



(۱۵۰) - سکه اشك یست و هفتم  
بلاش چهارم

میخواستند ، با رقیب و مدعی او خصومت ورزند  
و برای اثبات این مدعی حاضرند ، اسرای رومی  
و اموالی را ، که به غنیمت برده اند و موجود است ،  
پس بدهند . چون فرستادگان آنها چیزی در  
باب رد کردن استحقاقات نگفتند و بل بعکس

تقاضا کردند ، که رومیها از صفحات آنها بیرون رفته استقلالشان را بیستاسند و سو روس  
نمیخواست ، یافته رومیها را گم کند ، جواب رد داد ، بخصوص ، که میخواست  
بجنگد . در مقابل او ظاهراً در اینوقت پادشاهان دست نشاندۀ دولتهای کوچکی  
مانند آدیابن و خسروین و الحضر بودند ، ولی بر او پوشیده نبود ، که چون این  
پادشاهان دست نشاندگان دولت اشکانی هستند ، یقیناً یارتیها تحمل نخواهند کرد ،  
که رومیها این قسمت ها را که ضمیمه روم کنند و بحرکت خواهند آمد . بنا بر این ،  
وقتیکه سو روس بر جنگ با دولتهای مذکور تصمیم گرفت ، در واقع امر قطع کرد ،  
که با دولت بارت بجنگد و در این تصمیم معلوم است ، که ضعف دولت بارت عامل  
مهمی بود .

در بهار ۱۹۵ م . سو روس در رأس سپاه خود از فرات گذشته به نصیبین  
رفت ، زیرا این شهر را محاصرین آن توانسته بودند بگیرند ، بعد سرداران خود را  
برای مطیع کردن قیام کنندگان و تنبیه آنان با طرف فرستاد . اگرچه در اینوقت  
سادهیان او از بدی آنها در عذاب بودند ، با وجود این جاهائی را ، که سابقاً تابع  
روم بود ، تسخیر کرد ، نصیبین را مرکز یا کرسی آن قسمت بین النهرین ، که جزء  
روم بود ، قرار داد و رومیهای زیاد در این شهر اقامت گزیدند ، چنانکه میتوان  
گفت ، که این شهر مستعمرة رومی گردید . این نظر را يك جای کتاب  
دیوکاسیوس ( کتاب ۷۵ ، بند ۳ ) تأیید میکند . او گوید ، که رومیها با بن شهر  
مغای دادند و نیز از سکه هائی ، که برای نصیبین در ایشرمان زدند ، همین

کتاب چهارم - دوره یازنی، یا عکس العمل سیاسی

معنی بر میآید، زیرا بر سگه ها لفظ «کلنیا»<sup>۱</sup> یا «میتروپولیس»<sup>۲</sup> بخوبی خوانده میشود.

بعد سوریوس از دجله گذشته به آدیابن حمله کرد و اگرچه مقاومتی شدید دید، با وجود این بهره مند شد (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵، بند ۳) و پس از تسخیر آن لقب آرابیکوس<sup>۳</sup> و آدیابنی کوس<sup>۴</sup> یعنی لقب فاتح عرب و آدیابن اختیار کرد. در اینموقع پارتیها حرکتی برای دفاع این ولایت نداشتند، زیرا بلاش تصور میکرد، که رومیها به تیسفون حمله خواهند کرد و در نزدیکی آن اقامت گزیده بود، ولی سوریوس، چون میدید، که مدعی دیگر امپراطوری، یعنی کلودیوس آلبنی نوس<sup>۵</sup> در مغرب مهتای جنگ است و ممکن است با سپاهش بایطالیا در آید، صلاح خود را در این میدانست، که در مملکت اجزایی خیلی پیش نرود. پس از آن، او موافق این نظر مشرق را ترک کرده بروم برگشت، و حال آنکه هنوز موقع خود را در بین النهرین و در این طرف دجله، شلم نکرده بود. بعد همینکه خبر رفتن سوریوس از مشرق انتشار یافت، جنگ با شدتین نتیجه ناهم در گرفت توضیح آنکه بلاش برومیها حمله کرده آدیابن را تسخیر کرد، و پس از آن از دجله گذشته داخل بین النهرین شد و رومیها را از جلگهها براند، ولی بسمت مقاومت کرد و پارتیها نتوانستند آنرا بگیرند (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵، بند ۹).

سپارتیانوس گوید (شرح زندگانی سوریوس، بند ۱۵) که پارتیها پس از این بهره مندی از فرات گذشته در جاهای حاصلخیز سوریه به پارتیها شدند و چون این خبر به سوریوس رسید، او در ۱۹۷ م. عبور کردید، دوباره بمشرق بیاید، تا از فتوحات سابق خود نتیجه بگیرد و بنماید، الثانی، که اختیار کرده بجا بود. بعد از ورود سوریوس به او باین کار اکتفاء کرد، که پارتیها را از آن مملکت براند و تا آخر سال در سوریه ماندند بمذاکات پرداخت و پس از آن فرات گذشته به بین النهرین در آمد.

۱ - Colonia.      ۲ - Metropolis      ۳ - Arabicus.      ۴ - Adiabenicus.  
۵ - Claudius Albinus

فست تاریخی . اشک بیست و هفتم - بلاش چهارم

جنگ دوم رومیها  
با بلاش چهارم

باید بدواً در نظر داشت ، که بهره مندی هر قیصری ، که میخواست  
بایارت بجنگد بهمراهی دولی منوط بود ، که در میدان دولت  
پارت و روم حاضر بودند و از این دولتها ، چنانکه میدانیم  
دو دولت اهمیت زیاد داشتند ، یکی ارمنستان و دیگری خسروین . ارمنستان  
بیشهاد نیکر ، که باو کمک بکند ، جواب داده بود ، نمیخواهد در جنگهای داخلی  
روم شرکت جوید ( هرودیانوس ، کتاب ۳ ، بند ۱ ) . بعد ، که سوروس روی کار  
آمد ، او هم از ارمنستان رنجشی یافت و بنا بر این در این زمان تصمیم کرد ، اول  
باین مملکت بپردازد ( دیوکاسیوس ، کتاب ۷۵ ، بند ۹ ) و در تابستان ۱۹۷ م .  
قشونی ب ارمنستان فرستاد ، تا با پادشاه آن بلاش نام ، که هم نام بلاش چهارم  
اشکانی ایران بود بجنگد . بلاش با قشونش در سرحد ارمنستان برای جنگ حاضر شد ،  
ولی جدالی وقوع نیافت ، زیرا ارمنه بیشهاد متار که کردند ، و سردار رومی آنرا  
پذیرفت . بعد بلاش ارمنستان سفرائی نزد سوروس فرستاده اظهار دوستی کرد ، عهدی  
بین دولتین منعقد گردید و سوروس حتی راضی شد ، که مقداری بوسعت ارمنستان  
ببفزاید . از نوشته های دیوکاسیوس ( کتاب ۷۵ ، بند ۹ ) چنین برمیآید ،  
که سوروس از ارمنستان کوچک به ارمنستان بزرگ افزوده ( ارمنستان کوچک  
را در اینوقت ارمنستان روم مینامیدند ) . معلوم است ، که در اینوقت بلاش  
پادشاه ارمنستان پذیرفته ، دست نشانده دولت روم باشد . در این زمان پادشاه  
خسرو نهم ، که مانند سایر پادشاهان این دولت آنگاروس ( آنگاز یا اکبر ) نام  
داشت ، تابع رومیها گردید و خود با دسته ای از کاندارانش باردوی سوروس  
حاضر شده پسرش را برای گروگان با خود بدانجا برد ( هرودیان ، کتاب ۳ ،  
بند ۲۷ ) . این پیش آمدها بر خوشوقتی سوروس افزود ، زیرا با داشتن خسروین  
و ارمنستان میتوانست بین النهرین غربی را از خابور تا التقای این رود با فرات  
محکم نگاهدارد . بعد سوروس خواست از راه فرات پیش رود و با این مقصود  
دسته هائی فرستاد ، که در بین النهرین شرقی و آدیلبین تاخت و تاز و اهالی را

غارت کنند، زیرا این قسمتها پارتی ها تعلق داشت، یعنی پارتیها این صفحات را از رومیها پس گرفته بودند. برای اینکه مانند زمان تراژان قشون رومی از بی آذوقگی دوچار سختی نشود سوروس امر کرد، در بین النهرین علما کشتی هائی بسازند تا قشون خود را از کنار چپ فرات بابل برد و کشتیهائی هم آذوقه سپاهیان را حمل کند (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵، بند ۹). در این سفر جنگی او از نزدیکی تیسفون گذشت بدو شهر ساورکیه و بابل را تسخیر کرد. ساخلو های این شهرها، همینکه از آمدن رومیها آگاه شدند، قلاع را تخانه کرده رفتند. پس از آن سوروس در مدبر آمد، که به تیسفون حمله کند (گن مکنشد، که از ترعه ای، که فرات را با دجله اتصال میداد، گذشته است. ۱۰). لاس در این وقت در نزدیکی تیسفون بود و میخواست آنرا دفاع کند، ولی او فیلد رومیها بدیوارهای تیسفون نزدیک گشتند، بلاش مقاومت نکرد. اگر چه سپاه تیانوس گوید، که در دشتی با رومیها مصاف داد (سوروس، بند ۱۶). بهر حال پس از محاصره شهر، رومیها باسانی آنرا گرفتند. جهت عدم مقاومت را همس از اینجا میداند، که لاس از طرفی انتظار آمدن رومیها را داشت، ولی آنها از طرف دیگر حمله کردند و حمله آنها برای پارتیها ناگهانی بود. بهر حال معلوم است، که تیسفون بقدر آنقدر، که کیفیت مقاومتش پائین تر باشد، بافشرد، توضیح آنکه رومیها با بورس این شهر را گرفتند، بلاش با کمی از سواران خود فرار کرد و بدین نحو با تخت اشکانی در دفعه دوم بدست مردم خارجین افتاد. پس از آن رومیها در اینجا کارهائی کردند، که غالباً عادت آنها بود با مغلوبین بکنند (سختیها و تفاوتهای رومیها با مغلوبین معلوم است از بی جهت نیست، که چون خواهند شقاوت آسوریها را توصیف کنند، گویند، که آنها رومیهای شرقی بودند. . .).

قشون روم کشتاری در شهر کرد، که عمومی بود. سر بازاها اجازه داده شده بود، بهر نحو، که بخواهند، اینیه دولتی و سخارات اشخاص متفرقه را غارت کنند. در این وقت نفود و ذخایر خزانه تاراج رفت و رومیها اشیا نفیسه و

قسمت تاریخی . اشك یست و هفتم - بلاش چهارم

زیست‌های قصر را تصاحب کردند . پس از آن باین هم اکتفاء نکرده بعد از کشتن مردان ، زنان و اطفال آنها را بعداً صد هزار نفر باسارت بردند ( دیوکاسیوس ، کتاب ۷۵ ، بند ۹ - هرودیانت ، کتاب ۳ ، بند ۳۰ - سیارتیانوس ، کتاب سوروس ، بند ۱۶ ) .

بعد از تسخیر تیسفون ، سوروس و قشون او دچار قحطی شدند و سربازان رومی در مدت چند روز مجبور گشتند بخوردن ریشه گیاهها قناعت ورزاند ، معلوم است . که در این احوال مرض اسهال شیوع یافت و سوروس دید ، که نمیتواند بلاش را تعقیب کند و باید زودتر از اینجا برود . در اینوقت راه فرات را نمیتوانست پیش گیرد ، زیرا از این راه آمده بود و لشکریان او تمامی آذوقه را خورده بودند . بنا بر این راه دجله را پیش گرفت باین معنی ، که سپاهیانش از کنار دجله حرکت میکردند و کشتبهایش بر رود مزبور . خط حرکت قشون از نزدیکی الحضر میگذشت و ، چون این شهر به نیگر رقیب سوروس کمک فرستاده بود ، سوروس نمیخواست این اقدام آنحضرت را بی مجازات بگذارد و دیگر ، چون این شهر تراژان را بیچاره کرده بود ، میخواست آنشهر را گرفته نام خود را بلندتر از نام تراژان گرداند و نیز باید گفت ، آنحضرت دارای معبدی بود ، موسوم بمعبد آفتاب ، که از حیث ثروت و ذخایر شهرتی بسزا داشت و امپراطور روم نمیتوانست از این ذخایر صرف نظر کند . بنا بر این سوروس این قلعه را ، که محکم بود ، محاصره کرد و رومیها تمام اسباب و ادوات قلعه گیری خود را بکار انداختند . اینهم معلوم است ، که رومیها در فن محاصره و قلعه گیری خیلی ماهر بودند ، بر عکس پارتیها ، که نه اسباب و ادواتی داشتند و نه میتوانستند آلات قلعه گیری را بکار اندازند . با وجود این حضریها حملات رومیها را باسانی دفع کردند ( دیوکاسیوس ، کتاب ۷۵ ، بند ۹ ) ، زیرا دیوارهای شهر محکم بود و مدافعین با جرئت و جسارت کار میکردند ؛ اینها آلات محاصره رومی را سوزانیدند و اختلالی در میان سربازان سوروس افکندند . در این احوال اغتشاشی در

میان لشکریان امپراطور در پیداد و این اشتناش داشت بشورشی تبدیل می یافت ،  
 که سوروس دخالت کرده برای استوار داشتن نظم با اقدامات سخت مآو تامل شد و  
 دو نفر از صاحب منصبان را کشت . یکی از این دو نفر آهتوس نامی بود ، که نصیبین  
 را از تسخیر بارتیدها محفوظ داشته بود و ، چنانکه دیو کاسوس گوید ، سوروس  
 نسبت باو حسد میورزید ، زیرا سربازان او اعلام کرده بودند ، که جز او کسی را  
 بر ریاست نخواهند پذیرفت ، وای ماریوس ما ذی مویس<sup>۱</sup> این قتل را بجهتی دیگر  
 مربوط دانسته ( سپارتیانوس ، سوروس ، قتل ، ۱۵ ) . بهر حال پس از قتل این  
 دو نفر سوروس حکم خود را نافذ کرده چنین وانمود ، که قتل یکی از این  
 دو صاحب منصب امر صادره بود و از وی خود ، از اطراف شهر بمسافتی از آن  
 عقب نشین ، با وجود این احوال قبر مریوس در فسد گرفتن شهر برنگشت و  
 دور از شهر با فراغت خیال بساختن آلات جدیدی برای فاعله کبری و جمع کردن  
 آذوقه و تدابیرات محاصره در داشت ( دیو کاسوس ، کتاب ، ۱۰۵ ، فصل ، ۱۱ ) . در  
 استوقف بار خبر دادند ، که خزائن مهابد آسمان از بندگی ها و برادرها<sup>۲</sup> ، مردم  
 مقدس در مدت زندگی چندین سال داده اند ، خوبی ، در این ، امپراطور  
 برای بدست آوردن جهان ممانسی و سزای این جهت ، اگر بنا بر مهد شهرت  
 کوچک بر بامد و محصورین جور ، آنگاه ، ای ، در مدت کمی  
 بشهر نزدیک شده آنرا محاصره کرد ، آنگاه آلات محاصره ، بی این شهر و تدابیرات  
 نظامین کامل تر بود و اطمینان داشت ، که فاعله ، نخواهند گرفت ، وای اهالی  
 آنحضرت باز ، جلالت و رسالت همتای ما همد ، این ، بر اندازان ماهر  
 دانستند ، و این شاهمان هم روزی در بر سر آمدند ، و در این ، است حکامات  
 خود با بر بر آمدند ، علاوه بر این آنی بفتاب ، و در این ، در آمدند ، که  
 اگر چه بزبان ، در وارد نماند ، در این ، در این ، در این ، در این ، در این ،  
 این آنی ، در این ، در این ، در این ، در این ، در این ، در این ، در این ،

۱ - Laetus.

۲ - Mitho - Mithras.

( دیوکاسیوس ، کتاب ۷۵ ، بند ۱۱ ) . در این محاصره سوروس باز تقریباً تمام آلات قلعه گیری را فاقد شد . از طرف دیگر آلحضر علوفه سپاه رومیها را میگرفت . خلاصه آنکه رومیها توانستند آسیبی بدیوارهای شهر وارد آرند و از فلاخن داران و تیر اندازان و آلات جنگی محصورین در عذاب بوده تلفات زیاد میدادند . با وجود این پس از دادن آنهمه قربانی و بعد از مدتی مدید ، بالاخره رومیها از جهت پافشاریشان موفق گشتند سوراخی در دیوار قلعه ایجاد کنند و سربازان از رؤسایشان خواستند ، که بیدرنگ آنها را بحال یورش در آرند ، تا شهر تسخیر شود ( دیوکاسیوس ، کتاب ۷۵ ، بند ۱۱ ) ، ولی سوروس بگرفتن شهر بایورش راضی نشد ، زیرا میدانست ، که اگر قلعه را با یورش بگیرند ، شهر بغارت خواهد رفت و ذخایر معبد آفتاب نیز بدست سربازان خواهد افتاد ، و حال آنکه او میخواست ذخایر را تماماً خودش دارا شود و دیگر عقیده داشت ، که اهالی آلحضر ، چون پافشاری رومیها را ببینند ، خودشان سفرائی فرستاده امان خواهند خواست . بنا بر این چنین تشخیص داد ، که بانها قدری فرصت داده شود ، تا فکر کرده بدانند ، که جز این چاره ای ندارند . پس از این تصورات سوروس یکروز تأمل کرد ، ولی اثری از رسولان آلحضر ندید ، بعکس اهالی آلحضر همت کرده در مدت شب آنچه را ، که رومیها خراب کرده بودند ، از نو ساختند . در این احوال سوروس دید ، چاره ندارد ، جز اینکه حکم یورش را بدهد و خزانه معبد را هم سربازان برای غارت واگذارد . این بود ، که بانها بت بی میلی فرمان یورش داد ، ولی لژیونها در اینوقت حاضر نشدند ، اطاعت کنند . آنها میگفتند ، وقتیکه فتح آسان بود ، اجازه بورس رانداوند و اکنون ، که بابت تلفات زده داد ، بی اینکه نتیجه معلوم باشد ، بما میگویند فداکاری کنید . ممکن است ، که جهت امتناع آنها از بورس بردن این بود ، که از نیت سوروس بر ربودن تمام ذخایر معبد آفتاب در محاصره اولی آگاه بودند . بهر حال سربازان بطور قطعی از اجرای امر خود داری کردند و سوروس در بادی امر خواست ، بقوه متحدین آسیائی خود

کتاب چهارم - دوره پارتی، یا هکس العمل سیاسی

متوسط گشته آنها را داخل جنگ کند، تا شاید رومیها هم پس از آنها یورش برند، ولی بزودی از اجرای این نقشه هم منصرف گردید.

تابستان مدتی بود، که شروع شده و از گرمای شدید در قشون سو روس امراض زیاد شیوع یافته بود، بدتر از هر چیز آنکه از شدت نأس اطاعت نظامی در میان سپاهیان امپراطور بقدری متزلزل گردیده بود، که دیوتا سدوس گوید: یکی از صاحبانصیان سو روس بدو گفت، اگر بایستد و بهجاء سرباز اروپائی بپوش دهی، آنحضرت را میگیرم و امپراطور باو جواب داد: «این عده را از لجا آرم» یعنی این عده سرباز معلوم ندارم. پس از آن سو روس از استخرا آنحضرت مأیوس گردیده پس از ۲۲ روز محاصره آن در دفعه دهم، بقول کا سدوس اسمیم این عقب نشینی کرد و بعد به سواریه برگشت (کتاب ۷۵، ۱۷۳). آنها از آنکه راه عقب نشینی امپراطور و مراجعاتی سواریه از اجزا داده، معانه بیست، چنین بود کیفیت محاصره آنحضرت، که این دفعه هم بهره مندتی محمودی درین تمام شد و رومیها، پس از دادن تلفات زیاد، در حملات و جدالهایی، که در این قاعه روی میداد و بر از شدت گرما و خشکیها، درین کوهها، که در راه رفتند و آرزوی بدست آوردن ذخایر معبد امرو، در آنجا، که همین آریاوماند، عاجز شدن در راه راهاور قوی روم (برائون در سو روس) از دفعه این سهر کوچک نام بزرگی برای آن در تاریخ ذخیره کرده امرو، در این میان چیزی جز خرابیها مشاهده میشود، و این حالت و جهلادون سو روس، که در آنحضرت و بیچاره و زبون کشان دو قبصر در مقابل آنها دریا، مع سربازان هر دو زمان آن قرن و قرن بعد است.

نکس این امر از طرف دیار راجع سربازان ها دو جود در سو روس است، این نتیجه، که بلاس پس از، قشون از سسئون مآلن خدمت سو روس، در کس است و در سو روس، که سو روس، روم، با در زیر قاعه، آنچه در جنگ جهان است، است زبانش، میدهند و سربازان رومی از شدت گرما، امرانی دو جود، و سربازان است و سربازان



قسمت تاریخی . ایشک بیست و هفتم . بلاش چهارم

اقدامی نمیکند و با وجود یأس و عقب نشینی رومیها و خارج شدن آنها از بین النهرین حرکتی از طرف پارثیها تمیضود ، همان پارثیها ، که در قرون قبل و حتی در زمان خسرو ، در اینموارد بوسیله شورانیدن اهالی و قطع کردن خطوط عقب نشینی دشمن یا عاری کردن صفحاتی از آذوقه و غیره بلیاتی برای رومیها تدارک میکردند ، اکنون گوئی ، که اصلاً وجود ندارند : جهت چیست ؟ جهت همان است ، که در این فصل کراراً ذکر شده ، یارت در حال انحطاط و بل احتضار است . مشکلات داخلی ، که ذکرش پائین تر بیاید ، نظم این دولت بزرگ و نیرومند را از هم گسیخته و همه را مأیوس گردانیده ، کسی در فکر وطن نیست ، یا اگر هم باشد ، نمیتواند کاری انجام دهد . با وجود این احوال باید این را هم گفت ، که بلاش چهارم شخصی نبوده ، که در این زمان باستحقاق بر تخت نشسته باشد . این نظر را کارهای اردوان پنجم ، که پس از این زمان بر تخت می نشیند ، ثابت میکند . در زمان او هم دولت یارت در احتضار بود ، ولی با وجود این او توانست ، بهره مندی با رومیها دست و پنجه نرم کند و باز دیگر لژیونهای رومی را تار و مار کرد ، یعنی او بخاطر رومیها آورد ، که شاه اشکانی است و از اعقاب همان ساهانی ، که کرا سوس و آن نویوس را مستأصل کردند ( شرح این قضایا پائین تر بیاید ) . خلاصه آنکه دولت اشکانی از مقاومت آلحضر در مقابل رومی ها استفاده نکرد .

نتیجه این جنگ روم جنگ رومیها با بلاش چهارم اشکانی بهره مندی آنها خانه یافت ، اگر چه شکست آنها از آلحضر بنامشان سایه افکند .

گوئیم بهره مندی آنها تمام شد ، زیرا بین النهرین غربی از خابور تا التقای این رود با فرات مجدداً بدست آنها افتاد و این طرف دجله از رود مزبور تا زاگرس ( جبل الطاق ) نیز با آنها اختصاص یافت ، زیرا آدیابن را حفظ کردند ، یعنی صفحه بین زاب علیا و زاب سفلی یا زاب بزرگ و کوچک ، مطیع رومیها گردید و پادشاهان آن ، که تا این زمان دست نشانده بارقیدها بودند ، دست نشانده رومیها شدند ( سپارتیانوس ، کتاب سوروس ، بند ۱۸ ) . بنا بر این بیرق رومی در صفحاتی بلند شد ،

کتاب چهارم - دوره یارتی ، یا عکس العمل سیاسی

که به تیسفون و سلوکیه و بابل خیلی نزدیک بود و معلوم است ، که این شهر ها دائماً در تحت تهدید رومیها درآمدند ، زیرا آنها هر زمان میتوانند ، تا آنکه حمله ناگهانی شهر های نامی مزبور را در محاطه اندازند .

بلاش چهارم پس از جنگ رومیها تقریباً ده سال زنده بود و از وقایع این مدت سلطنت ارباز اطلاعی نیست ، همینقدر از اقامت طولانی سو روس در سال ۲۰۰ و ۲۰۱ م . در مشرق معلوم است ، که او از نتایج فتوحات خود در بین النهرین اطمینان نداشته ، بهمین جهت در مشرق مانده و زود بروم مراجعت نکرده ، ولی از خصومت پارتیها با روم یا اقدام شاه اشکانی برای برگرداندن ولایات از دست رفته ، ذکری نمیشود . اما در باب آن قسمت بین النهرین ، که در تحت اداره روم در آمده بود ، محققاً میتوان گفت ، که پادشاهان با او را در این قسمت از حکومت روم خوشنود نبودند ، ولی در این زمان ، چون بداندند ، که پارت نه مفید است ، خواهی نخواهی تمکین میکردند ، در انتظار اندک دهاتی قوی بر در آید ، بداشده رومبهارا از اینجاها براند .

میکوئیم محققاً ، زیرا کرارا میبینیم ، که اهالی سوری زمین رومبهارا دوست ندارند و هر زمان قانندی پیدا میشود ، با او هم او و نزدیکانها مخالف اند ، چه در بالانر موارد این نوع قیامها کرارا ذکر شده است ، این یاد آوری را اهتمام در ده عجلاله میگذریم ، تا در جای خود باینه و موضوع باز رجوع نشود . خلاصه آنکه اهالی آسیای غربی عموماً و ارمنستان و بین النهرین خصوصاً راست اشکانیان ، با روم دوستند آسیائی را بر استیلای رومیها بر آنها ترجیح میدادند .

بلاش چهارم در سال ۲۰۸ تا ۲۰۹ م . در انبساط سو روس ، یعنی شخصی که با او جنگ کرده بود ، دو سال بعد تر ، در فوریه ۲۱۱ م . بنا بر این سلطنت بلاش چهارم از ۱۹۱ تا ۲۰۸ م . بود . در باب صفات او چیزی محقق نمیتوان گفت ، زیرا از اوضاع داخلی در آن بارت اطلاعات صحیحی در این زمان نداریم ، همینقدر میتوان این عقیده را داشت ، که او کسی بوده ، که نتواند بر اوضاع فائق آید .

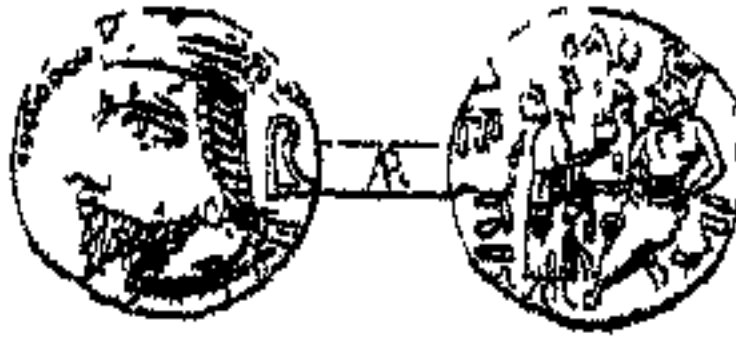
فست تاریخی ، اشک های ۲۸ و ۲۹ - بلاش پنجم و اردوان پنجم

مبحث ششم . اشک بیست و هشتم - بلاش پنجم و اشک

بیست و نهم - اردوان پنجم

پس از اینکه بلاش چهارم در گذشت دو پسر او ، بلاش و اردوان ، مدعی سلطنت شدند . از نوشته های نویسندگان رومی چنین بنظر میآید ، که تاج و تخت لااقل از ۲۱۶ م . نصیب اردوان گردیده ، زیرا مذاکرات کاراکالا امپراطور روم ، چنانکه ذکرش پائین قریباید ، موافق نوشته های هرودیان ( کتاب ۴ ، بند ۱۸ - ۲۰ ) با اردوان بعمل آمده ، ولی از مسکوکات اشکانی چنین بر میآید ، که در مدت ۱۸ سال ، که از مرگ بلاش چهارم تا قیام پارتیها بر پارتیها گذشته ، هر دو برادر سلطنت داشته اند ( لیندزی ، مسکوکات پارتی ، صفحه ۱۱۳ و ۱۱۴ ) . چون نام بلاش و اردوان مشابهتی بایکدیگر ندارند ، نمیتوان گفت ، که ذکر اسم اردوان بجای بلاش از راه التباس و اشتباه بوده ، بخصوص ، که واقعه زدوخوردهای رومیها با پارتیها در این زمان واقعه مهمی بود و از طرف دیگر نمیتوان صحت مسکوکات را هم تردید کرد . بنا بر این یگانه حدسی ، که باید صائب باشد این است : از دو برادر مزبور اردوان در مغرب ایران سلطنت داشته ، رومیها با اوس روکار داشته اند و دیگری ، یعنی بلاش در مشرق ایران . این است ، که سکه های او هم بدست آمده . این حدس موافق اوضاع و احوال پارت است ، زیرا از مدتها قبل از این زمان هیبنیم ، که مدعیان سلطنت پس از مرگ هرشاهی تقریباً وجود دارند و منازعات داخلی ارکان این دولت را است کرده آن را رو با انحطاط میبرد . بنا بر این در این وقت هم همین منازعه و مجادله پیش آمده و دولت پارت را بیش از پیش ضعیف ساختند . نتیجه این جنگهای داخلی دو واقعه مهم است ، که در زمان آخر بن شاه اشکانی روی میدهد : ۱ - حيله و تزوير کاراکالا نسبت به اردوان پنجم و جنگ پارت و روم . ۲ - انقراض سلسله اشکانی بدست

کتاب چهارم - دوره بارزی ، یا عکس العمل سیاسی



( ۱۵۱ ) سکه های اشکانی و ساسانی ( تلاش )

اردشیر نایکان ساسانی مادشاه دست نشانده بارزی

جنگ کاراکالا در سنه ۲۱۱ م سو روس و کنت و درین سال کاراکالا

امپراطور روم گردید چنانکه او آسوس کو ایدل کتاب ۷۶  
ند ۱۲ ) و فیلادلفیا او شنیدند که در احوال بارزی . ابع دور براند

با اردوان

در سر تاج و تخت در گرهید که من حاصل کرد . این اختلاف و مندرجه زمانه  
بر رگ بدولت نازن ، در پیش دولت ، این خود عهد رسید ، این جهت  
سنای روم تریاک که در امداد دهان ، روم ابع خود را در آن ، که تالاس  
با سلطنت ششامه ( همان و بستند ، ۷۷ ، ۱۹۰ ) و در سنه ۲۱۵

جشن کرد ، ولی بعد می منعم ، که در این تاریخ کاراکالا را ، اردوان در  
مدا آره است و او را ، ماد نی مندرج تارک میداد ( در آسوس ، ۷۸ ، ۱۹۱ )  
شهادت سگها با این همام اردوان موافقت نمایند ، ابع بهر حال سیدو این حدس

زد ، که در این زمان اردوان ، که هم از هر مادی ، که در سو دداسند ، تلاش را  
خطراتک نمودند و در همه آنها سبب مردم اشکانی تالاس ، از این جهت ، که در  
مغرب ایران یهودی ندانند ، اردوان را مورد ملاحظه از طرف مدا آره قرار  
داده اند

نست تاریخی . اشک های ۲۸ ۲۹ - بلاش پنجم و اردوان پنجم

کاراکالا از زمانیکه بجای پدر نشست

در نظر گرفت ، که نام خود را بوسیله

فتوحاتی در مشرق بلند گرداند و اسکندر

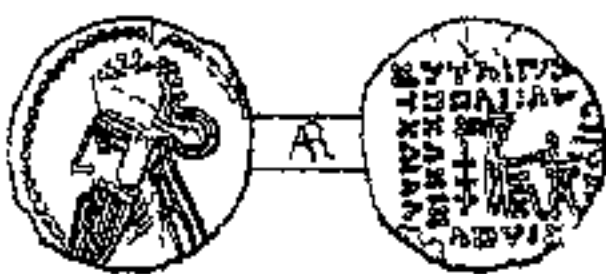
ثانی شود ، ولی جباه طلبی فوق العاده او

با صفاتش موافقت نداشت ، زیرا کاراکالا

شخصی بود سست عنصر ، سبک مغز و

فاسد الاخلاق . او منخواست حدود روم

در زمان او از طرف مشرق توسعه یابد ،



(۱۵۲) - سکه اشک بست و هم  
(اردوان پنجم)

اما اینکه این توسعه باسرافت مندی بایانی شرقی انجام میشد ، برای او اهمیت

نداشت (دیوکاسوس ، کتاب ۷۷ ، بند ۲۲ - هرودیان ، کتاب ۴ ، بند ۱۳)

بهر حال ، بنابر مقاصدی ، که داشت ، اقدامات خود را چنین شروع کرد . در ابتدا

یعنی در ۲۱۲ م ، او آمگار (با آنکار و با اکر) پادشاه خسروین را بروم احصار

کرد و چون پادشاه مرپور برد او رفت ، وی را گرفته در محبس انداخت و امر

کرد ، که صفحه خسروین ایالتی از روم است (دیوکاسوس ، کتاب ۷۷ ، بند

۱۲) . بعد او خواست بآرمینستان همان کند ، که با خسروین کرده بود ، ولی

همینکه آرامنه شنیدند ، که کاراکالا پادشاهشان را با خانواده اش در محبس انداخته ،

اسلحه برداشتند (دیوکاسوس ، همانجا) و سه سال بعد (یعنی در ۲۱۵ م) ،

وقتی که کاراکالا یکنفر تئوکریئوس نامی را ، که از مقربین او بود ، با قشونی

بآرمینستان فرستاد ، تا آرامنه را تلبیه کند ، رومیها شکست خوردند (دیوکاسوس ،

همان کتاب ، بند ۲۱) ، ولی کاراکالا بقدری سهوت جهانگیری داشت ، که این

سانحه اثری در وی نکرد و خواست بادولت بارت هم در افتد . برای این کار

بهاه لازم بود و برای بدست آوردن آن ، امپراطور روم خواهشی اربلاش پنجم

کرد ، تا اگر رد شود ، بپناه جنگ باشد و بپناه مزبور این بود ، که دو نفر گریخته

بدربار بارت پناه برده بودند و کاراکالا آنها را استرداد میکرد . چون بلاش ،

۱ - Téocritus.

کتاب چهارم - دوره یارتی یا عکس العمل سیاسی



(۱۵۳) - سکه های اردوان چهارم

چنانچه میدانیم، در این وقت متمدن - مملکت و « اردوان » نتیجه طرف بود، صلاح خود را در این ندیده، که خواهش کاراکالا را بپذیرد و آن دو نفر را رد نکرد. از این دو نفر یکی نیرداد نامی از شاهزادگان ارمنستان بود و دیگری فیلسوفی آن بیوشوس نام، که از او و آن فیلسف طبری مشهور است.

پس از بردن آن در دست، اردوان که در بار باطلس زندانی بود، کاراکالا رسالت و خبرشوفین را، در دست او رسانید. اردوان همان خبر رسیده بود، که شش جلدی برای جنایات اردوانها را نوشت. در آنجا در بارش ششم از ابالات غربی ایران صرف نظر کرده، در ادب اردوان ششم را، در میانها قرار داد. همیشه استند<sup>۲</sup> کاراکالا، که در این زمان از اردوان در آسمانی صغیر باطلان کرده و او را از اینجا سفارش بردارد و او را میسرند و سردار، عدالتی گرابه، در عالی مقام اردوان، در امیر انور را رسالت. بعد از آن چنین بود (موردبان کتاب ۴، اندک در ۱). اردوان در امیر انور رسالت. اردوان و ازدواج

۱ - Cynique

۲ - این اردوان یعنی اردوان، که در زمان اردوان بود. اردوان و ازدواج نویسندگان، که در او رسالت و اردوان رسالت.

۳ - Nicomede

فست تاریخی . اشک های ۲۸ و ۲۹ - بلاش پنجم و اردوان پنجم

کند و داماد شخصی باشد ، که پادشاه نیست . دولت روم و دولت پارت دو دولتی هستند ، که عالم را بین خودشان تقسیم کرده‌اند و اگر وصلتی بین این دو دولت شود ، حدودی ، که آن دو را از یکدیگر جدا سازد ، وجود نخواهد داشت و قوه‌ای نخواهد بود که بتواند در مقابل آنها مقاومت کند . پس از آن هر دو دولت میتوانند ، تمامی مردمان وحشی را ، که در حدود و همسایگی آنها سکنی دارند ، در تحت اطاعت خودشان در آورند و آنها را بایک حکومت غیر جامد و انحصار پذیر اداره کنند . پیاده نظام روم از بهترین سربازان عالم ترکیب شده و کسی مانند آنها نتواند جنگ تن بدن کند . سواره نظام پارت در میان ملل دیگر از حیث عده و مهارتش در تیراندازی نظیر ندارد . با اتحاد این دو قوه و هم آهنگی آنها تمامی عالم را میتوان تسخیر کرد و یک دولت جهانی تشکیل داد . اگر چنین اتحادی بین دولتین برقرار گردد ، دیگر امتعه و مال التجاره پارتی و رومی بمقدار کم و بتهان از پارت بروم و از روم پارت وارد نخواهد شد . بعکس ، چون هر دو ملت متحدند ، معاوضه و مبادله اجناس آزادانه بین تبعه‌شان بعمل خواهد آمد و هر دو ملت در آسایش خواهند بود .

اردوان از مطالعه نامه کارا کالا دوچار حیرت گردید و در اندیشه فرورفت ، زیرا باور نمیکرد ، که پیشنهاد امپراطور روم جئی باشد یا در شرافتمندی انجام شود . این نقشه بنظر او غریب میآمد و تصور نمیکرد ، که قابل اجراء باشد . از طرف دیگر او ملاحظه داشت ، از اینکه بفرمانده ۳۲ لژیون رومی جوابی بدهد ، که باعث قطع روابط دوستانه گردد ( دیوکاسیوس ، کتاب ۵۵ ، بند ۲۳ - ۲۴ ) . بنا بر این جواب را بتأخیر انداخت ، تا بتواند معاذیری برای انجام خواهش امپراطور بیاید . بعد گفت پیشنهادی ، که کارا کالا میکند ، گمان نمیکنم باعث خوش بختی زن و شوهر باشد ، زیرا آنها زبان یکدیگر را نمیدانند و اخلاق و عادات و وضع زندگانی یکی برای دیگری غریب است . در میان پاتری ثیان <sup>۱</sup> ( نجبای روم )

۱ - Patriciens.

## کتاب چهارم دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

اشخاصی زیاد هستند ، که دختر شان را امپراطور میتواند ازدواج کند و اینکار کرداری ناشایست نخواهد بود ، چنانکه شاهان پارت از خانواده سلطنت دخترانی میگرفتند و بالاخره نمی زبید ، که از دو خانواده سلطنت یکی خوش را با خون دیگری مخلوط و ناپاک گرداند . در باب تصمیم کاراکالا پس از رسیدن جواب اردوان باو دو روایت است . دیوکاسوس گوید ( کتاب ۱۷۸ بند ۱ ) ، که کاراکالا این جواب را ردپیشنهاد خود دانسته برای جنگ با اردوان بطرف حدود پارت حرکت کرد ، ولی هرودیانس عکس این روایت را ذکر کرده و گوید ( کتاب ۵ ، بند ۲۰ ) : کاراکالا باز سفیری با هدایایی فرستاد و قسم خورد ، که در این پیشنهاد جدی است و تیتی جز دوستی و اتحاد ندارد . پس از آن اردوان خواهش او را پذیرفت و او را داماد خود خوانده گفت ، امپراطور خودش باید و زنش را ببرد . بعد بارتدیا بتهیه اسباب پذیرائی زوجهها پرداختند و خوشوقت بودند ، که بین دو تین صاحبی جا بردن برقرار خواهد بود . باری کاراکالا با زوجهها بخاک پارت گذشت مثل اینکه این خاک خال دوان نبود ، و در آنجا بارتدیا در سرداد قبور معظم ، نازیم او را اجا آوردند ، هرگاه ها ، هرگاهها کردند و برای آنها هوا ، سنگر ، باران ، کون سوزند ، کاراکالا هم از این قسم پذیرا نباشد و دی خود دریا ، ماهود . و قمار ، مسافرت ، آنها رسد ، یعنی بدر بار پارتی نزدیک شد ، قبل از اینکه وارد پارتدیا کرد ، اردوان استقبال اوشناقت ، تا در جلاد و سمن داماد خود را پذیرا کنند . در آنوقت بارتدیا لباسهای زربفت نمود را پوشیده و سرشان را با تاج کاپهانی ، از آلههای تازه ساخته بودند ، زینت داده و بکساری و رقص پرداختند . مهمانی در اطراف دیدید . پس از آن تسانی هانز من اردوان جمع شدند ، از آنها اسن فروآمده ، که آن و ترکش ، اسب و هماده آزادان ، عیش و عشرت مسعود شدند . اردحام بارتدیا زیاد بود و تریبی ندانند ، برار چیزی ، و در آنجا ، دامادشان را بیستند . چگون بود دروغ بارتدیا ، که با آنها کاراکالا ، باره ، برومها



تست تاریخی . اشك های ۲۸ و ۲۹ - بلاش پنجم واردوان پنجم

فرمان داد ، پارتیها حمله کنند و آنها را از دم شمشیر بگذرانند . رومیها حمله کردند و پارتیها غرق حیرت شدند و بالاخره ، چون دیدند ضربتها است ، که بر آنها وارد میآید ، پراکنده پابفرار گذاشتند . اردوان را قراولان او از معرکه بدر برده بر اسب نشاندند و او با کمی از ملنزمین خون گریخت . باقی پارتیها را رومیها ریز ریز کردند ، زیرا آنها نه میتوانستند خودشانرا باسب هایشان رسانیده از جلگه خارج شوند و نه مقدورشان بود بدوند ، چه لباسهای آنها بلند بود و مناسبت با این وضع آنها نداشت و دیگر باید در نظر داشت ، که بیشتر آنها بی کمان و ترکش بدینجا آمده بودند ، زیرا بعروسی دعوت شده بودند نه بجنگی . کارا کالاکا ، پس از اینکه کشتاری زیاد کرد ، و اسرای بسیار با غنائم بر گرفت ، عقب نشست و سربازان خود اجازه داد شهرها و دهات را بسوزانند و هر جا را ، که بخواهند غارت کنند .

چنین است نوشته های هرودیان و اگرچه بعض نویسندگان نوشته های او را مانند نوشته های دیوکاسیوس معتبر میدانند ، ولی از آنجا ، که خودش رومی بوده و با این شرح و بسط رفتار خائنانه کارا کالاکا را بیان کرده ، نمیتوان گفت ، که این اخبار را جعل کرده . بعکس سکوت دیوکاسیوس در این مورد باعث حیرت است ، اولاً او گوید ، که واقعه ای در این جنگ روی نداد ، جز اینکه دو نفر سرباز رومی در سرخیک شرابی منازعه داشتند و کارا کالاکا امر کرد خبک را بدونیم کنند و دیگر این اظهار او ، که واقعه ای روی نداد ، با بند ۲۷ همان کتاب او ، که میگوید رومیها غرامتی سنگین به پارتیها پرداختند ، موافقت نمیکند . اگر تو هینی بزرگ وارد نکرده بودند ، چرا غرامت دادند ؟ سوّم ، چنانکه را اولین سن گوید ، او از مستخدمین ذوات روم بوده و خواسته این جنگ رومیها را با پارتیها باختصار بر - گذاز کند (ششمین دولت مشرق ، صفحه ۳۵۵) . بالاخره روایت دیوکاسیوس نه فقط با خبری ، که هرودیان ذکر کرده ، موافقت ندارد ، بل با نوشته های سپارتیانوس هم موافق نیست ، زیرا دیوکاسیوس گوید ، که اصلاً جنگی بین پارتیها واقع نشد

کتاب چهارم - دوره پارتی ، با عکس العمل سیاسی

(کتاب ۷۸ ، بند ۱) ، ولی سپارتیانوس صریحاً اظهار میدارد ، که جنگی رویداد و کاراکالا بر ولات اردوان غالب آمد (کتاب کاراکالا ، بند ۶) . بعد دیوکاسیوس افزوده ، که کاراکالا به بین التهرین علیا و آدیا بن داخل شد ، و حال آنکه سپارتیانوس گوید از راه بابل عزیمت کرد (همانجا) . بنا بر این قرائن باید گفت ، که روایت هرودیان اختراع او نیست ، شاید او در توصیف احوال رومیها و پارتیها مبالغه کرده باشد ، ولی اصل قضیه ، که خیانت کاراکالا باشد ، بی اساس نبوده و در مراجعت از تیسفون ، کاراکالا از آدیا بن گذشته . <sup>۱</sup> کاراکالا يك عمل ناشایست و وحشیانه دیگری نیز نسبت میدهند : وقتیکه او از آدیا بن میگذشته ، مقبره شاهان پارت را خراب کرده ، استخوانهای مردگان این سلسله را بیرون آورده و دور انداختند . گوئیم شاید گوید ، که او پنداشته بود ، این مقبره از شاهان آدیا بن بوده ، و این معلوم نیست ، با مقبره پادشاهان آدیا بن چرا میبایست آن رفتار وحشیانه بشود . این عمل و اعمال دیگر کاراکالا باعث شده ، که حتی خون سردترین مورخ او را دشمن عمومی نوع بشر دانستند (گیب ، <sup>۲</sup> بن ، جلد ۱ ، صفحه ۲۷۲) . اما اینکه اسکاتلان قبورسان را در آنجا ساختند ، و در بیشتر نویسندگان عقیده دارند ، که قبور آنها در شهر اریل در آدیا بن بوده ، نیز معلوم گشته ، که این محل در زمان سلاطین آسوری ، ساسانی ، هخامنشی جایی بوده ، که معتبرین محلوم باعدام را در آنجا میکشیدند . از قرائن چندین دیگر میآید ، که کاراکالا زمستان آن سال را در ارس (اورها) گذرانده و در آنجا بشکار و تفریحات گوناگون پرداخته (هرودیان ، کتاب ۲ ، بند ۲۱) . بعد او در بهار تهدید کرد ، که دوباره میخواهد بخاک پارت تجاوز کند و این خبر باعث وحشت مادیها و پارتیها گردید (دیوکاسیوس ، کتاب ۷۸ ، بند ۳) ، ولی در آوریل همان سال ، یعنی ۲۱۷ م . او خواست تماشای معاد رب النوع ماه در حران برود و در راه بدست بولیوس مارنیالیس <sup>۲</sup> یکی از مستحفظین خود گشته ، شد (دیوکاسیوس ،

۱ Gibbon. t. 1. p. 272.

۲ - Julius Martialis.

قسمت تاریخی، اشک‌های ۲۸ و ۲۹ - بلاش پنجم و اردوان پنجم

همان کتاب، بند ۵ - هرودیان و سپارتیانوس و او و تروپی یوس نیز این خبر را تأیید کرده اند).

پس از کارا کاللا جانشین او ما کری نوس<sup>۱</sup> میخواست از جنگ احتراز کند، ولی دیر بود، زیرا پارتیها از خیانت کارا کاللا و خراب کردن قبور شاهان اشکانی چنان بر آشفته بودند، که ممکن نبود آنها را ساکت کرد و از طرف دیگر اردوان برخلاف بعض شاهان آخری اشکانی دارای عقل و عزم بود. او، با وجود اینکه بزحمت از اردوی رومیها فرار کرده بود و در مدت چندین ماه نمیتوانست اقدامی کند، در زمستان ۲۱۶ م. بخود آمد و بجمع آوری قشونی پرداخته تصمیم کرد، که از رومیها، در ازای رفتار ناشایست و خائنانه کارا کاللا، انتقام بگیرد. بنا بر این او با قشونش باردوی رومیها نزدیک میشد، که در اینوقت کارا کاللا را کشتند و جانشین او ما کری نوس دید، که پارتیها برای جنگ حاضرند و، چون از سرحد روم خواهند گذشت، با اینوضع جنگ حتمی است، مگر اینکه عهد مودت با پارتیها بسته شود (دیوکاسیوس، کتاب ۷۸، بند ۲۶). بنا بر این امپراطور سفیری نزد اردوان فرستاده پیشنهاد کرد، که حاضر است، تمامی اسرا را پس بدهد، بشرط اینکه عهد صلحی منعقد گردد. اردوان بی تردید این پیشنهاد را رد کرده افزود، که با وجود این شرایط صلح را اظهار میدارم. ما کری نوس باید این کارها را بکند: ۱ - اسرا را پس بدهد. ۲ - شهر هائی را، که کارا کاللا خراب کرده از نو بسازد. ۳ - غرامتی از بابت خراب کردن قبور اشکانی بپردازد. ۴ - بین النهرین (یعنی بین النهرین علیا) را رد کند (دیوکاسیوس، کتاب ۷۸، بند ۲۶). برای قبصر روم بذرقتن این شرایط امکان نداشت، این بود، که ما کری نوس آماده جنگ شد.

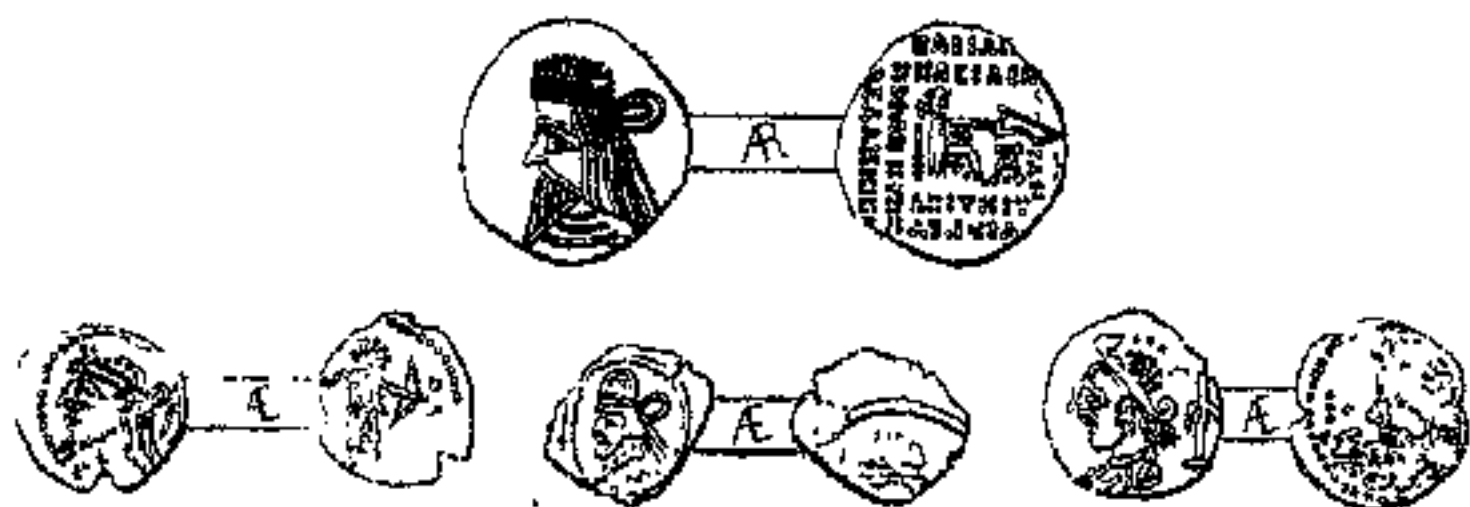
جنگ پارتیها  
پس از آن شاه اشکانی تا نصیبین پیشرفت و در اینجا جنگ بزرگی رویداد، که در تاریخ پارت آخرین جنگ پارتیها با رومیها است و زمان اقتدار و نیرومندی دولت پارت را

۱ - Macrinus.

بمخاطر می‌آورد. این سخت‌ترین جنگی بود که طرفین با یکدیگر کردند و بالاخره پارتیها رومیها را درهم شکستند. عده سپاهیان اردوان زیاد بود و همه خوب مجهز بودند. این قشون از سواران تر انداز خوب نشانی یافته بود و علاوه سپاهبانی در این جنگ شرکت داشتند، که سنگین اسلحه بشمار می‌رفتند، زیرا اسلحه دفاعیستان کامل بود. اینها بر سرهائی، سوار و دارای سرهائی بلند بودند (هرودیان، کتاب ۵، بند ۲۸). لشکر رومی از تیربوهها ترکیب یافته بود و عده بسیاری از سپاهیان سبک اسلحه آرا کتک می‌آورد و علاوه بر دسته قوی از سواره نظام موری تماماً در این قشون داخل بود (هرودیان، کتاب ۵، بند ۳۰). دیوکاسوس گوید که جنگ در سر آشخورد در گرفت (کتاب ۲۸، بند ۲۶). ولی هرودیان می‌گوید که سواره شاه پارت سخت حمله کرده بر پارتیها از آن تیر پنازید، بعد جدالی در بریداد، که دلون انجامید، و پارتیها از پارتی سواران پارتی و نیزه‌های دسته تیر سواران سخت در عذاب بودند، هر چند هر دو آن دشمن می‌رسیدند، در جنگ در این راهی می‌آید، ولی از راهی نامی، که از سواران پارتی و شتر سواران آنها می‌سازد، می‌کشند. پس نمی‌توانند در این احوال با تیر و رمهها، اما نه با اسلحه می‌آوردند و در راهی برای حمله گری از این جهت گله‌واره هائی خادار از زمین می‌افشاندند، و تیری دیگر می‌آوردند، که با هدی سرها آسیب رساننده حرکات سواران پارتیها، اما نه مانند اسلحه پارتی، و در آنها خیلی مفید افتاد و نه به دست آمدند، که در دست او آمدند. در دست او از آن هر دو طرف باز در نشان بر گشتند، پس آنها، ناجیه فعلی گرفتار باشند روز دیگر هم طرفین از سمح تا نام جدا شدند، پس آنها، که به حمله ای رسانده باشند، ولی هرودیان این جدالی اوجوب کرده، پس از آن به دست در رسد و پارتیها حمله را شروع کردند، اما این معبود، که تمامی فدای خود را تکرار کرده رومیها را محاصره را برکنار کند، چون تیراب پارتیها پس از عده به رومیها آورد، آنها در این

قسمت تاریخی . اشك های ۲۸ و ۲۹ - بلاش بنجم و اردوان پنجم  
احوال چاره را در این دیدند ، که خط جنگ را بکشاند ، تا پارتیها نتوانند از  
جناحین گذشته یشت رومیها را بگیرند . بر اثر این کار صفوف رومی ضعیف  
گردید و پارتیها از این وضع استفاده کرده با حملات سخت سپاه دشمن را درهم  
شکستند (هرودیان ، کتاب ۴ ، بند ۳۰) . در اینجا بین هرودیان و دیوکاسیوس  
اختلافی است . اوگلی گوید : روز سوّم مانند روز اوّل و دوّم جنگ خاتمه یافت  
و هیچکدام از طرفین نتیجه قطعی نرسید ، ولی دوّمی عقیده دارد ، که همان  
روز سوّم پارتیها رومیها را درهم شکستند . باری ما کری نوس امپراطور روم یکی  
از اشخاصی بود ، که در ابتداء فرار کرد ، عقب نشینی او باعث آنست ، که رومیها را  
ساخت و تمامی آنها بزودی آگاه شدند ، که شکست خورده اند . پس از آن رومیها  
باردوگاه خود بنا بردند ( دیوکاسیوس ) و تلفات هر دو طرف زیاد بود . هرودیان  
گوید یشته هائی ، که از کشتگان ساخته شده بود ، بقدری بلند بود ، که طرفین  
یکدیگر را نمیدیدند و حرکت سواران همواره دشوار میگشت . بنا بر این هر  
دو طرف برای صالح آماده گشتند : سپاهیان ما کری نوس ، که هیچگاه امیدواری  
زیاد بشجاعت او نداشتند ، در این موقع ، که باس او را مشاهده کردند ، میخواستند  
نظم و ترتیب را بهم زده بروند . سواره نظام اردوان ، که از سپاهیان چریك  
تر کب یافته بود ، به افراد قشون دائمی ، از بودن در دشت و زیر اسلحه در  
مدّت چند ماه خسته شده بود و سواران میخواستند بخانه هایشان برگردند .  
بنا بر این ما کری نوس مذاکرات صلح را باز شروع کرد . او حاضر شد ایندفعه  
چیزی بیشتر ببارتیهها بدهد و عقیده داشت ، که چون پارتیها مقاومت رومیها را در  
جنگ دیده اند ، این دفعه حاضر خواهند شد ، بکمتر از آنچه تقاضا کردند ، راضی  
شوند . او درست فهمیده بود ، زیرا ایندفعه اردوان بن النهر بن علیا را استرداد  
نکرد و راضی شد باینکه رومیها غرامات خسارانی را ، که وارد کرده اند بردارند .  
بر اثر مذاکرات ما کری نوس بدبخت ، که اسرای پارتیها را پس بدهد ، غنائمی  
را ، که کاراکالا از غارت محل های پارتی برگرفته بود ، رد کند و پنجاه میلیون

کتاب چهارم - دوره پارتی، یا عکس العمل سیاسی



( ۱۵۴ ) - سکه هائی که معلوم نیست متعلق بکدام يك از شاهان اشکانی است

دینار رومی پردازد ( این مبلغ معادل يك ميليون و نيم لیره انگلیسی بیول کنونی بوده ) .

دیوکا سیوس گوید، که چون رومیها شرم داشتند اذعان کنند، که با یول صلح را از پارتیها میخرند، میگفتند این بول را از بابت هدایائی میپردازیم، که میخواستیم بشاه و بزرگان پارت بدهیم ( کتاب ۷۸، بند ۲۷ ) .

چنین بود نتیجه جنگی، که پس از سیصد سال رقابت بین رومیها و پارتیها، باز بنفع پارتیها خاتمه یافت و رومیها صلح را با یول خریدند نه با قوت بازو و اسلحه در دشت نبرد. این صلح نام اردوان و پارتیها را بلند کرد و برای رومیها باعث سر شکستگی گردید، بخصوص، که دولت پارت، چنانکه میدانیم، همواره در انحطاط بود و در همین اوان با سرعت رو با تفرات میرفت. اکنون موقع آن است، که بروابط پارتیها با رومیها در اینجا خاتمه داده بامور داخلی دولت پارت بپردازیم. فقط يك مسئله میماند، که برای اینکه خواننده در انتظار نباشد، باید در همینجا جواب آنرا بدهیم: بین التهرین علیا چه شد؟ آیا بابران برگشت یا برای همیشه در دست رومیها ماند؟ بلی در دست رومیها ماند، زیرا

۱ - یکصد و بیست ملون ربال .

فست تاریخی، قیام اردشیر پاپکان ساسانی بر اردوان  
 مقدر نبود، که دولت اشکانی دوام یافته آنرا پس بگیرد، ولی بدست دولت ساسانی  
 نصیبین و بعضی قسمتهای دیگر بایران برگشت، چنانکه در جای خود یناید. اما  
 اینکه شاهی مانند اردوان پنجم چرا این قسمت بین النهرین را پس نگرفت، جواب  
 معلوم است. دولت پارت در شرف انقراض بود و اختلال این دولت از زمانهای  
 شاهان قبل، بعد از بلاش اول، بحرانی رسیده بود، که فتح پارتیها نسبت برومیها  
 نتوانست این دولت را قوی و ارکان آنرا محکم گرداند. در این حال طبیعی است، که  
 اردوان نمیتوانست از امور داخلی صرف نظر کرده تمامی حواس خود را بامور خارجی  
 مصروف دارد. حق هم با او بود. در اینموارد نمیتوان انتظاری دیگر داشت؛  
 مملکتی، که در داخله اش نفاق است، در مقابل خارجه دست است و دولت اشکانی  
 هم از اینقاعده مستثنی نبود.

## قیام اردشیر پاپکان ساسانی بر اردوان

اردشیر پاپکان ساسانی بدو باید بدانیم، که اردشیر پاپکان کی و از چه قومی بود.  
 این مطلب در جای خود، یعنی جایی، که از سلسله ساسانی  
 صحبت خواهد بود، مشروحاً گفته خواهد شد. با وجود این، ولو باختصار هم  
 که باشد، باید در اینجا نیز او را شناساند؛ چنانکه طبری گوید (تاریخ الامم والملوک،  
 جزء ثانی، صفحه ۵۶)؛ ساسان مؤید معبدی بود، که در استخر برای ناهید (یکی  
 از یزت‌ها یا ایزدان مذهب زرتشت) ساخته بودند و زن او رام بهشت را دختر  
 یکی از پادشاهان بازرنگی میدانستند. این سلسله پادشاهان در استخر سلطنت  
 داشت. پاپک پسر ساسان در شهر خیر در کنار دریاچه پختگان یا پختگان حکومت  
 میکرد. او برای پسرش اردشیر منصب دژبانی (قلعه بیگی) قلعه دار اب گردا گرفت  
 و پادشاهی، که این منصب باوداد گوزهر بازرنگی بود (دژبان را در این زمان  
 آرگ بد میگفتند).

۱ - طبری آرگبد نوشته، که معرب آرگبد است.

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

بعد ها پایك گوزهر را كشت و از اردوان عنوان پادشاهی برای پسرش شاپور خواست و با وجود امتناع اردوان از اعطای آن ، شاپور بعد از فوت پدرش خود را پادشاه دانسته برادرش اردشیر را دعوت کرد از او تمکین کند . تزدیک بود جنگی بین دو برادر در گیرد ، ولی در اینوقت شاپور ناگهان در گذشت و اردشیر تاج پادشاهی بر سر نهاد . این است مفاد روایت طبری ، که با روایت کارنامه اردشیر- پایکان وفر دوسی اختلاف کلی دارد . موافق این روایت نسب ساسان جدّ جدّ اردشیر به بهمن اردشیر دراز دست میرسد ، یعنی جدّ جدّ او ، که نیز ساسان نام داشت و پسر دارا معاصر اسکندر بود ، پس از کشته شدن دارا به هند رفت . در دوره اشکانیان ایران بدویست و چهل دولت کوچک تقسیم میشد و شاه اشکانی بر تمامی پادشاهان سلطنت داشت ، پایك ، که پادشاه پارس بود ، خوابهائی حیرت آور دید و دانشمندان آنرا چنین تعبیر کردند ، که چوپان او ساسان یا پسرش شاه خواهند شد . پس از آن پایك ساسان را خواسته معلوم کرد ، که نسب او به بهمن اردشیر دراز دست میرسد و دختر خود را باو داد و از این زواج اردشیر بدنیا آمد . معلوم است ، که این روایت افسانه است و آنرا از این جهت گفته اند ، که نسب ساسانین را به هخامنشی ها برسانند ، زیرا از انقراض سلسله هخامنشی تا زمان پایك ۵۵۵ سال گذشته بود و بنا بر این ممکن نبود نسب ساسان در چهار یا پنج پشت به داریوش یا دارای داستانها برسد . ثانیاً اگر ساسان بهند رفت و اولاد او تا زمان اردوان در آنجا ماندند ، خیلی بعید است ، که ساسان معاصر پایك پنج قرن و نیم پس از مهاجرت نیا کانش بهند ، ایرانی مانده و پیارس مراجعت کرده چوپان پایك شده باشد . بالاخره ، ناصر فقط از همه این ایرادات ، ساسان ، چنانکه ذکر شد ، پدر پایك بود ، نه داماد او و زن او رام بهشت را دختر گوزهر باز رنگی امیر استخر میدانستند ، نه دختر پایك . در جای خود ما باین موضوع باز رجوع خواهیم کرد ، تا معلوم باشد ، که نسب صحیح اردشیر پایکان بکی ها میرسیده . عجالة باختصار گوئیم ، که بعد از اسکندر در پارس حکمرانانی پیدا شدند ، که آنها را آثر پات



فست تاریخی . قیام اردشیر پانکان ساسانی بر اردوان  
 مینامیدند ( اکنون باید آذربان گوئیم ) . این پادشاهان روحانی در آتشکده  
 پارس خدمت میکردند و سنن مذهبی را محفوظ میداشتند . آذربانان عده شان  
 زیاد است و از مسکوکات آنها ، که بدست آمده ، عده آنها بیش از سی نفر است .  
 پاپک معاصر اردوان یکی از آنها بود و اردشیر پسر او . بنا بر این اردشیر پاپکان  
 از این سلسله پادشاهان روحانی پارس بود ، نه از دودمان اردشیر دراز دست  
 هخامنشی . اما اینکه چرا ساسانیان خواسته اند نسبشان را به هخامنشیها ، یا  
 چنانکه در داستانهای ما گفته اند ، به کیانیان برسانند ، مقصود روشن است : سلسله  
 هخامنشی از حیث ابهت برتر از تمام شاهان ایران قدیم بودند و چنانکه اشکانیان  
 نسب خودشان را به اردشیر دوّم با حافظه میرسانیدند ( فری یا پیت پسر اردشیر  
 دوّم ) ساسانیان نیز خواسته اند از آنها عقب نمانند . در ایران اسلامی نیز  
 خواهیم دید ، که نسب بعض سلسله ها را بشاهان ساسانی مانند بهرام گور و غیره  
 میرسانیدند . در تمامی این موارد مقصود یکی است و در جای خود این جهات ذکر  
 خواهد شد .

خروج اردشیر  
 بر اردوان  
 بر اثر اوضاعی ، که بالاتر ذکر شد ، اردشیر پاپکان ساسانی  
 تقریباً در ۲۲۰ م . با قدری پس از آن بر اردوان خروج  
 کرد . او در اینوقت پادشاه دست نشانده پارس بود و اگرچه  
 بعض نویسندگان عهد قدیم ، مانند دیوکاسیوس ، او را بطور ساده یکنفر پارسی گفته  
 و برخی او را از خانواده ای متوسط دانسته اند ( آگائیداس ، کتاب ۳ ، بند ۲۲ )  
 باوجود این شکی نیست ، که این نوع نویسندگان در اشتباه افتاده اند و عقیده ای ،  
 که هرودیان در بند ۶ کتاب ششمش ذکر کرده صحیحتر است ، یعنی اردشیر پادشاه  
 دست نشانده پارس بوده . تاریخ این قیام درست روشن نیست ، زیرا نویسندگان  
 رومی در این باب ساکت اند و فقط در سنه ۲۲۶ م . از تهدیدی ، که اردشیر  
 برومینها کرده ، سخن میرانند ، ولی ظن قوی این است ، که جنگ اردشیر با اردوان  
 و غلبه او قبل از این سنه روی داده ، زیرا با گرفتاریهای داخلی معقول نبود ، که

کتاب چهارم - دوره یارتی ، یا عکس العمل سیاسی

اردشیر ( آلكساندر سوز ) امپراطور روم را تهدید کند . بعضی فتح اردشیر را بر اردوان سال ۲۲۴ م یعنی سال سوم سلطنت آلكساندر سوز امپراطور روم ، مربوط میدارند ، ولی مدرك آن معلوم نیست . بنا بر این بطور کلی میتوان گفت ، که قیام و غلبه اردشیر بر اردوان در سنه ای بین ۲۲۰ و ۲۲۶ م . رویداده . اردشیر پس از خروج بر اردوان و اعلان استقلال پارس ، فوراً مورد تعرض شاه اشکانی واقع نشد و بنا بر این فرصت یافت بمالك همجوار پارس بپردازد ، با این مقصود او در ابتداء به کرمان حمله کرده این مملکت ضعیف را تسخیر کرد ، بعد عازم شمال گردیده صفحات دور دست ماد ، یعنی حوالی یزد و اصفهان را در تحت نفوذ خود در آورد . در اینوقت اردوان عازم مبارزه شد ، قشونی جمع کرده بقصد اورفت و داخل پارس گردیده با رقیب خود دست و پنجه نرم کرد . پس از آن سه جدال بین اردوان و اردشیر رویداد ( دیوکاسیوس ، کتاب ۸۰ ، بند ۳ ) . در جدال آخری ، که در جلگه هرمزه ( هرمزدگان ) بین بهبهان و شوشتر در کنار رود جراحی وقوع یافت ، اردوان جنگی سخت کرده تمامی مساعی خود را بکار برد ، ولی بردشمن فائق نیامد و نه فقط شکست خورد ، بل کشته شد ( دیوکاسیوس ، همانجا - هرودیان ، کتاب ۶ ، بند ۶ و ۷ - آگائیناس ، کتاب ۲ ، بند ۲۵ و بعد از آن ) . گوت شمید گوید ( تاریخ ایران الخ ، صفحه ۱۶۲ ) اردشیر از اردوان خواسته بود ، که محل جنگ را معین کند و اردوان این تقاضا را ، بیشتر بواسطه شرافتمندی تاموافق عقل ، پذیرفته محل را معین کرده بود . بعد اردشیر موقع مناسبی را در سر چشمه آبی انتخاب کرده خندق هم دور آن کنده بود . نیز گوت- شمید مینویسد ، که بعد از جنگ ، اردشیر از اسب پائین آمده بسر بریده اردوان لگد زد ( همانجا ) . این شکست با وجود اینکه مهم بود ، باز قطعی نبود و نمیشد گفت ، که دولت اشکانی از پای درآمده ، زیرا اردوان پسرانی داشت ، که یکی از آنها میتواندست جانشین او گردد و چنین هم شد ، زیرا یکی از پسران اردوان ( آرتاواسدس نام ، خود را شاه پارت خواند و جمعی از یارثیها او را بسطنت

فست تاریخی . قیام اردشیر پایکان ساسانی بر اردوان شناختند . بعد او سگه‌هایی زد ، که تاریخ بعضی آنها از ۲۲۷ م . است . سگه‌ای از او بدست آمده ، که در ابتداء آنرا از راه اشتباه به بلاش پنجم نسبت میدادند<sup>۱</sup> . ولی بنا بر تحقیقی عمیق تر ، بعد معلوم شد که از آرتاواگس دسرس با ( آرتابادو ) است ( آرتاواگس هم باید مصحف همان آرتاباد باشد ) . در باب وقایع بعد عجلاله تا بتاریخ دوره ساسانی برسیم ، بطور خلاصه گوئیم ، که اردشیر پس از غلبه بر اردوان بتسخیر ممالک ایران پرداخت . در این وقت خسرو پادشاه ارمنستان ، که به همراهی اردوان بر تخت نشسته بود و عمو یا دایی آرتاواگس یا آرتاباد بود ، ( پروکوبی بوس ، ابنیه ژوستینی نین ، کتاب ۳ ، بند ۱ ) بکمک شاهزاده مزبور آمد و قشونی جمع کرده با اردشیر جنگید و حتی او را شکست داد ( دیوکاسیوس ، کتاب ۸۰ ، بند ۳ ) ، ولی بالاخره اردشیر با حیله بر او غالب آمد و بعد در همد جا فاتح گردید . موسی خورن گوید ، که آرامنه کمک های جدی باشکایان کردند و برای آنها بسیار کوشیدند ( تاریخ ارمنستان ، کتاب ۲ ، بند ۶۸ - ۷۰ ) . نویسندگان ارمنی این پادشاه ارمنستان را خسرو نامند ، ولی از نوشته های آنها معلوم نیست ، که خسرو از اقربای نزدیک اردوان بوده باشد ( موسی خورن ، کتاب ۲ ، بند ۶۴ - ۷۰ ) . پس از چند سال اردشیر بر تمامی مملکت پارت استیلاء یافت و از خانواده اشکانی اشخاصی زیاد بدست آورده نابود ساخت ( موسی خورن ، همان کتاب ، بند ۷۰ ) ، ولی شاهزادگانی هم فرار کرده در جاهای محکم یا صفحات دور سکنی گزیدند ، چنانکه در تاریخ دوره ساسانی بیاید .

جهت خروج  
جهت قیام یارسیها بریاست اردشیر پایکان بر اردوان درست معلوم نیست ، ولی آگائینس<sup>۲</sup> در باب اردشیر چنین نوشته اردشیر بر اردوان ( کتاب ۲ ، بند ۲۵ ) : « اردشیر<sup>۳</sup> معنی بود ، که از اسرار مذهب اطلاع کامل داشت » ( این عبارت آگائینس هم نظری را ، که بالاتر در باب نسب اردشیر ذکر کردیم تأیید میکند ) . عبارت نویسنده مزبور میرساند ، که

۱ - Lindsay. History and coinage. p. 1. IV N95      ۲ - Aghthias.

کتاب چهارم - دوره یازتی، یا عکس العمل سیاسی

مغها در این قیام اردشیر و پارسینها شرکت داشته آنها را تشویق میکردند و اردشیر هم موقع را مناسب خیالات خود دیده از آن استفاده کرده است. جهت نا رضامندی مغها را هم باید از اینجا دانست؛ که اشکانیان با آنها میدان نمیدادند و سعی داشتند؛ که از نفوذ آنها در امور دولتی بکاهند و دیگر اینکه اشکانیان بانظر تساهل و تسامح بمذاهب ملل تابعه مینگریستند و مذهبی را بر مذهبی ترجیح نمیدادند؛ و حال آنکه مغها مذهب زرتشت را بالا تر از سایر مذاهب دانسته عقیده داشتند؛ که این دین باید مذهب رسمی ایران باشد (گیب بن، انحطاط و سقوط امپراطوری روم؛ جلد اول؛ صفحه ۳۲۲-۳۲۳). اما این مسئله؛ که آیا اردشیر برای مذهب یافعی شده و دست بشمشیر برده یا او مقصود سیاسی داشته و خواسته از این موقع استفاده کند؛ از جهت فقدان مدارک روشن نیست؛ ولی طبیعی تر آن است؛ که بگوئیم قیام او فقط از جهت حسنیات مذهبی نبوده. چون دودمان اشکانی را ضعیف و احوال ایران را در زمان اردوان مشوش دیده؛ خواسته است؛ مقصود خود را؛ که رسیدن بساقلنت و روی کار آمدن قوم پارس باشد؛ انجام دهد و در اینوقت برای پیشرفت کار خود و جلب حسنیات مردم پارس؛ رنگ مذهبی بخروج خود داده. اما در باب موقع اردوان در اینوقت در ایران؛ باید گفت؛ که موسی خورن مورخ ارمنی گوید (تاریخ ارمنستان؛ جلد ۲؛ صفحه ۶۸)؛ دوشعبه از خانواده اشکانی در باختر سلطنت میکردند و دست نشانده شاه اشکانی بودند. اینها بقدری با شاه خصومت میورزیدند؛ که تابعیت اجنبی را برآنها کین از او ترجیح میدادند و نیز میدانیم؛ که جنگ اردوان با رومیها؛ اگر چه بفتح او خاتمه یافت؛ ولی از قوایش هم کاست. بعد دیده میشود؛ که اردوان میخواهد زود تر با رومیها شرافتمندان کنار آمده بجنگ خاتمه بدهد. جهت معلوم است؛ دشمنان داخلی خاطر او را نگران میداشتند و در خود خانواده اشکانی کسانی زیاد با دشمنان او همدست بودند. از روابط پارتیها با پارسها چیز زیادی نمیتوان گفت. همینقدر از نوشته های سترابون استنباط میشود

فست تاریخی ، زوال دولت پارت و انقراض سلسله اشکانی ایران

(کتاب ۱۵ ، فصل ۳ ، بند ۴) ، که شاهان اشکانی پذیرفته بودند پارس از خود پادشاهانی دست نشانده داشته باشد<sup>۱</sup> و معلوم است ، که با حفظ استقلال داخلی پارس ، مذهب و عادات و اخلاق پارسیها هم محفوظ بود . در باب مذهب هم میدانیم ، که پارثیها سیاست تساهل و تسامح رایجی میکردند و بنا بر این از تعصب مذهبی در اینمورد چیزی نمیتوان گفت ، ولی مسلم است ، که اشکانیان پس از اینکه اقتدار یافته اند سعی بوده اند ، از نفوذ مغها بکاهند<sup>۲</sup> ، باین معنی ، که اگر چه مغها در مجلس مشورت (مغستان یا مهستان) دولت پارت داخل بوده اند ، ولی در واقع امر نفوذ آنها در کارهای دولتی کم یا هیچ بوده و دیگر از گفته هرودیان (کتاب ۶ ، بند ۳۰) چنین بر میآید ، که پارثیها مردگانشان را میسوزانیدند ، اگر این خبر صحیح باشد ، معلوم است ، که این کار آنها هم مورد نفرت مغها و پیروان زرتشت بوده ، زیرا در مذهب مزبور آتش مقدس است و آنرا نباید آلود ، و حال آنکه مرده پلید است .

## زوال دولت پارت و انقراض سلسله اشکانی ایران

بالاتر گفتیم ، که فتح پارثیها نسبت بروم ، با وجود اینکه جهات آن واقعه مهمی بود ، نتوانست مبانی دولت را تقویت کند و این دولت قدیم پانصد ساله (تقریباً) با سرعت رو بانقراض رفت . اکنون موقع آنست ، که ابتداءً بینیم جهات این انقراض چه بوده . جهات آنرا مورخین و نویسندگان از اسباب مختلف و گوناگون دانسته اند ، ولی نمیتوان بتحقیق دانست ، که علل زوال دولت پارت همین چیزها است ، که گفته اند یا جهات دیگری نیز

۱ - این عبارت سترابون شامل شاهان اولی اشکانیان است ، زیرا زمان حیات جغرافیا دان و مورخ مزبور تقریباً تا ۴۰ . . بوده .

۲ - پائین تر در بحث مذهب در دولت پارت باین مطلب مراجعه خواهیم کرد .

کتاب چهارم - دوره یارتی ، یا عکس العمل سیاسی

وجود داشته ، که ما نمیدانیم . بنابراین اول باید دید ، که علل انقراض رازچه میدانند . بعضی گویند ، هر قومی ، که ریاست داشته از تابع شدن بقومی دیگر تنفر دارد و منتظر فرصت است ، تا رشته تابعیت را پاره کند ، در این مورد هم بعضی اقوام ایران مانند پارسیها و مادها و گرگانها و غیره همین وضع را نسبت بپارتیها داشته اند ، تا آنکه در این زمان از اطاعت آنها خارج شده اند و در این واقعه قوم پارسی پیشقدم بوده . این نظر مسئله را حل نمیکند ، زیرا دولت پارت چهار صد و هفتاد و پنج سال پاینده بوده و در این مدت مدید ، که چند قرن طول کشید ، چرا اقوام دیگر ایرانی نتوانستند بپارتیها غالب آیند . برخی عقیده دارند ، که حکومت پارتیها نسبت باقوام و اهالی ایران سخت و متعدی بوده و به همین جهت مورد تنفر واقع شده . این عقیده را هم نمیتوان پذیرفت ، زیرا اولاً در عهد قدیم حکومتها همیشه سخت بوده اند ، چنانکه نه فقط در تاریخ ایران ، بل در تاریخ سایر ملل ، نظائر دولتهای سخت را می یابیم . ظلم و تعدی نسبت بملل تابعه صفحات تاریخ را پر کرده است ، رفتار سرداران رومی در ممالک مفتوحه یا ولات روم در ایالات تابعه بهترین دلیل این نظر است و ، حال آنکه موقع برای ذکر مواردی بسیار در باب رومیها بدست نیامد ، دیگر اینکه در تاریخ پارت نمی یابیم ، که پارتیها بیش از سایر حکومتها تعدیاتی نسبت بمردمان تابع خود روا داشته باشند . اگر شورشیان را سخت مجازات میدادند ، این کاری بود ، که همه میکردند ، بعکس در دولت پارت میبینیم ، هر مملکتی از ایران پادشاهی از خود دارد ، که دست نشاندۀ شاهان اشکانی است و حقوق و تکالیف چنین پادشاه عملاً معلوم است . بعضی آنها ، چنانکه در جای خود بیاید ، میبایست باجی بدهند و قشونی در موقع جنگ بتقاضای شاه اشکانی بفرستند ، برخی فقط بفرستادن قشون اکتفاء میکردند . بنا بر این پادشاهان مزبور در امور داخلی مملکشان بکلی مختار بودند و شاهان اشکانی دخالتی در این امور نداشتند . در این صورت ممکن نبود شاهان اشکانی با قاطبۀ مردم طرف باشند ، تا ظلم و تعدی کنند و اگر نسبت بیادشاهان دست نشاندۀ سخت بودند ، آنها در مواردی بود ، که پادشاهان مزبور

نست تاریخی . زوال دولت پارت و انقراض سلسله اشکانی ایران و ظائفشان رانست بدولت تابعه بجا نمیاوردند (مانند ماد و خسرو ورن ، که ذکرشان گذشت) . هرگاه رفتار شاهان اشکانی را با خانواده‌شان از زمان اُرد اوّل و فرهاد چهارم ببعد بخواهند مثل آرند ، این نوع امثال صحیح نیست ، زیرا از تاریخ پارت بخوبی دیده میشود ، که اختیار شاهان اشکانی در خانواده خودشان و در پارت بالاخص غیر از اختیاراتی بوده ، که در خانواده‌های پادشاهان دست نشانده داشته اند ، در آن خانواده ها بامور داخلی خانواده یا مملکت دخالت نمیکردند و فقط انجام وظیفه رانست بشاه بزرگ پادشاه اشکانی میخواستند . عده‌ای گویند ، که چون پارسیها فراموش نکرده بودند ، که وقتی در آسیا ریاست داشتند و دارای شاهانی مانند کوروش بزرگ و داریوش اوّل بودند ، نمیتوانستند خود را بتمکین از پارتیها راضی بدانند ، بخصوص ، که در تمدن از پارتیها برتر بودند و خشونت پارتیها را نداشتند . این نظر صحیح است ، ولی در مدّت تقریباً پنج قرن چه میکردند و چرا در این زمان فقط بخاطرشان آمد ، که شاهانی مانند کوروش و داریوش داشتند ؟

زمره‌ای موافق نوشته آگنایس ( کتاب ۲ ، بند ۲۶ ) عقیده دارند ، که چون پارتیها با نظر تساهل و تسامح بمذاهب مینگریستند و هیچیک از مذاهب ملل تابعه‌شان را بر مذهبی دیگر ترجیح نمیدادند ، از این جهت پارسیها دانتنگ بودند و ایراد میکردند ، که چرا پارتیها مذهب زرتشت را بالاتر از مذاهب دیگر نمیدانند و آنرا ترویج نمیکنند ( یعنی مذهب رسمی ایران قرار میدهند ) . بنا بر این اردشیر ، که خودش معبود و اسرار مذهب زرتشت را میدانست . از احوال روحی پارسیها استفاده کرده علم مخالفت برافراشت و بچهره مند گردید .

بالاخره جمعی باین عقیده اند ، که چون پارتیها اقوام دیگر را بخدمات دولتی و سرداری و ایالت راه نمیدادند و این مشاغل بپارتیها اختصاص داشت ، از این جهت خصومتی شدید بین پارتیها و سابر اقوام ایرانی پدید آمد و بالاخره بزوال دولت پارتی خاتمه یافت .

علی ، که ذکر شد هر کدام در جای خود صحیح و متین است ، ولی نمیتوان

کتاب چهارم - دوره پارسی، یا عکس العمل سیاسی

جهت اصلی زوال دولت پارت را از آنها دانست. این علل زمینه انقراض را حاضر میکرد، ولی جهت اصلی آن همانا ضعف دولت پارت بود، که از بلاش اوّل بعد بیشتر نمایان گردید و خرد خرد دولت پارت را رو بزوال برد. اما ضعف از کجا پدید آمد؟ از آنچه بالا تر راجع بتاریخ پارت ذکر شده است، این مسئله روشن است: نفاق درونی در خانواده اشکانی و پیدا شدن متّعیان تخت و تاج تقریباً در هر ساطنتی از زمان فرهاد پنجم بعد میانی دولت پارت راست کرد و کار را بجائی رسانید، که در يك زمان در هر گوشه ایران يك متّعی بتخت مینشست. معلوم است، که با این حال حواس و قوائی، که باید صرف امور مملکتی گردید، در مقابل خارجه برای دفع او بکار رود. بجنگهای داخلی مصروف میگشت و شاهی از مقام خود اطمینان نداشت. مردم ماجراجو هم، چنانکه میدانیم، در هر زمان زیادند و برای جلب منافع گاهی باین و گاه بآن میگردند.

يك نظر اجمالی بتاریخ شاهان آخری اشکانی بخوبی اینوضع و احوال را ثابت میکند و با این وضع طبیعی است، که تهای جهات مذکوره میباشد دولت پارت را رو بزوال و دودمانی را رو بانقراض برد، زیرا در مقابل دشمنان زیاد داخلی، دوات متازل و بی ثبات چگونه میتواند با فشارد. پس نتیجه این میشود، که زوال دولت پارت از نفاق درونی آن رویداد و علل دیگر ممتد این علت اصلی بود، چه از تاریخ پارت روشن است، که نفاقی شدید در خانواده اشکانی پدید آمده بود و این نفاق و ضدیت اعضاء خانواده سلطنت باینکه دیگر، دودمان اشکانی را منقرض ساخت.

چنین بود زوال دولتی، که قرنهای فرات تاهند و کش حکمرانی  
 خاتمه کرد و کار را در مقابل لشکرهاى مهاجم قوی از طرف مغرب  
 و مردمان وحشی شمالی از طرف شمال و مشرق ایستاد و فاتح بیرون آمد و  
 بالاخره از جهت نفاق درونی مجبور گردید ایران بانی را وداع گوید، ولی باید  
 در نظر داشت، که انقراض سلسله اشکانی بانقراض سلسله هادی و هخامنشی شبیه



قسمت تاریخی ، زوال دولت پارت و انقراض سلسله اشکانی ایران

نیست. آنها ، چون ثروت رسیدند ، از جهت زندگانی با تجمل و عیش و عشرت سست و ضعیف گردیده توانستند در مقابل مردمان تازه نفس یا فشارند ، آنها اشکانیان و پارتیها تادم آخر نیرومندند . جنگ اردوان پنجم با رومیها این نکته را ثابت میکند . در موقعیکه پارت در حال نزاع است پارتیهای اردوان پارتیهای زمان ارداوژل و فرهاد چهارم را بخاطر مبادورند ، تفاوتی ، که هست این است ، که در آن زمان دولت اشکانی از پشت سرش مطمئن است و در این زمان باعلی درجه نگران و مشوش . دولت پارت رو بزوال و سلسله اشکانی رو باقراض میرود ، ولی نه از جهت ضعف و سستی خود قوم ، بل از این جهت ، که نفاق درونی در دودمان اشکانی از کان دولت را متزلزل ساخته و همه حس میکنند ، که دولت پارت در حال احتضار است . شورش گرگان ، که معلوم نیست بکجا کشید و ظن قوی این است ، که دولت اشکانی از عهده آن صفحه بر نیامد ، دیگران راهم بهوس استقلال طلبی انداخت و نفاق درونی در خانواده سلطنت باین هوی و هوس ها کمک های معنوی کرد ، تا آنکه آنرا از پای در آورد . بنا بر این ، چنانکه بالا تر گفته شد ، باز میگوئیم ، که جهت اصلی زوال این دولت همانا آتش نفاق بود ، که در خانواده اشکانی افزاد . ممکن است تصور رود ، که غلبه اردشیر بر اردوان از برتری سر باز پارسی بر سر باز پارتی بوده ، وای ما این نظر را نداریم : سر باز پارسی و پارتی در این زمان همانند ، که در زمان مهر داد اوژل اشکانی بودند ، مزایای پارسی ها از جای دیگر است : اردشیر قومی در پشت سر خود دارد ، که با او متحدند ، اردوان بعکس گرفتار منازعات داخلی است و در همان زمان ، که او با اردشیر میجنگد ، دشمنانی زیاد بر ضد او میکوشند . بنا بر این با جرئت میتوان گفت ، که اگر در جنگ هر مزدکان فقط سردارها جایشان را بیکدیگر میدادند ، پارتیها غالب میآمدند . شاید اردشیر از حیث صفت سرداری هم بر اردوان برتری داشته ، ولی دراینکه مزایای او بیشتر از احوال روحیش بوده ، تردیدی نیست . بهرحال این دولت نیرومند بزرگ ، که نامش دولت پارت است ، از صحنه ایران بانی بیرون

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

رفت ، ولی یادگار های بزرگی هم از خود گذاشت . او در مدّت تقریباً پانصد سال حمایت ایران را بعهده گرفت و انصاف گوید ، که مأموریت خود را خوب انجام داد و اگر هم از نفاق درونی سقوط کرد ، باز برای او این سقوط دیر تر از همه رویداد ، دولت ماد بقول هرودوت یکصد و پنجاه سال حکمرانی کرد ، دولت هخامنشی از کوروش بزرگ تا فوت داریوش سوم دو بیست و بیست ، دولت ساسانی ، چنانکه بیاید ، چهار صد و بیست ، اما دولت اشکانی چهار صد و هفتاد و پنج سال . بنا بر این از تمامی سلسله هائی ، که در ایران سلطنت کرده و رفته اند ، دولت اشکانی یگانه سلسله ایست ، که تا حال از حیث طول مدّت ، حکمرانی در تاریخ ایران نظیر ندارد ، زیرا سلسله صفوی ، که از حیث مدّت طولانی ترین سلسله شاهان ایران اسلامی تا زمان ما است ، دو بیست و شانزده سال سلطنت کرد . بالاخره در باره دولت پارت باید این نکته را هم در نظر داشت ، که او ، وقتیکه میرفت ، بر خلاف دولت هخامنشی ، ایران را با ایرانی سپرد و در مقابل خارجی سرفرود نیاورد . اکنون موقع آن است ، که از قسمت تاریخی دولت پارت بقسمت تمدنی آن بگذریم ، ولی قبل از مبادرت باین کار ، مقتضی است بدانیم ، که نویسندگان شرقی در باب این دولت چه گفته اند و روایات ملی در این باب چیست ، زیرا از مفاد آنچه ، که تا حال گفته شده ، بخوبی معلوم است ، که تا اینجا نگارشات ما مبتنی بر نوشته های نویسندگان یونانی و رومی و گاهی هم یوسف فلاویوس مورخ یهود و نیز مسکوکات شاهان پارت و کتب اروپائیان است ، که در تاریخ پارت مطالعاتی دقیق کرده اند . اکنون باید دید ، که آیا مدارکی دیگر برای تاریخ پارت وجود دارد یا نه و ، اگر دارد ، مفاد این نوع مدارک چیست .

## فصل پنجم - تاریخ پارت و روابط مدارک شرقی

در میان مدارک شرقی جای اول را باید بروایات ملی داد و در این قسمت

فست تاریخی . تاریخ بارت موافق مدارک شرقی  
بدو نوع منابع باید متوجه گردید : یکی داستانهائی است ، که حکیم ابوالقاسم  
فردوسی برشته نظم در آورده است و دیگری کتبی است ، که مورخین و نویسندگان  
قرون اوّلی اسلامی نوشته اند و بعض آنها روایات بومی ما را هم ذکر کرده اند ،  
مفاد این منابع راجع باشکایان چنین است :

## مبحث اوّل . گفته‌های حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه

شاعر بزرگ ما ، تاریخ دوره اشکایان را بهیچده بیت بر گذار کرده :  
پس از روزگار سکندر جهان  
چنین گفت گوینده دهقان چاج  
بزرگان که از تخم آرش بُدند  
بگیتی بهر گوشه ای هر بکی  
چه بر تخت شان تاد بنشانند  
بدینگونه بگذشت سالی دویت  
نکرد ایچ یاد این از آن ازین  
سکندر سکالید از این گونه رای  
نخست اشک بود از نژاد قباد  
دگر بود گودرز از اشکایین  
چونرسی و چون اورمزد بزرگ  
چه زو بگذری نامدار اردوان  
چه بنشست بهرام از اشکایان  
ورا خواندند اردوان بزرگ  
وزا بود شیراز با اصفهان  
باصطخر شد بابک از دست او  
چه گوید که را بود تخت مهان  
کز آن پس کسی را بدتخت عاج  
دلیر و سبک بار و سرکش بُدند  
گرفته ز هر کشوری اندکی  
ملوک العلوایف همی خواندند  
توگفتی که اندر جهان شاه نیست  
بر آسود یک چند روزی زمین  
که تا روم آباد ماند بجای  
دگر کرد شاپور خسرو نژاد  
چند بیشن که بود از نژاد کیان  
چه آرش که بُد نامدار سترگ  
خردمند و با داد و روشن روان  
ببخشید گنجی بارزانیان  
که از میش بگسست چنگال گرگی  
که داننده خواندش مرز مهان  
که تنین خروشان بُد از شست او

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العجل سیاسی

چه کوتاه شد شاخ و هم بیخشان  
نگوید جهان دیده تاریخ شان  
از ایشان بجز نام نشنیده ام  
نه در نامه خسروان دیده ام  
چنین است اسامی شاهان اشکانی موافق مدارکی ، که فردوسی در دست داشته .  
چون فردوسی از کتابی موسوم به خداینامه ، که در زمان یزدگرد سوم راجع  
بتاریخ ایران تألیف شده بود ، مستقیماً یا بطور غیر مستقیم استفاده کرده ، باید  
گفت ، که در کتاب مزبور هم راجع باشکائیان چیزی بیش از این گفته نشده  
بوده ، بعضی تصور کرده اند ، که فردوسی اسامی شاهان اشکانی را بیش از این میدانسته  
ولی ، چون ذکر تمامی اسامی باعث اشکال و سستی شعر میشده ، از قسمتی صرف نظر  
کرده . بهر حال از ۹ نفری ، که فردوسی ذکر کرده ، فقط پنج نفرشان با تاریخ  
واقعی اشکائیان مطابقت دارند : اشک - گودرز - آرش ( که ارشاک است ) - اردوان  
و اردوان بزرگ . باقی یا پادشاه نبوده اند (بیژن) و یا از دوره ساسانی باین دوره  
انتقال یافته اند (شاپور - هرمز - نرسی) .

مدت اوضاع ملوک الطوائف را ، فردوسی دو بیست سال گفته و پائین تر بیاید ،  
که این مدت را بعضی مورخین و نویسندگان قرون اسلامی موافق یکی دو روایت  
ایرانی ، دو بیست و شصت یا دو بیست و شصت و شش سال معین کرده اند ، ولی بر طبق  
روایات غیر ایرانی سیصد و چهل یا پانصد و بیست و سه سال است . از تاریخ  
معلوم است ، که طول این مدت ، یعنی از فوت اسکندر تا پدید آمدن اردشیر پاپکان  
پانصد و چهل و هشت سال است و کوتاه کردن مدت مزبوره تا دو بیست سال یا قدری  
بیشتر ، میبایست جهتی داشته باشد . جهت را مسعودی چنین ذکرده (التنبیه  
والاشراف ، طبع لیدن در ۱۸۹۳ م . صفحه ۹۷ - ۹۹) : « میان مورخین عجم  
و سایر ملل در تاریخ اسکندر تفاوتی است بزرگ و بسیاری از مردم از این نکته  
غافل اند . این نکته سرتی است دینی و دولتی ، که احدی جز مؤبدان<sup>۱</sup> و هیربذان<sup>۲</sup>  
و نیز اشخاصی ، که تحصیل کرده و اهل درایت اند ، از آن آگاه نیستند .

۱ - ۲ - روحانیون مذهب زرتشت ، چنانکه یابن تر بیاید .